

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228228

UNIVERSAL
LIBRARY

سابقہ قاتل تھیں کہ مخالف صحابہ کرام کی

که بهیچ شیخ متفلسف نغیب بمن مولا نام شاه عزیز حسن مبارک
حسفی نذیب رشتب قلندر ی سلاطین العالی شکسته عیان شرحه قریب



کمالی علی محمد خونی علی مولوی سید محمد صادق علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

مرا که اسی سخن شد بر انجی ام بود
بنور نیست با هم سر انی نام خدا

سخن چه نه بسم و راس نام خدا
رمان از چه بسم و راس نام خدا

حمد که نقاش صانع ربانی در بارگاه فیض و فضل سجانی بر در و دیوار قصر وجودشانی نقوش و
سنتی آن که کشیده و شکری که فرشت لطف الهی شمع جمیع نعم نعم نامتناهی شمع سواطع آ
سحر گاه بی و ساکن بوطن طالبان آرنا آکاشیای کماهی هنوز حضور آن شکر برافروزد
شارع جناب آن ملک شاید و بسیار بسیار تاجی مانده از زاریات تسلیمات بر روح
برفتوح معطر و معطر فرجیه المجلل غیم شمع الامم فضل المسلمین قائم لبینین محی طبع
یعین مع اولی گرداب پسین س سلطان برل که حق از نور سندیست و مانند اندارد
بمحمد اسوگند است و بی ساییه آفرید حق شک نیست و تا خلق بد اند که بی مانند است
خوبه آل طاهرین و بر صاحب طبعین اد که ماریان دین و شوان یقین اند سیر دم
از ماصد در و مصلح سلام و بر محمد آل و اصحابش تام و بعد بسط بساط محمد خالی کائنات
و نیست فضل الوجود بر طالع صافی صفات و والا نشان عالی درجات این بی غیر محض
لا یق نفرین مکرده راه خرد و یقین نابخیر خفی و علی سید محمد صافی علی رضوی لکنی
هی چار و دوازده بان فاشی پی گوئی او پنجم می ترا دو که کو که بغیر یعنی صافی و قیده برده
که محمد بیخ ذره ذره از هر جانب از هر سو آورده و باین نام و قیده می کرده حق قیده است که مقابل موقوف

نود و شش و شصتی را برده و هفتای پانزده ماه رو بخوف کرده پیش از اول ماه محرم مقبول
ترین مدایح سه دیشتر در آن دشت نفسی هر مصرعش ستمج مبعج یک کات فارغ از مدح
گفتن بامیت لاسحت هوا و شمارش رونق باز از عقد پر دین شکسته و جوهر
ز و اهر الفاظ بر آوازش تخته بر دکان جوهر یان بلاغت شعار بر لبه طبعش طبع و آواز
حقیقت و قطعش سطح هر طرفی که اکثری از عالمان آن بمن مد اویش بدرجه و تالیف
رسیدند و پیشتری از موفغان آن بغیض فراویش سرخوش صبا می سوخت گردیدند و بدنگه
این قصیده فریده از بحر بیط است که هر مصرعش بوزن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن
میشود و بالتزام جن در رکن چهارم و وقوع اشباعات در حرف ردی سه ای چند جا
که اشباع نیست مانند رمی وطنی و غیر ذلک و گاه شتن رکن سوم را سالم و آوردن
رکنین اولین را بطور مختلف که چهار صورت دارد و پنجون باشند چنانچه در این کلام
بجیران بنده ی سلم و آفت یا هر دو سالم چون ام مهبت الیخ من تلقاء کاطمه یا اوئی و
دوم سالم مثل و راوده اقبال انعم من ذهب یا لکس چون من نفسه فارها
ایا شتم و ضبن عبارت است از هقاط حروف ساکن از سبب خفیفه که در اول رکن باشد
چنانچه فاعلن اگر بخون سازند فاعلن می شود و چون مستفعلن ضبن راه یا بد مستفعلن
می ماند و مستفعلن فاعلن می گردد و اشباع کشش ضمه یا فتحه یا کسره است بر وجهی که و او
یا الف یا یا ستلفظ گردد و آن تلفظ را در قطع اعتبار می نمایند چنانچه سلم و انعم و غیره را
بر وزن فاعلن می گیرند و وقوع اشباع در وسط مصرعها چند جا است چون اشباع های من
و مصرعها باینین هم من و مضطرم :-

اسناد قصیده برده

و در باب رسیدن این قصیده متبر که بدرجه قبول از ناظم عارف شیخ فاضل کامل مرحوم
میرزا علی محمد شرف المله و الدین محمد بن سعید بن حماد البومری رحمة الله علیه چنین بنقو است
که مدتی مدید بیمار می روی نمود و چنانکه در آن بیماری مرا افلاخی لاحق گشت و بعضی از
اعضای من باطل گردانید و مرا از آن کشتگی و پریشانی حاصل آمد لب التیاج بخند ای تو

نمودم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شافع ساخته در و ابروان این اندوده از من این قصیده که
 را که در آن مع کرده ام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس آنهم در حالتی که التماس گفته بودم از جاهد
 و رفعت از حضرت او صلی الله علیه و سلم و توسل بودم بعبادت و رحمة الله تعالی بعد از آن که تمام
 کرده بودم بخواندم آنرا در شب جمعه که منزل خالی بود و انصراف و زاری نمودم با الله تعالی غرض جل
 تو جود و عار خالص گردانیدم پس خدای تعالی مرا عافیت بخت بر آن جاری و قلع از این
 زائل گردانید هر گشت وجود پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم پس ازین جهت مرا شادمانی زیاده گشت
 و بسبب حاجتی که مراد بود به بازار قم فخری صابری مرا بیاعت و بر من سلام کرد و مرا تعزیت
 عافیت و صحت گفت و گفت ای بزرگ من میخواهم که این قصیده مبارک جدید را بشنوم و
 و اول قصیده را بخواند و حال نگویم کس این قصیده را از من نشنیده بود پس من از این حکایت
 محب بماندم و گفتیم ای برادر من تو این قصیده را از که شنیدی پس آن فخر گفت و شنیدیم
 پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بخواند و آن حضرت صلی الله علیه و سلمی چنین دعا فرمود
 و وقیچنا که درخت و زمانه که بار بار می زند و می جنبد پس آن فخر را بفرمود خود آورد و مرا رسانید
 کردم و بعد از آن که قصیده را بر من بخواند از برای او به شش و نه و یک گشت این قصیده در میان
 مردم فاس گشت چنانچه وزیر ملک ظاهر کرد او را بجا و این می گفتند و از اعیان مردم التزام نمود
 بود که استماع این قصیده بر گوشت نماید و از زمانه که استاده باشد و سر سر بنده و بختین
 سعد الدین فاروقی که نائب بهار الدین مذکور بود و او را مرضی سخت بهمی شربت بود و بکوری کرد
 نموده مجموع طبیبان از دواوی آن عاجزانند پس در خواب دید که گوینده می گوید او که بر دوسو
 صاحب تو بهار الدین و برده را بستان و بر سر دو چشم خویش بنده و برکت پیغمبر خدای صلی الله
 علیه و سلم از خدای تعالی در خواست که حضرت او جل جلاله را عافیت بخشد پس چون رو شد
 سعد الدین پیش بهار الدین آمد قصه خواب او باز گفت بعد از آن بهار الدین او را گفت
 که من نیدانم که نزد من هیچ برده نیست غیر ازین قصیده پس سعد الدین آنرا از او بستاند و بفرمود
 آمد و آنرا بخواند و از خدای تعالی در خواست نمود و بیکرکت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس خدای
 تعالی تعجیل فرموده شفا داد و آنرا این قصیده مبارک بیکرکت حضرت رسالت صلی الله علیه

و سلم کات مشهور است و از برای و ابیرون نمود و اندوه آنرا بخوانند و دیگر آنکه دعا بعد از آن مستجاب
است ان شاء الله تعالی و طریق خواندن این قصیده آنست که وقت شروع اول این دعا
بخواند بعد چهارم رسول من انفسکم غفر لری علیه ما غفرتم حرص علیکم و بالمؤمنین روف رحیم فان تولوا
فقل حسبه الله لا اله الا هو علیه توکلنت و هو رب العرش العظيم بعد این در دو سه مرتبه بخواند
قصیده شروع نماید الحمد لله رب العالمین الکل علی کل حال و الصلوة و السلام اما ان الکلان
علی سیدنا و سایر المؤمنین و آلهم و سایر الصالحین یا یقی عن سائر السالمون رضو من مسایخن
عن سائر ائمة الدین و پس هر نیت که دعا خواند نیست بخواند و مطلب خود طلب نماید سبحان
کرم و بیت استغفر الله محل اجابت است بعد ازین دعا بخواند اللهم یا من اداسل اعلی و ادکبر
اجاب اسالک ما سئلتک ان تعظم ان تقضی حاجتی رسا آتفانی الذین احسنه فی الاخرة و ته
و قضا عذاب النار بیت محمد سید الکونین سه مرتبه بخواند محل اجابت است بعد از ده مرتبه
این دعا بخواند اللهم یا من لا یخسر فی دینی و دنیا می خافنک لعلی الهوانه و یسیر علی اسبابها کان
فی شرانی دینی و دنیا می خافنک لعلی الهوانه و یسیر علی اسبابها کان فی شرانی دینی و دنیا می خافنک لعلی الهوانه و یسیر علی اسبابها کان
برجتک یا ارحم الراحمین آیتت معبدا لا محمل اجابت است سه مرتبه بخواند و در دو سه
بخواند نیست اللهم صلی علی محمد بعد من صلی علیه و صل علی محمد بعد من لم یصل علیه و صل علی محمد کما
یرش فی ان الصلی علیه و صل علی محمد کما یرش فی الصلوة علیه و صل علی محمد کما یرش فی الصلوة علیه و صل علی محمد
علی خیر خلقه محمد و آله جمیع و این بیت بخواند محمد عربی کابری سید دهر است به کسی که
خاک درش نیست خاک بر سر او آیتت هو الجیب الذی محل اجابت است بعد از این دعا
بخواند اللهم انی اعوذ بک فی العجز و الکسل و العجز بک من الحزن و النحل و اعوذ بک من علی الله
و قهر الدجال اللهم اعلمنی محبوا و اغانی قلوب المؤمنین و بلغت فی بشرتی فی عمری الی مائة و عشرين
سنة من غیر ضعف و علة و فقر و فاقه فالتی خیرها فظلموا ارحم الراحمین بیت لونا بیت قد
محل اجابت است سه مرتبه بخواند بعد از دو سه بیت فارسی مذکور بخواند بیت کانه و هو فرد
محل اجابت است بیت ساسنی محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت تبارک الله محل
اجابت سه مرتبه بخواند استغاث یا رسول الله یا زده مرتبه بیت کم ایراث محل اجابت است

سه مرتبه بخواند این دعا بخواند اللهم لا اله الا انت سبحانك انى كان من غيرك وسلا
 استقبولامن غيرك وعوذ بك من فسخ الفقر والذين اللهم لى اسالك يا ملك يا ملك اليزن المقدس
 البارک المهيون ان صل على محمد وعلى آل محمد وان تغفر لى ذنوبى كلها تقضى حاجتى وتنصر على
 اعدائى وتفتح لى ابواب خيرك من الرحمة والدولة والسعادة والسلامة والبركة والفرقة والنعمة
 والفتوح والكسب والمهنة وتضمنه من كل جهنم وعقم وخرن واكم ومرض وحق ووجه وانع من
 كل حاسد وظالم ونمام وعماز وجبار وقهار وعابته وآفته وحاجته وبلاء وديار ومن ميسر مخنة
 وعطلة وكشفة ثلثية وموتية وسخونية يسوع يا قدوس يا رب الملائكة والروح برحمتك يا ارحم
 الرحمن بيت ماخير من محل اجابت است سه مرتبه بخواند بيت وسن هو الآية وبیت سرت من
 حرم محل اجابت اندر سكه كان بار بخواند سكه كن بر رسول الله محل اجابت ابره بخواند بيت فان
 لى ذمة محل اجابت است بعد خواندن اين بيت استغاث يا رسول الله يا زده مرتبه بخواند
 بيت يا اكرام الخلق محل اجابت است بعهه اين دعا بخواند اللهم احسننا بعينك اليه
 لايمانم وكتمانك كنك لذى لايرام اللهم حفظنا من بين ايدينا ومن خلفنا وعن ايماننا و
 عن شمالكنا وعن فوق رؤسنا ومن تحت اقدامنا حفظنا مما من كل المعاصى والآفات
 والبليات ومن كل شر ذمى شر جنتك يا ارحم الراحمين بيت دهن ينق رسول الله محل
 اجابت است بعهه اين دعا بخواند اللهم انى هالك لراقة عند الموت ولعفو عند المحلات
 اللهم لى عوذ بك من شرب يالغ فى الارض ويخرج فيها فينزل من السماء ويعرج فيها وهو اكرم
 الفقور اللهم حملنى فى ميني حقرا وفى عيني الناس وقبرا كى يسبحك كثير او نذكر ككثير انك كنت
 بنا بصير ابيت ما رحمت محل اجابت است بعهه اين دعا بخواند اللهم انى عوذ بك من ذباب
 الدولة وتغير النعمة وتحويل الهاقبة وعلبة الشقاوة وبعد السعادة وهالك لاسن والامان
 والايمان ولعفو والمحافات فى الدنيا والآخرة برحمتك يا ارحم الراحمين بعد فراغ قراة قصيدة
 اين دعا بخواند اللهم انى اتوسل بقرارة هذه القصيدة لباركك لايك ان يعطينى خبر الدارين
 برحمتك يا ارحم الراحمين واين آية نيزيك مرتبه بخواند اللهم بنا فقه بنا وبين قوسنا باحقى
 وانت خير الفائقين وان تستقوا فقدا باكم لفتح ما فتحة الله الناس من رحمة علامك

لها ویک فلا مسل لمن عبده وهو الخیر الحکیم فاتح بینی وبنیم نعم وبنی وبنی سے
 سن المؤمنین ففتح السما فکانت ابوابا وسیرت کجبال فکانت سماجات مدح
 لهم الا ابواب انفتحنا لک فتحا مبینا لینفکک الله ما تقدّم منک وما تأخر و آخر
 تخبرنا نصرین الله وفتح قریب ثوب المومن برحمتک یا ارحم الراحمین طریق دیگر چنان
 قصیده بروی شمس و کند اول این درود بخواند اللهم صل علی محمد وبارک وسلم بعد
 کل معلوم لک و در مرتبه استغفر الله استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه
 و سأل التوبه بعدة سته مرتبه بیت فارسی مذکور بخواند بعد آیه لقد جاءکم تعظیم و اللهم صل
 علی محمد فی الاولین و الاخرین و فی الهللا الا علی الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین
 بخواند بعد درود خمسہ مذکور بخواند بعد بیت فارسی مذکور خوانده سته مرتبه درود مذکور
 بخواند بعد قصیده شروع نماید بیت استغفر الله کل اجابت است این دعا مذکور بخواند اللهم
 یا من ادخل علی ثمانه و اربعه درون کوشه باشد ستمد عا ناید حق تعالی بیک نعم قبول کند
 و دست بر سینه نهد فرو آر در بدن تا آنجا که تواند رسانید طاعت ستمد محل اجابت
 بر عا سته این بیت بخواند و ده بار بر رکوع صلوٰۃ ثمر و سجدہ نهد هر حاجتی که داشته باشد طلب نماید
 استجابا شوبیت محمد سید الکونین محل اجابت است آیت ستمد مرتبه بخواند و بعد یازده مرتبه
 استغاث یا رسول الله بخواند و این دعا بخواند اللهم یا کان لے خبر تا آخر بیت
 بینا الام الناجیه محل اجابت است ستمد مرتبه بخواند و درود خمسہ و بیت فارسی مذکور بخواند
 بیت ہو بحسب الذی محل اجابت است بعد از خواندن این بیت این دعا مذکور بخواند اللهم
 انی اعوذ بک من الفجاءه و الکس تا آخر و بدعای که داشته باشد عا ناید بیت کون سبت
 قدره ستمد مرتبه بخواند و درود خمسہ و بیت فارسی مذکور بخواند محل اجابت است بیت جلیع
 العلم محل اجابت است ستمد مرتبه بخواند بیت کانه و سجدہ محل اجابت است بعد از دعا
 بخواند یا حافظ یا حافظ الذکر حفظنا بها حفظت به الذکر فاکملت و قد لک الحق الا انک
 انزلنا الذکر و انالک حافظون اللهم رب السموات و رب الارشین اعظم کن لے حافظان منزه
 سلطان و ربامه و اخوانه عز جبارک و جل تبارک و لا اله الا انت الذکر و آیه الکونین عام

بخواند بیت اسمی الله محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت ولا انت محل اجابت است
سه مرتبه بخواند بعد بیت تبارک الله استغاث رسول الله یارده مرتبه بخواند محل اجابت است
بیت کم ابرار و صبا و بیت من هو الایه و بیت ما جزم من حرم و بیت من اجابت اند سکا بنار بخواند بیت
محمود و او فی الخلق محل اجابت است بعد استغاث یار رسول الله یارده مرتبه بخواند بیت یا
اکرم الرسل محل اجابت است بعد این دعا بخواند اللهم انی استعینک الحق لانیا تمنا آخرت
و لن یسبق محل اجابت است بعد این دعا بخواند و مدعا طلب غایه اللهم انی اعوذ بک من
آخرت نار بخت عذاب البیان محل اجابت است بعد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من
و تاب لدوائی بعد فی الله انی اتوسل بخواند بعد این آیه بخواند اللهم بنا افتح بیننا و بینکم سببا لعلنا نخرج
او کبر چون قصیده شروع کند اول در و دگر بخواند و سه مرتبه استغاث کند که بخواند سه مرتبه بیت فارسی مذکور
بخواند بعد آیه افتح بیننا و بینکم سببا لعلنا نخرج او کبر چون قصیده شروع کند بیت محمد سید الکونین محل اجابت
است سه مرتبه بخواند استغاث یار رسول الله یارده مرتبه بیت مبدی الامر محل اجابت است
سه مرتبه بخواند بعد در و دگر و سه بیت فارسی مذکور بخواند بیت لونا سبت محل اجابت است سه مرتبه
بخواند بعد در و دگر و سه بیت مذکور بخواند بیت فیبلغ العلم و بیت یا منی الله و بیت ولا انت محل
اجابت است سه سالگان بار بخواند بیت تبارک الله محل اجابت است بعد استغاث یار رسول الله یارده مرتبه
بخواند بیت کم ابرار و صبا و بیت من هو الایه و بیت ما جزم من حرم و بیت من اجابت اند
لیکن رسول الله محل اجابت است سه سالگان بار بخواند و بیت محمد و هو فی الخلق محل اجابت اند
بعد استغاث یار رسول الله یارده مرتبه بخواند تا تمام قصیده و دوبار بخواند و تمام روز و شب
تا صیبه تمام قصیده بزرگد کاتبان یافته اند و تجربه کرده اند شصت خاصیت است اول هرگاه
ای زیاده ای غیر از بخواند کم زیاده شود و او تمیز کافع با بقا و یک مرتبه بخواند سوم از برای
رفع عطش است نوبت بخواند چهارم از برای زیادتی دولت بقصد و فقها و دیگران بخواند پنجم از برای

آسانی چهل یکبار بخواند ششم هر که هر روز یک نوبت بخواند یا دیگر بوی بد مدار جسیع
 بلا محفوظ باشد هفتم هر عورتی که عقیقه باشد صد مرتبه از زده مرتبه بر وی بخواند حق تعالی او را فرزند
 و بدشتم برای کودکی که این قصیده بسیار خواند که کودک را عمر و دار و زر و آفتاب و بیمارها و حفظ
 امان باشد نهم نیت نیت و خیران هفت شب جمعه هر شب هفت بار بخواند نیت او کشته شود
 دهم خوانش این قصیده و فرمانیده وی و نگارنده وی و نوایسند او همیشه تندست هفتم نیت
 در محل خواب بجز نیت که خواند آن نیت را در خواب بیند و از آن هم در موضع که این قصیده را
 بسیار خواند البته نور محمدی ظاهر شود سیزدهم برای دفع دشمنان و گورستان که چهل روز در
 هر روز چهل یکبار بخواند چهاردهم از برای حفظ کلاب بخواند که کلاب بد حفظ او زیاده شود یا نهم
 هر که را وی پیش آید ستر و روز روزه دارد هر روز نیت و یکبار بخواند هم روز اگر دوشان دهم هر کس
 که این قصیده را بیشک در عفران نویسد و غلط نویسد شویا بهر گلی بکند بهر او خود نگارند و از
 بهشت بلا و امان باشد هفتم هر کس که این قصیده را بخواند بی ادا دست نماید نور محمدی ظاهر شود
 بنودهم در خانه که هر روز سه نوبت این قصیده را بخواند بی بلا از این خانه دفع شوند نوزدهم هر کس که
 هر روز سه نوبت این قصیده را به کلاب بخواند و بر جاب پاشد و در چشم مردم و پادشاه و اربابان
 دولت عزیز و کرم باشد ششم هر کس که در سفر هر روز یکبار بخواند اگر گزند و آفتهای سفر این باشد سیزدهم
 هر کس را که مرادی و مقصودی باشد شب جمعه نیت و نیت بار بخواند و نیت شب جمعه صد مرتبه
 بدو اگر چیزی نباشد بهر یکبار یکبار امان صد مرتبه بدو اگر نماند نیت نشود و از یک فرام او حاصل شود
 نیت و دوم در خانه که این قصیده باشد و نیت یا نیت و سوم هر کس که نیت نیت نیت و در خود
 بخواند یا فرماید که بخواند از برای عمری از صد سالگی و در و در ستمند این خاصیت را از خود
 اند نیت و چهارم هر که این قصیده را بسیار بخواند رسول علیه السلام را در خواب بیند و البته در قبر
 نور و آید نیت و پنجم از برای دفع قرض هزار و یکبار بخواند البته از قرض خلاصی شود نیت و ششم
 بجهت حاجت در شب جمعه چهل یکبار بخواند و یا دیگر از برای او بخواند البته حاجت او را در کرد
 نیت و هفتم چون مرده را در قبر دفن کنند و یا وی در قبر نند عذاب گوید دفع شود نیت و هفتم در خانه
 که چوبسته خواند هفت بار از آن خانه دفع شود اول دخل جن و دوم ط و کن سوم آبله

چهارم چشم زخم چشم ششم در ماندگی هفتم مرگ مصافات مبت و نهم در خانه که در او است باشد هفت
 هفت خدا ای تعالی عطا شود اول عمر در از دوم فراخی نعمت شود صحت و تندرستی چهارم بدست
 پنجم نور محمد علم ششم هیچ چیز محتاج نشود هفتم پیغم شود سی ام هر که این قصیده را بسیار بخواند روح
 حضرت رسول صمد و متعادل وی باشد سی و یکم هر کس این قصیده را بسیار بخواند و ترک نکند
 هر که او را بر بخاند البته نقصان مال و نقصان فرزند او شود چنانچه نقل می کند که در مصفیان مارون
 از قوم درویشی بود آنحضرت علم را در خواب دید و آنحضرت گفت که محتاج بکفایتی شده ام و عیال و
 اطفال دارم ساحتش من تنگی است گذرد حضرت م فرمودند که عمو یومری گفت از برای من گفتم است
 و آنرا قصیده برده گویند آنرا و در خود سازد ترک کن مارون از قسم چون از خواب بیدار شد
 این قصیده را بسیار خوانست و مشغول بخواندن این قصیده شد و مارون گوید که یک سال مداومت
 نمودم و ترک نکردم هر ماهی که در ششم و از غم بیرون آمدم یکت و بمیت بسیار مرا حاصل شد
 سی و دوم هر که بدردی در مانده باشد چهل صباح این قصیده را هر روز یکبار بخواند از درد امین
 باشد سی و سوم هر کس که غریت سفر کند که رفتن به بود یا نه شب جمعه هزار بار درود بر ج حضرت
 رسالت پناه فرستد و این قصیده سه نوبت بخواند پیغمبر ص را در خواب نبه و از بفرمانید سی و چهارم
 برای دفع درد چشم یا زهره بار بخواند سی و پنجم در محل موضع محل بر عورت حامله خواند سه نوبت بر کلاه
 خوانده به در مقدمه اری بپشت عورت بمالد و حال بار نهد سی و هفتم از برای کودکان که او را
 جفیان رحمت دهند چهل روز هر روز هفت نوبت بخواند زحمت دفع شود سی و هشتم در خانه
 که این قصیده را بخواند جن و شیاطین در نیاید سی و نهم چون در شستی در آید و بخواند این
 قصیده مشغول شوند هر چند با دشمنی افتد و شستی فرقی نشود و چهل اگر که نبردان بخوس
 سازند بجهت خلاصی بخواند خلاص شود چهل و یکم از برای قرض بسیار بخواند او شود چهل و
 دوم هر که امی پیش آید و در مانده شود سه شب جمعه نان و علوا بر وجه مظهر رسول بید و در
 خانه طوط چهل و یک بار هر شب مداومت نماید اگر نکست نواند و کس بخواند و آن
 خواننده را فسی سازد که از برای وی بخواند از و بار شش چهل و سوم از برای تاریکی چشم
 هفتاد و نوبت بخواند چهل و چهارم اگر کسی بفر فرشته باشد خبر زندگه و مرگه معلوم نیست

شب چهارم نوبت بخواند در خواب شود و احوال سفر بروی کشف شود و پیش و پنجم برای دفع دشمن شود
 سی و یک بار بخواند چهل و ششم زمینی که خشک شده باشد و گیاه نروید این مقصده بر آب بخواند و تخم
 باشد تخم گیاه سبز شود چهل و هفتم هر که راهی باشد بد باشد و سبب کند و سیزده نوبت بخواند عفت
 نیست و نابود شود چهل و هشتم هر که بدست کسی گرفتار باشد شفقت او یک بار بجهت غلامی بخواند
 خلاص شود چهل و نهم هر که صد بار بر روح رسول خدا بخواند و حاجت خود از آن حضرت طلب کند
 حق تعالی برکت ریح مظهر مقصود او بر آرد پنجاهم از برای بیماری برای بر آب بخواند و مریض را
 بخوراند شفا شود پنجاه و یکم از برای دفع دشمنان صد و یکبار بخواند پنجاه و دوم برای دفع قوی
 و در شکم بخواند و پیوسته بوی مال شفا یابد پنجاه و سوم برای جمیع دریا کیمیا خوانده باشد بخت یابد
 پنجاه و چهارم اگر کسی الکنه بسیار باشد شب تبار و بخواند پنجاه و شش آرد آمرزیده شود بکثرت روح پنجاه و هفتم
 از برای طلب ترافی روزی مقصود سی نوبت بخواند روزی وی فراخ شود و کج گشت تباری پنجاه و هشتم از برای
 مہات کلی کسب نوع رست نیاید چهل و نوزده نوبت نماید و از حرام بر نیز کند مہات او بر آورده گردد
 محاسن و غرائب این مقصده بسیار است المقصود این فقیر بکلامه فضل و برکات این مقصده
 علیہ کہ حدیث و نہایت ندارد و از مدت مدیدی آسای در سحر و شست کہ شرمی فارسی کامل و تقصیر
 سبانی و عامل توضیح و تنقیح معانی مستلزم تفصیل اخبار حسب اشیاء و شمار آید اربلا تعرض
 از تحقیقات متعلقہ علوم ادیبہ بزرگوار و تا فارسی خوانان علم العموم از آن حلقه و انس
 و نفع کامل بردارند و در تفسیر مطلب از سبب مند رجوع و ممانعت نکن تا این مدت
 بسبب شست بابل و اختلال حال از طریقی نظام و انحلال اتفاق ناقدانی احوال کنی تکلیف
 علمائے حاصل شد در عرصہ چند ماہ پاس خاطر بیخوردار عرصہ نیز از میان من محمد
 عزیز حسن سلمہ اللہ رب ذواللعن طبع ز مہمود و حبیبہ بخیر و آورده ہر چند
 کہ از میان مسیح مرفیہ و ترکیب نحویہ عنان شبہ زیر شکم را منصرف ساخته اما این
 صرف نحوی است کہ اگر ماہری نظیر غور و کامل در ترجمہ ابیات برگمارد از آن ہم نصیب دارد
 و غرض ازین تحریر حصول آسیر است نہ اظہار بہر مقصود دفع رسانی غلق و حاجت دانی است
 نہ ادعای خوش بیانی و خود نمائی آسید از جناب کہ بر آں دار و کار این قریع لطیف اصل منیت

طمان نیست شمر آنها را قبولیت بارگاه رسالت گرداند و این ماکام بعید المراد است به مرتبه رسالت و الله تبارک و تعالی قبول و هو مقتدر الی وصول کل مایه و الهبوطه علی رسول المقبول و در خبری
نماید که این قبر اجازت خواندن این قصیده سبک که در آرد و نحوه اثرش کما از زمان و ابد انصاف
و سر آمدش بخین نامدار دریافت اول از جناب مولوی محمد حامد صاحب خلع اکبر سوک
محمد احمد صاحب ابن مولوی محمد انوار الحق صاحب روحین که فی الحقیقه چنان عالم کامل
و شایع کمال درین و از اینان در جلوه ظهور نموده و فیما که متشنس میجو خوشحیدر فی اربته است
بر فلک شهرت تابان و قانی از حضرت مولانا و مرشد نامزد و ستاد مولانا محمد شمس السلام
صاحب نفوس و نالشی از جناب علوم عقلی و نقلی ما هر روز از فیض و علی حضرت مولوی محمد علی صاحب

لکھنوی ابن حافظ عبد الغفر صاحب مرحوم

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز قصیدہ بروہ

اَمِنْ نَدَا كَرَّ جِدْرَاكَ اِنْ نَدَى سَكَمٌ + مَرَجَحْتَ دَمْعًا مِنْ مُقْلَةٍ يَدِي
 اَهْبَسْتَ الرَّجْمَ مِنْ تَأْهَأْكَ اَطْلَقَ + دَاوُ مَعْدَا لِيُوَفِّي الظَّلَمَاءَ مِنْ اَصَمِ
 ترجمہ تو ایسا سبب یاد آور دن و شب کہ کائنات ذی سلم انداختنی بخون اشک را که در آن
 شده از درویشیم تو یا وزید با محبت از جانب کاظمی از خشنیدن برق نیست شربت یا یک
 از صفت کوه انجم که از المیہ آور دو مضطرب و بقر اساخت حاصل معنی نیکو سبیل تجرید
 بسوی نفس خود خطاب کرده اختصاری کند کہ آبی عاشق زار دوی دالم بقر اسبب انقلاب
 حال و باعث خزن و طلال تو معلوم نمی شود و ایسا سبب یاد آور دن یا این قدیم را که دو مقام ک
 سلم سکونت دارند و سخن آئین از خشم بختی یا اگر کین تو از صفت وزیدن نسیمی است از
 جانب کاظم کہ استماع تاب و توان ایسا وقت داده یا از باعث از خشنیدن صفت و شربت یا یک
 فراق از جانب انجم کہ فرین صبر و قرار را یکسو خفته سے بتلائی انجم و خفت اند و فراق ای دل
 این مالک و افغان قریبے جویری نیست + و ده چه آور و صبا از سر کو نشین کنے + اسے گل این چاک

اینه فعیده کرد و زبان فارسی منظوم سه اثر یا دو محبت ایران اندر قلم کشید چشم به هم نگاه کردان
گشتیم با ما را کافوری نوزید اگر که دوست یامد و تم شب رفتی و دیده است اراخند

مجلسی
ملک و معانی
عبدالستار
انصاری

وہابیہ کا فلسفہ

گریبان تو بی جزئی نیست به برقی از وادی امین بدخشد بگره پیش این نالان تو بی جزئی نیست
 بهمتوان گفت که مراد از حیران حیران قدسیه اند که قبل از پانصد شد در علایق بشیریه و کجی که در
 جماعیه با آنها صاحب بوده و موافقت داشته و مراد از ذوقی سلم عالم قدس است عالم از آفات
 معبود و از هیچ لغو از غفحات الهیه که بر قلوب اهل ریاضت ایمانی می دزد و از ایمان برقی بجای آید
 یا ذاتی اراده کرده که اهل ذکر در حسب المذهب در پیش حیران شایسته می گردد و از کافیه عالم
 جمال و از هنرم عالم جلال مراد است پس خطاب بسوی روح خود کرده می گوید که ای روح
 طالب فتوح بسبب یاد کردن ارواحیکه مشرف اند بدولت وصال و از سکاره فراق مامون بوده
 در مقصد صدق عالم قدس زیر سایه غناست و نه بلیک مقتدر راقامت و از بد شک خون منیر
 از دیده میریزی یا از باغست و زیدن با و موافقت و رسیدن نغمه آیه شام تو از عالم جهانی بخت
 معان تجلی اسمائی یا صفاتی یا ذاتی ظلمت تو از عالم جلال که آنرا دوام و
 ثبات نیست خون حسرت می قوری و بر نقد ان سخالت بی اختیار گریه می کنی **الطغات**
 التذکریه ذکر کردن و یاد آوردن عام است از تنگیدل بود یا نیربان یا هر دو و یاد کردن
 مسبوق یا نیت و یاد آوردن مسبوق است نیتان بجز ان کسب و تحمیل جمع جار مجتبه
 همسایه و امان داده شده و در استمالات عرب بجز ان مجتبه اجاب آمده ذمی سلم معنی است
 مابین مکمل و مدینه منوره کسانی شرح الجلی و سلم بفتح اللام که در ذمی است فاردار که از این
 آن جرم را با غت می دهند یا نوعیت از نباتات کسانی الهاموس تحقیقین طلبا بر آنند که آن
 درخت کنار صحرائی است حجت بنا خطاب بن المرح بنی تمیم الدین شریک و تونین بر آنکیزه است و
 و جری من جریان مجتبه روان شده ان اهل بضم لمم و سکون اهاف و فتح اللام در جیم و دم خوان
 برای تردید است اگر متصل بود و منته بل اگر متفصله است بهت بتاء التانیث من لهوب
 و زیدن و هیچ سفر و تنگه دریا و بیکه شمالی یا بدیهه جمع یا مفرد و مرفوعه و بدایه یک تمل شیو و کسفه
 احدث بشریف لعمم حلهایا عا و لا جمعا ریحا و در و کتب و اربع فانها من روح الله و معنی لهوب
 ریج و معنی یگانه شدن بوی خوش گرفته اند التلقا و کبر الشا و ثم ثناه لفرقا میهنی و جاز و کمال
 حب لطف و المعجزه اسمای مدینه طیبیه کسانی شرح نثر الدین یا نام مقام سعیت در مدینه یاد و بهشت

قریب لعل و او غلط و لغظ و او غش برای تردید است یعنی او در بعضی شرح لفظ او محبت او مض
 لا یاض یعنی خوشیدن و حکما و بر وزن محراتا یکی شب لا ضم کسر المعز و فتح یضاد المعجم نام کوی است
 که ازان نامیده معطر کسر مع است از جانبش م + فَمَا لَعَيْنِكَ اِنْ قُلْتَ اَكْهَاتَهَمَّا
 وَمَا لِقَلْبِكَ اِنْ قُلْتَ اَسْتَفِیْ فَمَ تَرْمِیْ لِسِیْ بِسَبِّیْ هَر دوشیم ترا که اگر گویی باز منم اگر بر میان کنند
 و زیاده تر گردید و چشم دل ترا که اگر گویی بهوش باز آشفته بر دوشیم ترا گردد و تخرش زیاده خود
حاصل منی نیست که اگر بسبب دیگر نیکی ازین امور نگذرد است پس چه نیست رسید چنان دل ترا که ملامت
 و رفتار نکند و قبولی نصیحت تو نمی کنند اگر هر دوشیم ترا که زیاده ترا در می زیاده تری گردید و چو آن
 دل را از جویدی و بهوشی با فاقه می آری بهوش تری گردید و تخرش ظراب زایدی شود درین حالت
 از ناما عشق است چه اگر تخرش عشق در سرست بودی دید و تو جویت آب ریختی و دل تو از بهوش رفت
 و از کمال سستی تو بختی سه چسیت چسبت که چون گویی یا است + آنچه بود اول ازان افزون گریست
 چون بگویی بادل ای دل بهوش دار + بگرشد از نسیم آه پشمار + بگرزد شور عشق شوخی و دل است +
 و ز چه روزین گوید کارت شکل است **اللقاح** یعنی چسبیم و است تبار الخطاب من بقول یسے گفتن
 بفرشتان زمین در هر دو جان و با شکم خوانده اند گفت البضم الفاء الاول تنیة امر ماضی من لکفت یعنی
 باز ماندن و باز داشته تن همما تنیة ماضی غائب من الهمی و الهمیان رختن آب از جای بلند و
 روان شدن اشک اتفاق بکون اطلاق دل و آن اطلاق کرده می شود و بر باره گوشت
 منور بری شکل که زیر پستان چسپ است و در جوف آن خون سیاه است محل روح و این قلب در
 بهایم و سیت نیز موجود است و نزد تحقیقین جوهر سیت نورانی مجرد و متوسل میان نفس و روح متعلق
 باین قلب جسمانی و لطیفه سیت ربانی و حقیقت انانی که خطاب و عتاب معرفت و ادراک جوهر
 علق دارد و حکیم آنرا بنفش نامیده تسمیری کننده سه آنکه در پهلوی چپ خوانی دشت + آن که دل
 باشد و لیکن نیش + در میان نفس و جان شده متفر + آن یک چو آن ما در این چو آن بد +
 شرح تو است و نفات همچو خاک + این دو جوهر اند آن فرزند پاک + سوی هر دو روز و شب
 گردان شود + نام قلب زیاده آن بود + چون بر دوشش زبان می + در دوشش نصب نشسته
 است + متعلق مراد افق مثل لافا تیس بهوش باز آمدن پسیم در ایمان میران و شفیقه

بین نیست گوشت گویان شود بران شود به سیت دل گوشت جوهر سیت در دوش

شدن و پیوند گردیدن از شدت عشق کما فی الصلحی ایحسب الصب ان الحب ملکم ما یبیت
 حبیبهم منه و مصطفی هم هر چه آید ای بندار و عاشق بدوستیکه عشق اخفا می پذیرد و چشم
 ریز از محبت و دل شعله افروز از احوال عشق حاصل می آید آنیکه چون سائل با وجود مبالغه بانه در
 استکشان حال از سؤل عنه جوابی نیافت ناچار از سه قفسار صحن عنان نموده نقل از خطاب نصیب
 کرده می گوید چگونه می پذیرد و عاشق زار اهراسد از عشق و محبت از چشم بغیار با وصف جریان
 اشک از چشمه چشم در روزیانه زدن دل پرشده از ملکه این خیال سر سر حال است عشق خود را
 نگذرنی چنان کنش + شد بد تو گردید از توبیس + در از چندان ترا در عشق یار + می کند این آتش
 دل نه کار + **اللعنات** بحسب بفتح لیسین و روی با سر ما سن بحسان پند شستن بصب بضم
 الصاد و تشدید باء الموحدة عاشق اشکبار بحسب بضم الحاء از خود رستن وید گیری پرستن ره
 خود محبت فارغ از ما و سن است + هر که اورا دوست خود را دشمن است + چون محبت تیغ و دانه
 بر کشد + سر نه بیند هر که اینجا کشد + آلا نکلام پوشیده شدن آلا انجام ریخته شدن آب
 و سیلان از چشمه الاضطرارم افروخته شدن آتش و زبانه زدن کوکبا الهوائی که ترقی
 دمه اعلی اطلل + ولا ادرت لک کو الالبان و العله و هر چه اگر گرفتار دادم محبت نمی شد
 هرگز نمی بینی اشک بسیار بیاد آنا و نازل محبوب و خواب تو با کلید زایل نشدی از ذکر بیان و علم
 حاصل آنیکه سائل بعد ابطال گمان مخاطب بر سبیل استهلال از آنر بفرمودی انبات عشق
 کرده می گوید که اگر عشق محبوبی ترا مضطرب و متفرات خسته پس بیاد آن های باقیانند
 مخانه اش گریستن و نیکو بیان و علم موافق سکونت او که از صحبت دیرین یاد میدمانند بخواب
 شدن و جمعی ندارد پس با وجود ظهور علامات و آثار عشق سنده حال بشاء افشای آتش است
 و پند بفرمودش ممکن است که اعلل بظ هر جمیله جمال مطلق و بجالی آن و از زبان عشاق اهل
 قلوب که از سبب نسیم جانیه محبت و جنبش اند و از علم عاشقان از باب تمکین اراده کرده شود پس
 می گوید که اگر بپر عشق محبوب حقیقی ترا از پانه در آورده چه آید و مظهر و بجالی آن که بفرموده آنا
 و علامات و اندر وجود طلق عنان اختیار از دست داده گری می کنی و نیکو بحبان و از اهل
 قلوب و تمکین خواب از چنان نوزوال پذیرفته **اللعنات** المومس اینجا از هو اسه عشق و

باز بفرموده ای که عشق اخفا می پذیرد و چشم ریز از محبت و دل شعله افروز از احوال عشق حاصل می آید آنیکه چون سائل با وجود مبالغه بانه در استکشان حال از سؤل عنه جوابی نیافت ناچار از سه قفسار صحن عنان نموده نقل از خطاب نصیب کرده می گوید چگونه می پذیرد و عاشق زار اهراسد از عشق و محبت از چشم بغیار با وصف جریان اشک از چشمه چشم در روزیانه زدن دل پرشده از ملکه این خیال سر سر حال است عشق خود را نگذرنی چنان کنش + شد بد تو گردید از توبیس + در از چندان ترا در عشق یار + می کند این آتش دل نه کار +

باز بفرموده ای که عشق اخفا می پذیرد و چشم ریز از محبت و دل شعله افروز از احوال عشق حاصل می آید آنیکه چون سائل با وجود مبالغه بانه در استکشان حال از سؤل عنه جوابی نیافت ناچار از سه قفسار صحن عنان نموده نقل از خطاب نصیب کرده می گوید چگونه می پذیرد و عاشق زار اهراسد از عشق و محبت از چشم بغیار با وصف جریان اشک از چشمه چشم در روزیانه زدن دل پرشده از ملکه این خیال سر سر حال است عشق خود را نگذرنی چنان کنش + شد بد تو گردید از توبیس + در از چندان ترا در عشق یار + می کند این آتش دل نه کار +

محبت مراد است بقدر سابق به معنی اعتبار آن که میل نفس مسرعی خلاف مقتضای شرع است
 از طرق بکسر الازن الازنه یعنی در لغت و معانی برای تکیه است مطلق آنرا علامتیکه خوانند و ایران
 باقیما از وقت بکسر الازن الازنه من الازن بخواب شدن بآن در خفت از دشمنان بود که قاضی است
 را بان تشبیه میدهند و آنرا اهل هند بکین میگویند و دروغ جنون بآن مجال مجمل و دام است کمانی مخزن
 از سواران علم که در غم مراد است بقدر سابق لام بعد و شجاع از هر بی گفته که بان علم و دروغ در حجاز و کعبه
 حَتَّاهُ مَا شَهِدْتُ بِدَعْوَتِكَ عَدُوٌّ لِّالدِّمْعِ وَالسَّقَمِ وَأَثْبَتَ الْوَجْدَ
 خَطَّ عَبْدِي وَصْنِي مِثْلَ الْبَهَارِ عَلَى خَدَّيْكَ وَالْعَنَمُ مِثْلُ حُلِيِّ الْخَالِ كُنْ عَشْرًا
 بعد از آنکه گوای و او ندبان بر تو گوایان عادل که اشک چشم و جاری است و سپان شکر شوی
 از آن بعد از آنکه نوشته است اندوه عشق و در خط اشک لاغری را برود خسار تو که ثانی مثل سبزه
 است و در زخمی و اول مشاهده غم است در سرخی و اینجا لطف و نشتر حریب است حاصل
 معنی اینکه الی الی بعد از عشق گوای گوایان بقول الشهادة در دار الحکومت حساب بر تو که جریان اشک
 از چشم و حرف قلت و محاققت جسم است و بعد تسلی صکاک لبیب عشق و در صک اشک سرخ مثل
 گلزار و لاغری بدن ملزوم صفت مشابه با بونه زرد و برود و زخا و مجال کار و مغر از افراشته و زبا
 عاشق بر تو و افکار چه است چه بدین سخن از منار از چه است و یایان و دو گواه عدل کار چه است و اگر ظن
 بنیان کنی دروغ و در آن کانی چه روز و زواری و اللغات الحدود جمع عدل یعنی محبت از کذب
 و گویندای و اینجا اطلاق صیغه جمع یا اعتبار نند و انواع و مع و ستم است یا بجهت اشعار است یا بجهت
 و دو گواه ثابت اند که بلسان حال مطلق اند و در آن جمال کذب از عشق است بمنزله گوایان بسیار اند و
 ستم بفتح تین اللفظی جاری است جمع ستم بفتح سین و سکون الفاء گفته اند در این صورت در لغت عدل و ستم
 نیست الوجود نند و در اصطلاح صوفی یعنی است که بسبب در و تحلی معی قلب عاشق و از از خودی را باید بگو
 الحال بسیار و العبر بفتح العین الیه و سکون الباء الموحده اشک بخشن یعنی بفتح الضاد المجر و النون و الالف
 المقتضیه لاغری که بسبب قلت خون رنگ بدن را از زخمی سازد و آنرا از بر چه باید از سید جسد غالب
 و در اینجا بفتح الباء الموحده و ضعی است از باب و که آنرا عاره و کا و چشم میگویند گل آن زرد و راست و اطراف آن
 برنگی سفید زده و قلیل الی ای است باندک ثلثی و آن منحنی است قوی محسن و منحنی و بگو و افراشته الی

این کلمات در کتاب
 الفیه و در کتاب
 الفیه و در کتاب

لعل فی اصول ما یستخرج من این کلمات در این صفت مذکور در این کتاب است

بفتح الحاء و المعجمة الدال المهملة المشددة خوار انهم الفتح الموحدة و النون و الضمیت که برگین سینه بر با طراوت
شوخ خوش نظر که آنرا بقاری کلنداری گویند پیش آمدن تقوی منده و محتسب حال زینت ابد است
کمانی انحراف نعم ممدی حلیف من اهل فیه و الحیة یعترض اللذات لا کلام
ترجمه آری سرین که در بزم محبوب در تخمیا پس خوب ساخت مرعال ناکمجت در می در میان تمام
الحاصل چونکه سائل را در کار را با شوق زبرد و ساخت نایا زبان در زکات دهی گوید آری جنت
که می گوئی صورت مثالی محبوب من چنان در خیال ساری تنگ گشت که کنایهش بگیری نماید پس این
ساخت و ایلا از چشم می این صیغه عشق محبت است که لذت رسیدل برنج و خنث می سازد و شب
چو خیال دست آمد در خواب به بیدار شد هم ز خواب چشم بر آب به بودم همیشه نشسته با حال غرب
آن رحمت و دوری بد شد بذب و اللغات نوم کل ایجاب نسل بی حسی پس ایان آمدن و دیگر
سکسب شب سیر کردن تعلیف صورت مثالی که در قوه تخمیا خوب نسل گردد از من التایق خوب ساخت
تیرض من ارض بفتح المیمین شل درون فیزی او حاصل گشت من فیزی یان ارض بضم المیمین طالع که زبان طاعت
جانب فیزی کمانی شمع جندی لذت منجی لذت مرغوب علی آلم شیخ محبت لذت و افرد اتم شهادت بایک
یک الم لذت کثیر اربا و سید به کلام عجب فی الهی العلاء معذرة و قد لایک لایک لایک لایک لایک
ترجمه می ملاست کننده من عشق مفرد که متعلق است بقسمی بنی عزیز و تفکیک معذرت پذیرش قبول کن
مندر یکد زینت بسوی تو و اگر تر اهنات بودی هرگز مرا ملاست نیکدی که حاصل ای ملاست کننده در
تفکیک این اسلوب فعل و بی اختیار ساز و سزاوار است که نهات و بی و معذ قبول کنی و بر اه ملاست
از انکه عشق مفرد شامت پذیرشیت به گذشت به منی ویت از پنج شناسی و رو بود که ملاست کنی از پنج
اللغات الامام من العلوم ملاست کردن از هر شیخی تفکیک است بگویند و دانست است بر یک کمان آن
جود غوبی و در بانی شهور عام و تفکیک معذرت پذیرش با سبب اختیار معذرة بثلثة الدال المعجمة غدر
نخستین سه عدلک حالی لا ستر بی یوسف تنکر * عن الی ستره و لا دایمی یخسب
ترجمه سید بوجال من هالار من افعایه نیست از عماران عیج یان و زیجاری من بکان نقطه
الحاصل سبیل تکرار نشانی از بسوی لایم خطاب کرده می گوید که بی همت ترا دار و یکدیگر درم افروز
و سر و توفیق به سیده و حال ملک نیست که از من زعیب جویان و عماران مخفی ماند و زیجاری من

چون عیان از آن آدمی از آن آدمی

بیکد از هر شیخی تفکیک است بگویند و دانست است بر یک کمان آن

چون عیان از آن آدمی از آن آدمی

نیز نیست و این اصولی است که در دنیا پیدا نمیشود و این اصولی است که در دنیا پیدا نمیشود و این اصولی است که در دنیا پیدا نمیشود
 اثر و صورت و این عالم صورت و مادی صورت و معنی تواری و دیگر صورت پس این اصولی است که در دنیا پیدا نمیشود و این اصولی است که در دنیا پیدا نمیشود
 حصول خوش تو خوش عشق انسان بود بر تیره حلاق و این میشود و این تواری که از آنها به بیان
 بازی دارد و البته بدو عشق و بر خیزد و ملائمت تو معنی تو دوست است که یکم که خدای عشق مطهر صورت که
 از آن اصل ایند پذیر نیست آنچه آن گوش من که ساخته که پذیر نیستی و مویری نشیند و بر آنها
 بدگمانی کرد و با وجودیکه این هر دو خبر بر هم افتاد و نزدیک بود که موی خفید از اهل آرد و بام
 هم از هر که رساند سلام و معنی ترسم که اگر عشق بجای می خایر و حلاق تو هم و چنان بود که سلسله نقیض
 آخریات ما هم ظاهر شد و ان التو شد که در پس نیت ترا که حال شما را غرض در آن موجود است که می
 و این غرض عشق بجای می که نیست عدم شنوای و غفلت شده محض ز غرض غرض است و این غرض غرض است
 اللغات نقص فاعل کردن تصحیف انون و سکون اصل و عمل پذیر و این سکون و این سکون و این سکون
 من پس شنید و قبولی کردن ایند ان تصحیف همین اصل و انال المعی باشد و جمع عاقل ملائمت کننده که
 و اگر انی گوش ملائمت کسی گمان ببرد و ان تصحیف و بنده تصحیف انین المعی بدی مو و از آن
 گفته یا مبتدا نیست که و نیز مثل صاحبان از اقدم نقیضات نقصان میشود و ایند تصحیف المعی
 که انال المعی و ملائمت کردن ان تصحیف انشأه انو فاینده تمت فان انکال فی بالک
 ما انکال فی بالک انکال فی بالک انکال فی بالک انکال فی بالک انکال فی بالک انکال فی بالک
 نیز نشاند از نادانی خود رسانیده که نور سحر سفید و حق پیر نیت است که حاصل نفس پیر کرد
 من که از عوqb مو طایل است از سفیدی مو و پیر نیت که روان موت اندر صلابه پذیرد
 و گذشت که از تلقی عشق مطایر عجله بر تیره حلاق عبور از ان شود اللغات اماه صفی نده نشد
 پس نفس اید فرما و نقد حقیقه و اده است که ابتداء صفات مختلفه متولد می نماید از انکه جو انشأه انو
 صفات او سیم بود و بدی بود او پس رود از افضل ماه گویند و اگر از پرتو زایان قباحات احوال خود
 مشاهده کند و از فعال شنیده خود اطلاع نماید موصوم بلو به شود و چون صفات مذکور فی کمال
 تصفیه یابد و نور حلاق حذر من گردد و مود السامات که شود از انکه ناسند و چون ز غرض انجمن
 و در حق ملت تصفیه تام حاصل کند و بر حق بل عبده انصاف دار و صفت سیم مطهره بدی است اید

الا تعالون بغير حقن ارجل بفتح الجيم نادانی اندر با بذا ال لمجربین هندی است نه آیه بفتح الحاء
 و ارا الملهه بفتح الهمزة و لا اعلم من الفعل الجعيل و المصنف لا بد ان هو غير مختصم
 ترجمه و میان فتن نفس باره من اوی زکار نیک برای نیربانی همانیکه فرو داده بر من بکار
 آن همان بزرگی داده شد و شرم و بر اس نه شده از وی احکام حاصل اگر از نفس بد کرد و بزرگ
 پیری تحقیق بودی درون حق که آن سول فرمان موت است البته قبل نزول وی جمله اسباب همانی و به
 سامان ضیانت او آماده نمودی تا بعد نزول او ملاقات بروی عظمت شرم و بیت موت و دیگر
 چونکه آن بخلق و ملائکه و انزل آن همان کرم نکرد و از چشم حشرات گریست خوانی از فعال
 نیک پیش او کشید و بقدر تغییر او بیت قبل فعل جمل عبارت است از اعراض با سویی هندی
 که بد و آن نجات از شر کفری تصونیت اللغات اعدت من لا اعدا دنیا و آماده ساختن
 افضل بحسب کار نیک که عبارت است از عمل صالح و توبه از ماصی گذشته افری کبر القات و غیر
 ارا الملهه نیربانی انصاف بفتح الهمزة و المجهه همان الممنون لا المام فرو آمدن از چشم فتن نهین لمجربین
 بزرگ پند شستن شرم و بر اس شستن کسی که مانی اصحاب و فائده تقصید امام بلفظ اهی نیست که
 اکثر ظهور شیب از جانب رسی شود یا آنکه سر از جمله اعضا است که بدان تمام بدن انبیه می کنند
 لَو كُنْتُ اَعْلَمُ اَنْ اَبِي مَا اَوْفَقْتُ ... كَمَنْتُ سِرًّا اَبَا اِلٰهِي هِنْدُ يَا لَكُم تَرْجُمِه
 اگر من معلوم بودی که پدر من درست و عظمت پیری نگاه داشتن نخواهم تو نیستی پیچیدم سری
 که پدر من از و جنباب تا سنگ ملاست کمی بر من سیدی به پیری از یک جنو که در راه بود
 جاسوسیت و موکر در راه و سوائی من چشم خوبان بخو هست + نازم حکما که سرخ رو کرد در راه احی حاصل
 اگر می دانستم که بطنم و تو قیر سری نخواهم بر خفت و مقصنای آن کار نیک جنات نخواهم سری را
 که از وی بر من طر پند شده پیش از ظهور بر لایم جنباب می پیچیدم و آن سر فید می موت تا دور
 دست و زیلاست من نگردد و لکن چه کنم که تعلق قلب بطن هر صوریه که منسوب به اوای نفسانی است
 افکری در خانه آن فکر و تبیر من نداشت و غلبه آن مرا با خفای آن نگذاشت حالا چه سود که تبیر
 کار از دست رفت و بجز تعلق بدین راه پیری از بلیدین تعلق نجات نیست چنانچه بیت نهیده بسبب تعلق
 می فراید اللغات کمت لیتع التا الهنثا الفوقانیة الاولی و ضم التا الهنثا من لکمان همان

بگویند که کار نیک بودی که او + بر سر امیر و زور از من بزرگتر

گویند که نعم که همان ای داد بزرگ + کردی تیر هندی میوه از تنم

داشتن آنکه نفع الکاف و التام استثناء الفوقانیة بنیست غیر نسل که آنرا در همه مخلوطی بازند
 و برگ آن شبیه برگ است و ششهای آن انبوه و قرمز آن سیاه بمقدار دوازده نعل می باشد و قوت
 بنیت که آن برگ نسل است و شاید که مراد مطلق خواب بود از نسل باشد یا از خنایا از غیر آن لکن علم
 آن فی بود و سراج من عواکینها کما یؤدج سراج الخلیل بالکرم ترجمه کسیت فریاد رس و همه بر
 سن در باز داشتن قلبه و سرشتی که از گره نفس اماره است همچنانکه باز داشته می شود و قلبه و سرشت
 بسیار بلجی اما حاصل چونکه دفع نفس و شیطان بدون استغاثه بسوی ربمانی و اعانه قدرت
 از وی و منع نفس از شهوت و اظهار مذمت و استغفار و مطابقت قول نسل در ریاضت شافه تصویب کند
 درین مرتبه استغاثه میکنند و می گوید که کجاست ربمانی که نفس گمراه را به رست باز دارد و از سرگشتی
 باز داشته را مروتقا و گرداند چنانچه سبب کشتن الکلام را می کنند و برادر رست می آید از آنکه نفس
 اماره و رغایت سرگشتی است و مروت و قدرت آن بنیت که او را از گمراهی باز دارد و برادر رست ارم
 ربمانی می خواهد که مرایاری دهد و او را از سرگشتی باز دارد و لکن کشت نفس بد امر متغافل مارا اینچنین توان
 رسید بنیت یا علی مارا به درین ماسل بنیای دون گرفتارم به مصطفی که ازین نیکبختی مارا به دور
 ابیات آمیده از بنیة تدبیر دفع شکار سیر مایه الطغات اجماع کسیر بحیم و جی امله بر باز زدن از
 چیزی کمافی التلج اتوا به نفع الخیر المعجمه گری تحیل نفع الخیر المعجمه سببان الخیر المعجمه الامام بحیم
 حج بحام کسیر الامام سوب الکلام فلا تترکم بالمعاصی کسیر متفقینا ان الطعام نفی
 شطوة الشیطان + ترجمه اگر تقوا نفس طلب است پس طلب کن بنافزانی مای حق بجای تر
 خواش نفس را به رستنی که نفس درین مهیه است و طعام قوی می گرداند و حرص را بسیار خوار
 اما حاصل چون از نفس کشتن استغاثه بسوی ربمانی کرد و غلبه طبع دفع آن بنی الطاف مود که اگر
 می خواهی که نفس تو از سرگشتی باز گردد و او را شگستگی و فروتنی حاصل شود پس قصد شکستن او را
 و باز از نفع به معاصی کن از آنکه محصیت غذای مرغوب نفس است و از غذای مرغوب اشتها می پذیرد و مر
 مرو که بسیار خوار است اگر چه شکم سیر باشد و تو خیال کرده که اگر نفس را بمادات وی سامم او سرگشته
 خود بخورد از محصیت باز ایستد این خیال تو سخت خام و تدبیر تو محض ناقص است از آنکه طعنان و نفوس متغافل
 لذات قوت می گیرد و از او باومی پذیرد و شگستگی شمولش در باز داشتن اوست از هوا و پوشش از رفعت

نفس کسیر است از گریه و اندوه و چون بحکم استغاثه کند از گمراهی

حاجت به این استغاثه است از آنکه قوت بهر صورت طعام از شکم

ترجمه نگاه بانی کن نفس او در نگاه می کرد کار با می خیز خیزده است و اگر وی لذتی حاصل کند
 در آگاه چنان و در آنچه می بیند باز دارد ای حاصل چون و بدست سابق باز داشت نفس از نهانی اعلام
 که در بین بدست ارشادی کند که اگر نفس او در اعمال خیر جستن نوافل و از کارهای و بیانی بدید آید و
 بود ای نفسانی در آن فعل کند پس در آن از این طاعت باز داشته بعد اعتقاد بدی شایق تر بود و شوقی از
 تا عجیب و در اگر قنای کند و در عمل او ضائع نشود و قنای نوافل و از کارهای آنهاست بایک فراموشی و
 او جیات و سنج بود که سنج پدید آمدن عجیب و در ترک نباید و او بیک جود قطع سبب بدینود
 نفس مومن که باین قول است + راه پیر مرکب بریدن شکل است و پیمان مرکب و در بین و در
 تا آنکه بر روز تفریح الحقات از راه نگاه داشتن حد و چهره در آن حال غایت و در جستن نوافل
 و از کارهای آنهاست مومن هر چه در آن در جای صلاح است و تا غایت من است که در شوق
 پند داشتن امری نفع ایم و همین اجماع آگاه که قسم نفع النما المنة افوقا نیکو پسین اهل است
 الا سلامه چنانکه که خشت لک لک و جفا قاتله : من حیث لکم لیکیرا ان التسم فی التسم
 ترجمه بسیار بار آورده و نیز خشت نفسی از آب و مردمان حال آنکه آن لذت کشنده است و بیک
 وی معلوم نکرد و بیک لکین بری است و در نفع اطماع و چوبه نفعی حاصل چون نفع با امان فی جفا
 شوق ساری تمیز و بر قدرش تا ترافیر ندهد و باطل او بدست حق ظاهر از آنکه
 بسیار چیز باطله بیک می نمایند که در حقیقت شغل نیز قائل اند و بیک طعم جرب لذت که تناولش نتواند
 بیک است بسیار در دل به با این چنین مکاره و در آن ترکش نداری جاره و خوشتر است بهر آنکه
 کند و بعد از آن و در آن غنائی کند و آورده آن نیک و در آن نماند و پند نیک برایش تو
 لذتش با تو نمانی بدست و نفع و هر که بعد از آن نیست و الحقات که خبر بدی بسیار
 خشت تا و تا غایت من تعیین است و نیک شمران امر نفع ایم و در آن راه و نفع و نفع
 اهل و نفع ایم بهر آنکه قسم نفع الدال پسین اهل جرب بیک پسین طعم جرب و خشت لک لک
 من جوب و نفع شمع : قرأت ففصله کشد من التسم : ترجمه و در آن نیک و نفع
 بنانی نفس که ناشی اند اگر سیرگی و سیرگی بیک سگی خفت که بدست است از شدت سیرگی
 از حاصل در سیرگی و سیرگی و نفع باید و در آن نماند که از آن لذت نفس نوم است مذموم

ترجمه نگاه بانی کن نفس او در نگاه می کرد کار با می خیز خیزده است و اگر وی لذتی حاصل کند

خشت تا و تا غایت من تعیین است و نیک شمران امر نفع ایم و در آن راه و نفع و نفع

و جنود قلب که در شب بر باد می رود و در گرد آب ضلالت می افتد و هم آنکه چون غشی در عبادتی مشغول می شود
 و از این باز آمدن نمی تواند در خاطرش باشد از این که از این عبادت عبادتی دیگر در حق تو مفید تر است مشغول
 باینکه تصدیق ایشان ازین نوع نیست که او را از مرتبه پاک دارد از این فرود گشته اند و عبادت با ضلالت
 و از این چنانچه از طلب المام شمع نجم الدین گری می رسد هر هفته است که چون حکم شمع خود در بیدار گشتن
 خاطرش سید که تو در فاضل و حدیث هستی در حق تو بهتر است که حلیم سائل دین کنی و در حدیث که ظهور آنرا
 و بی که نفی تعدی نبی نیست است از نفع ذات خویش ایشان ازین خطره آگاه گشته بدیده رسیده فرمود که آن
 فرزند این خطره و همانی نیست نفس و شیطان می خواهند که ترا از مرتبه عرفان باز دارند این خطره از اول
 بدرکن و بکار خود مشغول باش که بعد حصول آن تزویج دین بود چه حسن حاصل شود پس ضلالت نفس
 شیطان بدین تلذذ نوع از مدح عالی نیست که یا ایشان از انجموت ظاهره بالاتفاق ایشان را
 در کفر و بصیرت می ندارند یا هر دو با هم در دوستی و ولایت با هم می کنند که حاش خیر و شمس بهت یارگی
 ولایت با منبر می نماید و عداوت خود را با هماری آرد و دیگری در پرده دوستی را انجموت می نماید پس
 حاصل بتدبیر نیست که اگر این بر دو طریق محدود خود که عداوت هیچ است پیش آید پس ایشان را ظهور
 گردان و اگر خود را بطریق دوستی و نصیحت ظاهر کنند و باین جمله آرد و ام ضلالت اندازند یا مرتبه کردار
 از این فرود گشته تا فرامی آید تا کنون ایشان از روح گویند ارتداد پس تو از دست برد این تا طمان طریق
 سالم مانده اگر کسی ببلد رخصم و دیگری بصورت حکم نوارش و و به خواهی تو گشتند اطاعت هیچ یکی از این
 اکنون آنکه آنکه در سبب این رخصم و دیگر بود چه معلوم است و بر تحقیق مکرار و مضمون بدین لازم نمی آید
 و در روز عیادت عمل آوی یافتیم لغات ایمانی با یکدیگر خلاص گردان ایشان بر وزن ضلالت است
 اگر ما خود را از این خطره پاک بکنیم یا بوزن خیال و صورت بکنیم از خطن بکنیم و در شدن بود الا اعمام
 فرمایند و ای گردن رخصم بخواهیم و سکون ایضا و اهل مدینه و این حکم است ایضا و اهل مدینه و این حکم است
 شما همین حکم و مرتضی کرد و بکنید نفع الکاف مکش استغفر الله من ذنوبی و عیال و عیال و عیال و عیال
 لکن نسبت به لسان الله تعالی ترجمه آمرزش زنده ای خواهم اگر گفتار یکدیگر مکرر در
 نباشد چه حق آن گفتار به کرد و همچنان است که نسبت کرده بشم فرزند السوی زن ناز آورنده
 ایضا حاصل تو بکنم تا قدم سه لیکر تر خافه بالمام غیبی طریق دفع شر نفس و شیطان بیان فرموده و نیز

نسخه استغفر الله از آن که از این خطره بگذرد

در این خطره است

این بیان را در خود قرون بمل نیافته اند اما متعار که از عالم قریح اهل حال سالک است می گویم
 موی فرماید که نه و مویعت افاده و تاثیر است در دل سماع و افاده و تاثیر نسبت به موی شایسته
 به نسبت زن و حیوان و اثره سخن بقدری است که قائل بدان عامل باشد و در دنیا به فقرن مل بود
 تاثیر موی بچنان که زن عقیقه را عقیقه از اولادیت سفاویم آمرزش حق در نفس و به نسبت
 کان فقط قول است و پس این بدان مانده از عقل سقیم نسبت فرزند کردن به قیام الطغات
 الاستغنا طلب آمرزش کردن آنس بفتح النون و سکون الحین اهل فرزند گمانی الصالح التعمیم همین
 اهل سکون الطغات بهمانه نازیدین **اَوَّلُكَ الْفَيْدُ لَكِنْ مَا الْفَيْدُ مَعَهُ وَمَا**
اسْتَقَمَّتْ فَاَقْبَلُكَ لَمْ يَشْكُرْ حَبْهَ فَمَوْمَ تَرَاكَ نِيَكًا لِيَكُنْ مِنْ فَرَاغِهِ دَارِي نَكْرَمَ بِهِ ابْنِ كَا
 و ثبات و زیدیم با آن پس چه و نه شود گفتا من تر اگر استقامت حاصل کن ای حاصل این است
 سن که اقرار مل اندر اقامت بی حال و نه سیر است بی نیال تر این حد که نصیحت نامع فی حال
 و وبال است چه خبرانی و هم صغیر الحسن بن مالک روایت می کند که گفت عرض کردم یا رسول الله
 بالمعروف و نهی از منکر کنم تا بدان عامل نشوم و سودا و منی بکنید اگر چه بدان عامل نباشد بگویند
 سبب که بعد از آن از عیبک اهل حال خود مقدم است به حال و دیگری تا او و عید نام و آن است
 بالبر و تنوین نصیحت در ایم و نصیحت بدل در تائید تا چشم بهای بگوید و این به سیاحت نصیحت است و می گویم
الطغات الامر فمردن انجیر کونی الایمان زمان بدون الاقفاست ثبات و زیدین در کار
و لا تَذُنْ قَبْلَ الْمَوْتِ تَاوَلَكُ . . . وَ لَكِ اَصْلٌ وَ لِيُفْرِضَ وَ لَكِ اَصْلٌ
 ترجمه و مگر فرموده راه آخرت پیش از زول موت ایس عبادات زنده و نگذار و موی به ناز
 زنده است و موی سوز سوا می فرض کماصل از موی سبیل تحسیری گوید که نوازی از نوافل که موجب توب
 الی ریاضت و در و فیوض استای باشد پیش از حصول اصل موجود بر سفر آخرت میان نعم و عذاب
 عقاب موت تیر سیرم و گفتا که موی به ناز و زوزه که موجب بود و چون که سنس بود که کلمات فریض
 جای نقصان آن به عبادت اما ویت صحیح و آتشده اند و ادای آن تابع از نمازهای زینده است و الله
 انصاف نامع فرض سره بلفظ فرض ترک آن لازم نمی آید بلکه بسیار اند که بتبع اینان تابع و بتبع است
 چنانچه از عبادت و بیدار است که با ابتداء آنده باشد به چون که درای اینمان غم سفر و ناز و کن

از موی که در این دنیا و آخرت است و در این دنیا و آخرت است

و این بیان را در خود قرون بمل نیافته اند اما متعار که از عالم قریح اهل حال سالک است می گویم

[illegible]

سخت چونان نوانده جودانده برید و ناسا صرورت انکه کردید ایته بوی سیاه مدقی هرگز ناک و نیا از مردم بشمار

۵۔ ان محمد سید کو خیرین و نجر السن جان: بہتر اہل دوعالم تہتر عرب و عجم:

১৫

الهی است از بنا به معنی الانبیا خبر دادن یا از توبه یعنی علوی توبت و در اصطلاح نبی است که مسوئت کند و او را
 نبی بجا نهد از این احکام بمسوی خلق عام که تا آنکه نسبت به امت سابقه نسبت جدید آرد و رسول نزد توبه مراد است
 که اگر نبی توبه نسبت در آنجا کرده اند و نبوت متضمن شرف و ولایت است باعتبار تقرب بارگاه قادر مطلق و
 تعریف و خلق حق و تفریق است نبی افضل است از مرتبه نبوت و از آنکه مطلق ولایت است بر مرتبه نبوت فیض است
 و نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم باعتبار طرف ظاهر خود که تبلیغ احکام است بجمع و وجه بروی قسم شده
 امکان تجا و زبوسی و دیگری ندارد و باعتبار طرف باطن خود که ولایت است انتظام پذیر نیست و تجا و
 است بمسوی ولایت است وی تا قیام قیامت و عاشا که کسی بدون متابعت او بمسوی قرب آتس
 راه یابد و خدا که به متابعت سید رسل به هرگز کسی اینفل مقصود در نیافت به از هیچ ربوبی و
 ره نمیدهند به آنرا که استانه او روی دل نیافت به الامم زمانیه که کارهای نیک الهی باز دارند
 از انحال به آلا رفیع الغزوة و الیاء الموده و تشدید اراده است که تر هو اسحبیب اللہ فی شرحی
 شفا عتبه + لکل هول من الاھوال مقتحمر جمیع ان محبوب است که مسید
 نجات شفاعت و بود و سیاهی بر هر چو لنگ از چو لهای روز قیامت که اندازنده است مرد و مر
 در بلای شدید حاصل مدوح من آن محبوب بارگاه مهدی و مقبول دگاه سیدی است که
 نجات بخش عصاة را از عذاب اخراج شفاعت خود و علم خود را آنکه شفاعت توفی + پاینده
 قدرش توفی به حاصل نیست زعامت مرا به است مهدی شفاعت مرا به و مقام محمود که
 عبارت است از شفاعت کبری مخصوص است صلی الله علیه و سلم و آن در حق صالح برای خولی است
 و در نسبت نیز حساب یا برای تخفیف حساب یا برای رفع درجات و در حق مومن عاصی برای نجات از ذر و
 و برای تقلیل است مکث وی در آن چنانچه در صحیحین به حسن بن مالک فرمود است که فرمود در عالم صلی الله
 علیه و سلم چون روز قیامت عصاة آمد و شد اید که قضا شود و شفاعت کنند از آدم و نوح که توبه برای علی است
 قدرت آفریده و بعد از آنکه ساخته برای مادر بارگاه انبوی شفاعت کن تا از این نجات آید و نجات یابم چنان
 که است غیبه خود کرده منبر است پیش آنکه به شاره بمسوی نوح و م کند چون پیش او حاضر شوند او گوید که من
 این مرتبه ندارم و از سوالی بپاک در باب نجات پس کردم و در دست پیش من بر اجماع روی که از غلیل
 الرحمان است چون پیش وی آیند از غیر غیبه خود را بیاد آورده اند خواسته بمسوی موسی عزم دلالت فرمایند

از حدیث دیگر که در کتاب در شفاعت نزد حق تعالی است

سید پیغمبر کی از انما نه و علم نه و کرم الحاصل نشسته و علی بنده علیه وسلم ازین انبیای کرام و رسول
 محترم که کمال نهاده اند و حسن جمال ظاهری و فضائل و کمالات باطنی فائق است و پیغمبر کی از ایشان
 و معرفت الهی خود و کرم و کورسیده و نایب دیگر افراد انسانی جز سر سره و شمع این چراغ کج و در شمع ضالان بفرایم
 که جمع نشد نیست و ظاهر صورت پیغمبر نه از صباحت و ملاحت و لطافت آنکه در آن حضرت مجمع بوده
 چنانچه میخشد و باطن سیرت پیغمبر احدی از کمالات پندیده و فضائل تمیده آنچه جمع گردیده در باطن
 علی بنده علیه وسلم و چنانکه جمال قیام آری تشریت و در اصل خلقت بوده تمام و کمالات در عالم حسن ظهور
 نمود و در دیگر کس خلقت شایسته ندانستی و جلوه آن وی زیبا پیشتر خود و هیچ ناظر نگذشتی و
 و شمس نیست زفر آن وی تو و دلیل آتی است زفر آن وی تو و باطنی کنایه زفر عیسی تو بود و
 عبارت است رسید آن کوی نو و کورن شاره از لب لعل تو کرده اند و از عقله است و در کمال کمالی تو
 و علم خلق تشریت علی بنده علیه وسلم احدی و نهایتی نیست که بگوید حقیر و آفر کسی را آید چه و در خلق هیچ
 اسما و صفاتی که غیر تنهایی ندیده و نظر اتم نه و آفر شده علی سبیل الهادی بر دو کمال بدو
 غالبیت بعضی اسما و صفات علی بنده علیه وسلم و دیگر انبیاء علیهم السلام که تا دوران در ایشان بر دو غالبیت و غلبه است
 که انبیاء شیع اجماع بر مسلم و در آورده اند که یکی از صحابا ز ارم المومنین عاتقه صدقه علی و ال که در تعداد مومنین
 برین فضائل کمالات است و بر علی بنده علیه وسلم تا منی المومنین بری آن کمالات و درجه بود و نو که در تمام
 انمای دنیا کنی من بعد او کمالات و اطلاق تشریت تمام گفت نمای آن غیر تنهایی اند من خلقت تمام او را
 در ارم صد رقیه نگفته که تو نمای نیار با وجودیکه حکم قل شاع العیا فیعل موصوفه تملک اند و در او کرد
 منیت و انبیاء بیان تمام او کمالات و اطلاق تشریت که حق سبحانه و تعالی او را خلق عظیم ستایش کرده و کرم و قدرت
 انبیا چه اند و توان بود که چنان و در جنگ بعد دندان مبارک شکست کس و شریف پیغمبر کردند از شاهان
 انبیاء که در پیشگاه و در آن که کاس سیرین کاغران بدو دعای کردی تا سندی کرد او خود می یافتند
 هر روز رفته رفته شدیم یکدیگر و ما کرم کجی و فرستاده است حق سبحانه و تعالی که از ایشان با دو فضیلت را
 بر او هدایت رسانم و دست یار عاقل تر شد گفت خدا یا بدو است که تو قوم را که نادانند و دفع و در خود می کشند
 که حق خلق و در فکس یار ساکن شد و ترا و درین بین کار کار ما حشد و هر نفس بر آن که ملک صنع علی
 بر پیغمبر نشن گار ما حشد و هر نفس یار از کائنات آورند و کسی که صاحب عیار ما حشد و

[illegible]

جمله شش از سر لاندنوردی التماس به یک کت از برای عیادت بر باریک

بودی خوانند آن می از همای بهایون استخوانهای کوسیده جای آن خشی همچنانکه از ذات تضرع
عظمی با لیه شد سر یوقوع می آید چنانکه بهی در دلائل الهیة می آرد که در ذی رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم می را دعوت اسلام کرد او گفت که ایمان نمی آرم تا دختر مرا ندیده کنی البته در غایت و زود بفرست
رسیده او را ند کرد او گفت لبیک یا رسول الله تضرع فرمود دست داری که بسوی دنیا رجوع نمایی او
در جواب عرض کرد که قسم بخدا ای فرشته یا قسم بپدر و کار خود را رحیم تر از مادر و پدر دیدم چهرت را بهتر از
دنیا پس چو بهی که می نویسی آن و بقرانی بی و رفته عاشر صد یقه نقل می کنند که آن سرور علیه الصلوٰه و السلام در حقیقت
بمخون بقر آینه مادر خود آمده او را هیکر و تفتیش ایمان کرد و آن بختی در علیه رویت کرده که جایزه تضرع صلی الله
علیه و سلم را با صاحب خانه خود آورده بزغال ذبح کرده پخته و حضور گذاردند آن سرور و از میهای فرمود که بخورید
و استخوان آن شکند پس بعد خوردن استخوانهای آن ذبح کرده بخورید که زبان اندان بزغال بر داشت و بعد
این قصیده علیه لفظ آیات بهجرات تفسیر کرده تحریر نمود این بیت چنین کرده اند که اگر بهجرات آن سرور
کائنات مطابق علوی مرتبت و مرتبت منزلت وی بودی هرگز این از جمله بهجرات این بجزه هم بودی که هر یک اسم
بسا کرش بر استخوانهای کوسیده خواندی آن استخوانها کسوت وجود پوشیدی بحلیه حیات آراسته شدی
لکن چون که آن بهجرات عظمت بهتایی قدر او بودند که می علی الاطلاق این از جمله بهجرات نگذردند بجز
قرآنی از این شریف است و مخفی نیست که آنچه این پیچ باند ادب و معارف علیه الرحمن به ان منتش شده
و از آیات احسانه بهی گرفته بابت سابق کمال مناسبت دارد و در این طبعین لازم است و آیات
و بهجرات تفسیر کردن و بجزه قرآنی را گشته نمودن عالی از تحلف نیست لکن آیه الله علیه و آله را بهجرات و این است
و جنبی سپند و اول نمیکر بر تقدیر مناسبت بهجرات با قدر و مرتبت آن سرور در وجه لزوم جای اسم مبارک
بر سیم آبان علوم نمی شود و دوم نمیکر غرض ناظم این بیت و این بیت سابق فلان بجز مان است و در این تفاوت
آنحضرت و صاحبان کتب صحیح استی از اسما و شریف دلالت تمام بر بدلول عالی قدرند ارد و بهی که آن سرور
یا کوئی قدر و مرتبت او از این آیه است چه اگر اسما و دلالت کامله بر می بود و حکیم بهیست با همی چه
کردندی چنانکه آن اسمی بجزه حیا او بهی بود و میگوید استخوانند آن اسم نیز باقیام قیامت آن بجزه
و از خشی که آن بختی می است لکن ما بهی لبیک کلام الهی است مناسبت مناسبت است مناسبت
مناسبت است یا است و این است ان و علامت و مراد از ان بقریه لفظی اسم اسما و شریف است و در آنکه در آن

و این

اهل رب که شرف محبت دریا تا اندوازل بکشد سعادت محبت محمد و سید عاف و در مانده اند و یکس که
 از نسبت گرفتار خود را بجای سانه و شمشیر مثل انساب است که اگر اند از دو چند غری نماید و تحقیق حاش گناه
 شکست نمی شود و اگر از نزدیک سانه کند و بجای ان چشم از خود می ساند و تابیدن نیست همچنان که
 نورانی آن سرور صلی الله علیه و سلم که تعجبی تجلیات رحمانی است در بادی الهی بیفتنای تا انا شید که ممکن است
 می نماید لکن چون کسی بدیده عقل چشم بپیر نماید سانه کند از طاقت طاق می شود و قدرت دیدن خود را می بیند
 و کمال مجز و حیرت بی فیتا ریزد بان می آید و نشانه فوایدی یار نور چشمی و نیمه بر نوجوان است و شکر
 و گری و توبه بخدا و اگر که حقیقت محمدیه مقدر و کس نیست ملک ایاسی و شکر که بدین سرور ای بر دو معجز و شکر
 و به و نیست که بان طاعت نگاهی کند اما جو یکس که ساسی حقیقت فند با و دنیا و مغربین اسکان دارد و دنیا چه عارف
 را بان عین بقضات بدنی در می گوید که در حق صورت بنیان ظاهر جو یان سرور عالم صلی الله علیه و سلم از خطیب
 آمد و در هم می خوردن ایک و هم لا یفیدون و شیان از صورت شیری نمودند مانده الاشب از ان نشان می دهد
 اما اهل بیت آنحضرت را که قدم با و کم نهند و تحقیق میدهند اما بنور کینه تحقیق رسیدند ملک با اعتبارات
 و تجلیات که در مرتب و نیز تحقیق بنشیند و یا مقدر هر نظری که سبب نشانی است جلوه کرد و این نشان
 و گیسند اندام که چستی و در کائنات نور و جو و لطیف تو یا اینکه افرستند اندام که چستی و از بر و فیکر اول
 که از است و عالم نورستند اندام که چستی و ادماک ذات پاک تو ای سرور کل و از هم بر ترستند اندام
 که چستی و **الاعلام** آلاجه عاجز گردان آوری انی که کبر الحما و الحما و انعام مانده و نشدن بکلیت ان نشان
 انعام تا که در مکان الکل کند و نیز نشدن انوع و انوع الحما و الحما و انعام اندام که چستی و از هم بر ترستند
 انی صراح و کیف یدها فی الدنیا حقیقه قوم نیامه یسئلوا عنه بالعلم
فَبَلِّغْ الْعِلْمَ فِيهِ اِنَّهُ لَبَشَرٌ ۖ وَاِنَّهٗ حَتّٰی خَلَقَ اللّٰهُ كَلِمَةً ۖ
 ترجمه چگونه در بانی در دنیا حقیقت کمال ذاتی و صفاتی آن سرور صلی الله علیه و سلم را که دست خوب بود
 که قناعت کرده اند از وی یا نمی مردم خوب به بنده پس نهامی در بانی نشان بدین فقا و جمالی است در حق
 آنحضرت تحقیق و صورت ان عظیم نشان برتر یکدیگر چستی بنیز و حق و قناعت نشان است نه چنانکه توئی نظر بجا بنده
 بقدر نفس در کبر کنی و در ان کما حاصل در بیت کنده جانی است و در ان نشان و کما لا نشد و صلی الله علیه و سلم در دنیا ای است
 که با وصف فرنگی ان صباست شمائی بسبب کمال چسبیت و نهانی صورت و شانی در حق و در خود و در جهان انی قناعت با به

چون بدانند شمشیر حقیقت اهل دنیا چون ابود و سبب خواب و بیدار و خور و انداختن و بلیغ و کمال و از هم بر ترستند

[illegible]

و بعد از آن روایت کرده اند که زید بن سعید یهودی گفته که مرا حبس می کردند چهل روز که در کتب پیشین دیده بودم
 و آن حضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر شد مگر غلبه علم او پیش و زنی بمقابلت داشت گوی معلوم نمود در پی آنجا
 شدیم نگاه داشت و چندین خواب و قرض از من خرید و مدتی با او نشست و بعد از آن گفت ای سیدنا
 سخت کردم و داشت گویی و داشت گویی آثار کرده و من مبارکش گرفته کشیدم گفتم که بنفیز و قرض من را و کن
 من ترا می گذارم تا از غیرت مردمانی که بخت بودند چشم بروی غلبه کند و حق سخت بد زبان را و پس بخواست و ای
 عذر مردم انقضای و عده نکرد و یوحیی چنین بر او فرو انداخت و گفت که از چشم آید و مشیر بر کشید و گفت ای سید
 خدا از این بهیو گویا باز نمی آئی همین بخت ترا می کشم حضرت ششم فرموده از عذر گفت که مرا از نعوین توفیق بود که با
 که این ابله و بد نصیحتی که کردی و نماز و عبادت و غیره از دست نهفته گفت که یا رسول الله علم من نصیبت اگر
 قرضانی قرض را و ادایم نکرد و خوبت سبست سماع و گلی از عرفت من بوی ای چه دست است این کلام شرف بایمان
 شدیم و عفو نمود و خاتم و در حسن ترندی است که حضرت شیخ خادم ابا و از حضرت جعفر خود و برای اتمام
 خود کسبی ازیت رسانید و نیز در صحیح است که سر و صلی الله علیه و سلم گاهی و مجلس بهیو ریا رانی با مبارکی را
 نفرموده و اگر کسی بر ملاقات می آمد تا وقتیکه گوشتی مانند برگ زنبی خواست و بهر روز از نوبی حضرت در
 نشستن مقدم بر نوبی می شد و برگ زنبی را آن یا رسول الله گفته اند اگر دی و جو بهیو بیک نمی گفت
 و در تاریخ طبری از محمد بن یحیی گوشت را و عوام فرستادند از آن فرمود که یکسند فاکه را و چ که یکسند فاکه
 بر خاسته و نه حتی بر خود می کشید تا زود تیار شود و حضرت بر خاسته از آنجا و بنیم جمع که چه بجز بر نهاد و آورد
 یاران عرض کردند که چرا انقیاس نفیس خود را این بخت کشیدی ما بر آئی و در آن استعد بودیم اگر معلوم بود
 که برای این کار بر روی ترا می کشیدیم فرمود که حق سبحانه خود مکه و می دارد و در بیان خود متاخر شده
 بشینند و یا تنها سر یکدست شود و در صحیح بخاری مذکور است که کنیزی از کنیزان مدینه امن حضرت گرفته بر فاکه
 خواست می برد و برگ زنبی را فرمود و نیز در آن عهد زنی بود که در عقل او آهنگاری پیدا شده و او را فحشالات
 عاصه بهم میرسد و آنرا با پیش مردم حیای کرد و یار با پیش آنجناب صلی الله علیه و سلم می آمد و با او
 تنهای نشست و آنهمه و ابیات می گفت و برگاه کسی زود رسیده ای شد تو هم شده ای گفت که اینجا
 بنفیز و حاجی دیگر نشین حضرت زینب علیها السلام بر خود گودار می کرد و برگ زنبک دلی می شد و پس بنی کش
 که خادم آنها بود و گفته که من در سال حضرت را خدمت کردم همچو آنکه فرمود که چرا این کار می کردی و چرا می کار کردی

در حدیث

وی فرمود که گران ترین چیز برای من در قیامت و در نزدی اعمال و سنای خلق تنگ خواب بود و جمیع اهل سیر اتفاق دارند
 بر آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم با سنا نقیصه سیلگی می میفرمود که هرگز گفته و نگفته است که با شما اتفاق خود آن
 نسو که کند تا آنکه حق سبحان و بگوید که ارحم الراحمین است و در آخر وقت تاکید فرمود و بنیامی گوید یا همایلی
 یا همایلی که گفتار و این نقیصه انطفاقیست **الحات** اگر چه صیغه تعجب است مبنی اگر چه تعجب تحیر است که عارض نشود و نفس
 را وقت و در آنکه هر کسی سبیل را معلوم بود و خلق با فتح آخر شیخ این من لذت از استی خلق به هم مکات منشد
 حمید فغانیه و روحانیه و غنیمت ربی و خلق به تعظیم است الا شمای محمد بن خیری از پیغمبر علیه السلام اوصاف
 و سکون شین ایچ تانه رونی انتم بکسین اهل من الوسمه نشان که در دن و موصوف شدن بخیرگی کافی شد
 الله عز وجل قال تعریفی **كُوفٍ وَالْبَدْرِ بَرِّي شَدَّ** **وَالْحَجَرِ كَرَمٍ وَالذَّهْرِ فِي هَمِّ**
 که جمیع است و صلی الله علیه و سلم همچو نگوشت در تازگی و عبادت و جوان و دهنه است و در وقت و انکار
 و مانند دریاست و رجود و عبادت و مثل زمان است و معلوی جهت با و فراخی و وصلها حاصل خیا نکند که در وقت
 و لطافت و ماه تمام در وقت و وضاعت و تمامای کمالیست و در یاد دفع عام و زمانه و بدین معنی و فراغ و صلک
 مزب اتمل همه خود و هو است همچنان است و صلی الله علیه و سلم موصوف با این اوصاف بود چنانچه از این
 مالک ارواحیه می کند که بنام تعجب از پیشمی و در کبر از م و نامر که از بدن مبارک وی صلی الله علیه و سلم و سه سوال
 شخصی از وی چیزی را اگر اندک و او را که بوی تر آرد و تشبیه اول متعلق به یکبار که در آخرین مظهر خلق عظیم است
 اند و این شبیه است که شب تمام را می توضیح یعنی اوصاف و نظرم از همه چنانکه حق جل و بالا فرمود و شبیه است
 همه اصباح تشبیه به در و تفصیلت تشبیه به از شب باز فرمود و یا تشبیه نیست و الا شبیه است روشنی تشبیل را با نانو
 رب علیل و اوصاف آن مظهر رقم را یا این شبیه را و این شبیه که در این مظهر از وقت شد که در هر دو
 روشن همچو چرخ چاک شد و چنانچه است که در و در آن جهان و مفر کون مکان تو صدقه چشم وجود شک و صدقه عالم
 و شود و در تمام سما حسن جهان را رف غلظت جبل و ضلال مصلونی در غیبت و خرق محض از رخسار و انفاق
 و در یای نا پید اکنار معلو از در رحمت و وسعت است که در یای نامر و آید و او یای مبارک از نزل و ابدی و آنها را و نیت
 و تمام آن جهت عالی بهم صلی الله علیه و سلم بران صروت بود که در دنیا آنچه در دست او هر کس از پیش و حسات
 ممکن و هر چه در عالم امکان از حق تعالی پذیرد آن است از است و هر چه در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 شفاعت شد که یکی از آن در شمس و آن از آن است و آن از آن است و آن از آن است و آن از آن است و آن از آن است و آن از آن است

چون باران را می‌بویخت بداند سرشسته ایچو دیاد که دم حرم در روزگار اندر عمرش

[illegible]

جمیع از منته که حق جل مجدده در سوره العصر قسم بوجود تو خورده و در کنار تو همچو مولودیکه مغف عالم و آدم است
 سوره از فرود نخست روشن دین و دنیا هر دو با بر تو یاد از خدا صلوات یابدی و مادر گیتی نزد تو
 فرزند فکر دیده عالم ندیده همچو تحسن اللغات که ملک کردی پیش آدم خلایک سجوده نور تو در وجود
 گزیند و ای هدایتی بزرگسی تا منزل حق یقین و گزیند ذات پاکت اندر این مقتدا از بهار
 طاعت تو سرسبز باغ کائنات و در نیم فیض تو شاداب تر و رض الصفای در شفا بر وایه این عیال
 که نور آنسور صلی الله علیه و سلم قبل از خلقت آدم عم تا دور تر از سال بر پیش منقول بود ملائکه تسبیح و تسبیح
 سیکرند پیش نیکه حق سبحان آدم را مخلوق فرمود انداخت کن نور او صلی و نقل شد از ان در صلاب ظاهر
 و احاط طبعه تا اینکه سید پادشاه حضرت صلی الله علیه و سلم از اولین خود و ولایت هست از آنکه مادر شریفی که وقت تولد
 مبارک آنسور صلی الله علیه و سلم نوری پدید آمد که از زمین تا آسمان نور گردید و نظر اندام از آن نور تصور
 و بوی خوش ظاهر شد که مشام عالم معطر گردید و نذر اگر شخصی از زاویه خانه که ای آئینه ظاهر کن این مولود را
 تا سه روز که مشغول است بسلام ملائکه و در من اثری از ولادت که زنان را می باشد یافته نشد و میگویند که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم محتون و ذات بریده و مقدس از آلائش بشریه متولد شد و آنسور صلی الله علیه و سلم
 فشمیدم هیچ بوی خوش از بوی بدن مبارک صلی الله علیه و سلم و از عایرین همه را فرمودی است که روز
 آنسور صلی الله علیه و سلم دست جبرئیل من فرود آورد پس با فقم بوی که در دکان هیچ عطر نباشد و هر
 یک که دستش بدست آنحضرت حسین مصافحه میرسد میاقت در دست خود خوشبو می که تمام روز با وجود
 غیرت و چون بر طفلی دست می نهاد آن طفل از آن بوی خوش در جماعت طفل شانه میشد و آنسور
 صلی الله علیه و سلم در هر جای که میگذاشت از آن راه بوی خوش تا چهل روزی شمیدند و مادر آنسور گفته
 که روزی آنحضرت در خانه ام خواب بوده چون بدن مبارک از شدت گرما عرق آلود شد آن عرق را در
 شیشه جمیع کردم آنسور صلی الله علیه و سلم سید ارشد از من سپید که این چکنی عرض کردم که یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ملاحظه از آن و خوشبو آید استمال میکنم و بنوع و سان میبهم و این طبعی است که
 طیب دنیا بآن غیر سدر ویر جامه آنجیات نگس نمی نشست و اگر بر جانور سوار میشد تادست
 سواری بول و بر از نمیکردی هیچکس اثر فضل آنسور صلی الله علیه و سلم را بر روزین مشکاقت و آنرا
 فرمود و از آن مکان بوی مشک آمد و علماء بطارات بول بخون آنحضرت صلی الله علیه و سلم استلال

و غلبین که اهل ساوه را قروفتن آب دریاچه آن بر زمین و باز گردانیده شدن آئینه آن مطلب
 آب چشم و اندوه از بی آب بهنگامیکه گشته شد الحاصل در زمان ولادت آن سید البشیر
 که او ان لمعان النور هدایت و بطلمان اطوار خلافت است دارالاماره شاه مجوس متزلزل
 شده مشفق گردید و چهارده نگاره ازان بر زمین رسید و خشتای آن از هم جدا شد همچنانکه لشکر
 یزد و جرد که آخر ملوک مجوسیان بود و بتفرق نهاد و او با بزل ترین جوه در و از دست آسیابان
 کشته افتاد و تمام مملکت فارس در حوزه اسلام درآمد و دین مجوسیت باطل گردید و بعضی گفته اند
 که افتادن چهارده نگاره ازان اشارت است بانچه واقع شد از سلطنت چهارده تن از پادشاهان
 پس حکومت کردند ده کس در چهار سال و بقیه تازمان حکومت امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنہ
 و آن شکوه فارس که از هر سال گرم بوده سرد گردید و بندجوی کسری شکسته عمارت و کتابت است
 و نابود ساخت و آبش طغیانی کرده در وادی ساوه افتاد و از جریان در موضع خود باز نماند و انتفاع بطل
 از وی منقطع گردید و دریاچه شهر ساوه که از هر سال آبش در طغیانی بود و خشک ولی آب گردید و اهل
 آن شهر بمیانید ایحال غلبین شدند و آئینه گان آن برای طلب آب از غایت تشنگی تشنگین و ندیده
 باز گشته نو شیر و آن بشماره این حوادث متوالیه مضطرب و خالی شده از بخار و کاهنات پادشاهان
 حال خود و همه بالاتفاق گفتند که ظاهر از تغییر اوضاع فلکی چنان معلوم میشود که بعد چند سال اعراب
 بر فرس غلبه شوند و دولت ساسانیان را بر هم زنند و دین مجوسیان محو و متلاشی گردد
 اللغات یات من الافعال الناقصه یعنی صارا لالیوان بکسر النمره کو شک بزرگ که از آن منتخب
 کسری بکسر الکاف موب خسرو لقب ملوک فارس مثل قیصر و خاقان که لقب ملوک دم و ترک است
 و مرآه کسری اول نوشیروان عادل بن قباد است که در مابین دارالملک خود کو شک بزرگ نشاء کرده
 و آنکه شهر است که آن سرور افتخار نموده بولادت خود در زمان عدالت نشان وی اینخدا
 باطل است اصلی نه اردکمانی مجمع البحار نقل عن السیوطی و غیره من حفاظ الحدیث ثم آواز کسری ثانی
 آخر ملوک فارس است که در عهد خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنہ در جنگ نماند و اسلام گنجینه ببرد
 افتاد و آنجا آسیابانی میکرد و آخر بدست طاحی در سال سی و یکم از هجرت کشته شد و در شکار با شق
 و انتصاع بکسر الدال المله من الانصاع شکسته شدن التتمیل بفتح الشین المجر و سکون المیم تفرق شدن

الملکم وکبر النمرة من الالقیام فرامهم آمدن المود و مرد شدن الالقیاس جمع نفس لغتین معنی نه و مرد
 النفس عبارت است از دم مرد که انجام داد از ان فرو کردن زبانه آتش است که آن نفس فقیهین است که به
 النمر مردان نمر فزات است قریب کونش بود بجوی کسری که نوشید و ان بالا ان بی است
 عمارت عالی بنا کرده بود و زوالی آن آتش که با کینه با بودند و شب میلاد آن سید العباد و انیس
 طغیانی کرده عمارات را بندم ساخته و درادی ساده که با این عشق و عرق است افتاد و موقع غوغا
 گذاشت الساهی من السهو ساکن شدن خطا کردن العین جی چشمه چشم السهم بفتقین اندوده و عالی
 کمانی الصراح سواد من السور درج و شفت انداختن سواد نام شهری است در ولایت عراق امین
 و قسم غافست من الغیض فرو رفتن آب در میان البیوة بغیر البیوة و فتح الحاء المعجمه دریاچه بود و شهر
 ساده که محبوس فرزند ان خود را این ولادت در ان بسبیل تبرک غسل میدادند و سیال آتش
 آنقدر طغیانی میکرد که تا انسانی را در ان غرق نمیکردند از سیلاب باز نمی ماند پس شب ولادت
 آن سرور صلی الله علیه و سلم آب آن بالکلیه خشک گردید و بغیر الراد و شید الدل الملقین من الراد
 گردانیدن البوار آئیده الغیظ الغیظ الغین لجمه خشنک شدن تلمی الفتح الطاء المعجمه و کسر المصنوعه
 من العلم و تشنه شدن

كَانَ يَالْتَا هَا بِالْمَاءِ مِنْ سِكَلٍ ۖ كُنَّا وَبِالْمَاءِ عَمَّا بِالْمَاءِ مِنْ ضَمٍّ ۖ
 ترجمه گویا حاصل شد آتش را آنچه صفت آب است از ترمی سردی بسبب ایندهی که داشت لظان
 پرتش خود و حاصل گردید آب را آنچه صفت آتش است از گرمی خشکی الحاصل صین ولادت
 سید البشر صلی الله علیه و سلم آتش پرتش مجوسیان و آب دریاچه سازه انقلابی پیدا کرد و یک
 رنگ دیگر گرفت تا دلالت بر قرب انقلاب حال اهل ضلال است ای نامه کما می نه است
 ز دیده ریزه وی آب خاک شو که تا آبرو نماند لغات

البلل لغتین تری الخزن بغیر الحاء المعجمه و سکون الراد المعجمه ازده الغیر لغتین گرمی آتش
 والحق تحقیق که انوار ساطعه و الحق یظهر من مخرج و مخرج سرچشمه است
 سید مهند و انوار ظاهر اند و حقیقت نبوت ظهور می یابد از خلالت و مقالات الحاصل در ان زمان که است
 نشان صبیان از حبل البوقیس و حبل جون ابیات مدح متضمن لغت آن سرور صلی الله علیه و سلم و

هنگامی که آتش از دم مردان نمر فزات است قریب کونش بود بجوی کسری که نوشید و ان بالا ان بی است عمارت عالی بنا کرده بود و زوالی آن آتش که با کینه با بودند و شب میلاد آن سید العباد و انیس طغیانی کرده عمارات را بندم ساخته و درادی ساده که با این عشق و عرق است افتاد و موقع غوغا گذاشت الساهی من السهو ساکن شدن خطا کردن العین جی چشمه چشم السهم بفتقین اندوده و عالی کمانی الصراح سواد من السور درج و شفت انداختن سواد نام شهری است در ولایت عراق امین و قسم غافست من الغیض فرو رفتن آب در میان البیوة بغیر البیوة و فتح الحاء المعجمه دریاچه بود و شهر ساده که محبوس فرزند ان خود را این ولادت در ان بسبیل تبرک غسل میدادند و سیال آتش آنقدر طغیانی میکرد که تا انسانی را در ان غرق نمیکردند از سیلاب باز نمی ماند پس شب ولادت آن سرور صلی الله علیه و سلم آب آن بالکلیه خشک گردید و بغیر الراد و شید الدل الملقین من الراد گردانیدن البوار آئیده الغیظ الغیظ الغین لجمه خشنک شدن تلمی الفتح الطاء المعجمه و کسر المصنوعه من العلم و تشنه شدن

و ابطالان عبادت اصنام با و از بلند انشا و میکردند و از ملک تا ملک و از اوقادس منور بود و در
 نبوت از سطوح انوار و اشکال حال عجمه نماند و چون جنیان و مقالات یهود طاهرین و چنانچه جنیان بنی اسرائیل
 از مادر خود روایت میکنند که گفت حسین را دلت آنسر و رخاء و سر همه نورانی گشت و ستارگان زمین
 نزدیک شدند تا اینکه گمان کردم که بر من افتند و حسان بن ثابت رضی الله عنه که حسین را دلت آن سید پیش
 من هفت یا هشت سال بودم و دیدم یکی را از یهود که وقت فجر برام خود ستاده ندانم که ای گروه بنی
 اسرائیل طلوع کرد ستاره نبوت از قریش که موسی عوم بآن خبر داده بود و فتح الباری از حدیث عائشہ رضی
 الله عنہا آورده زمان ولادت آنسر و مردی از یهود در جماعت قریش آمده گفت که در شب از قریه ارضی و صلح سال
 چنان دریا نم که طفلی میان شما تولد یافته او بنی اسرائیل خواهد بود و در میان دشمنان وی مهر نبوت است
 و پیش نزد آمده آمدند و یهودی را همراه بردند و بجز و یک نظرش بر بنده میار که مهر نبوت افتاد
 بر او و که حیف منصب نبوت از بنی اسرائیل رفت و این مولود همان است که موسی عوم بولادتش خبر داده
 ملاقات این مجرب شد و انوار طاهر است از او آفتاب و از او آفتاب و از او آفتاب و از او آفتاب و از او آفتاب
 بانسان عربی نمی شنوند و در اکل و شر و تزوج و تکلیف با حکام شرعیه مثل بنی آدم اندر عروسی است از این
 عباس نام که نام ابوالجنان طاقوس بوده چون اولاد و اصفا داد و بر روی زمین بسیار شدند حق سبحانه
 شریعتی بوی اندانی فرمود همه موافق آن اطاعت الی و اطاعت طاقوس مشغول بودند تا اینکه
 مرد و ایشان قهر و خصیان پیوند حضرت رب العزت بعد از التزام محبت اکثری را بقویات موسی
 گرفتار ساخته بعضی را که از سفن شریعت اخراج نموده بودند امان داده از ایشان شخص را
 که حلبا بیس نام داشت برایشان حاکم ساخته شریعتی جدید عطا فرمود چون تدریس کردند
 و حلبا بیس سفر آخرت گزید طریق نافرمانی پیش گرفتند تا حرم حکم این در متعال با نانی شان نداشت
 و از نسل بقیه این طایفه که بواسطه استقامت بر جاده شریعت از محرم الی امان یافتند شخصی موسی
 بخلیقا حاکم ایشان گشته بتعلیم احکام الی پرداخت و بعد وی باز از طریق مستقیم منحرف شده
 بسط جباریت و گرفتار گردیدند و از مملکهای شان که قبلی باقی ماندند خلق کثیر پیدا شده موسی نامی
 برایشان حاکم گردید و اکثری را بر ابراه راست آورد و بعد از آن اشترار بنی جان کفران نعمت آغاز کردند
 و از احکام الی خصیان و زمینند لاجرم حکمت قادر مختار اقتضای تجدیدی کرده طایفه را از لایکه

که شربت شهب و بروق که تمام آسمان محیط شده سخت خائف و ترسناک گردیده نزد کاهن که در فن
 کلمات نظیری نداشته آمده این حال ظاهر کردم و از انجام کار پرسیدم او لبی من دیده آنچه که ظاهر
 که ای لیب من بتو خبر صدق میدهم قسم بکعبه که ممنوع شد خبر سماوی از جنیان از آنکه ملائکه آنها را بشمارند
 تازی میزنند و لبی آسمان صعود کردن نمیدهند و اینهمه اتهام و حر است بجهت توله سر و است از بنی
 باشم که قتل کند ظالمان را و نصرت دهد مظلومان را و ظاهر کند دین حق را و مانع شود از پشش بتانی
 بهیواد از سواد بن قاری بقول است که گفت که مرا آشنائی بود از جنیان که اخبار آئیده بمن میرسانید
 از ابردم ظاهر می ساختم و بدین اقرب مرا بیا رفیع می رسید و می آمد که گفت که ممنوع شدم از اخبار
 سماوی و شهب از آسمان می بارند زود بر خیز و طلب کن اهدایت که میبیزی از قبیل طوی بن غلب
 میبوش شده و مردمان را لبی خدا میخواند و از بت پرستی و ضلالت بازمی دارد چون سه روز متواتر
 چنین اتفاق افتاد و دل من حب اسلام پیدا شده بعد چندی بیکه بحضور آن سر و صلی الله علیه و سلم رسید
 ایمان آورده ام و میترسیدم که گفت من نزد بتی بودم که آنرا ناجی میگفتند
 تا گاه از شکش وانی آمد که ای مازن بشتاب سوی خیر و ترک کن عبادت بتان را که از تنگ شده اند
 میبوش شد پیغمبری از قریش که مردمان را بیدایت میرساند و از افعال شنیع باز میدارد و نیز مرستی از ابراهیم
 علی زین العابدین علیه و علی آباء الصلوة والسلام که فرمود در مدینه متوره زنی کاهنه بود و با یکی از جنیان
 تعلق داشت و با وی همبستر میشد و روز آن جن نماند روزی بصورت جانوری پرنده آمده بر دیوار
 آن زن اوار شناخته گفت که ترا چه پیش آمده که از مدتی نمانده او گفت که حلاتوقع آمدن مادر در مکه
 پیغمبری میبوش شده که بر یازن احوال مرا ساخت و درایت کرده اند از عباس بن مرداس هم گفت من
 بتی بودم سبی نصیر تا گاه از شکش را بوجاست که ای نبی سلیم صما هلاک شد فطره یا فتنه اهل مسجد
 اینک پیغمبری است از قریش که بعد ابن مریم وارث نبوت شده و از عبادت بتان منع میفرماید
 پس من صما را سوخته ریخت سحر صد کس از قوم خود بحضور آن سر و صلی الله علیه و سلم آمده مشرف
 یا ایمان شدم و نیز ابن عساکر نقل میکند که مردی از بنی حاتم گفت که عرب حلال و حرام نمیدانند و بر شر
 بتان سبکروند اگر احیاناً با هم منافق را میداد برای انفصال آن نزد بتان حاضر شده آنچه از حکم شما میگوید
 میشد بران عمل نمیدوند و روزی ما را با هم بگریزنا افتاد و حسب دستور بنیخانه رسیده و بگریزنا افتاد

غیبی شست بوییم آگاه از شکم تاجی کلان ترا آواز آمد که ای مردمان آنچه مبعولی و نادانی هست که تعصیبش
 بتان می آید اینک پیغمبری از بنی با شتم مبعوث شده که سر و ارجله مخلوقات و عادلترین حاکمان
 و ظالمترین را موعظ میکند از بدیها بشنیدن این آواز نامه گر بختیم و این تعصیب نقل بر مجلس شد
 و چون قصص پیشمار اند که بهیچ اثری از ان در کتابی جمع کرده و در شب ولادت آنحضرت صلوات الله علیه
 و سلم تحت البیس منکوس شد و بتان روی زمین نگو سار شدند چنانچه نقل هست از عبدالمطلب که گفت در
 شب ولادت آنسرور در کعبه بودم و قریب بوقت سحر دیدم که کعبه یال شده بمقام ابراهیم پس رفت و از دوی
 آواز تکیه آمد و بتان که پیرامون خانه کعبه بودند سرنگون شدند و بت کلان که آنرا سبیل میگفتند بر او افتاد
 و از شکمش آند که زایید آنحضرت و در دوی سحاب حیرت و جماعتی از قریش اجتمع بودند بر سر سال
 نزد آن بت می آمدند و عید می ساختند شبی از شبها دیدند که آن بت از مقام خود جدا شده بر افتاد
 آنرا گرفته بر جایش نهادند باز سرنگون شد و از شکمش آوازی آمد که متولد شد پیغمبر آخر الزمان و ولادت
 از مغرب تا مشرق منور گردید و بتان عالم نگو سار شدند و ملوک روس زمین مرعوب گشتند
 اللغات بفتح العین المعجمه و ضم الهم من العون بنا شدن و صمود بفتح الصاد المعجمه و ضم الهم من
 من الصمم کشدن الاعلان آشکار کردن البشائر جمع بشارت بمعنی شروه لم یسمع لضم الیاء المثناة التثانیة
 و فتح الهم من الهم شندن البارقه شمشیر و برق کمانی الصالح و فی القاموس المبارقة لیث الاذکار العزیز
 ترسانیدن و قری نعم الشتم لضم الیاء المثناة العفوانیه و فتح الشین المعجمه من الشیم کسرین الاخبار اکا بایند
 الاقوام جمع قوم بمعنی گروه الکاهن کسیکه آگاه کند مردمان از انعمیات تبعلیم حیوان و دعوی علم غیب نماید
 دین کیش المعجم لضم الیاء و سکون العین المعجمه و فتح الواو و الحیم شده من الاوجاج کج شدن لم یقم
 بفتح الیاء المثناة التثانیة بضم القاف من الغیام بر پامان و نبات و زیدین عانیون من عانیة مدین
 الاقوام لضم الهم و سکون الفاء کانه اسمان الشبب لضم الهم من المعجمه و الواو جمع شباب و قد اشعلوا
 المقصه لضم الهم و سکون النون و فتح القاف و الصاد المعجمه لشد من الانقصاف فدا و نادان لم یفهم
 المعجم و النون بت حَتَّى عَدَّ اَعْن طَرِيقُ الْوَحْشِ مُنْقَرِعٌ وَ : وَ الشَّيْطَانُ
 يَقَعُّ اَنْدَ مُنْقَرِزٍ وَ : ترجمه این شعله های آتش فرو آینده بودند تا غایت کاشت
 از آسمان گزینده از میان در حالتیکه میرفت یکی دینی دیگر گزینده الحاصل از شتر رحم

از طریق و می آید و این معجزه است که در کتابهای دیگر نیست

وحق سبحانه بقدرت کامله خود طایران کوچک تا توان را بضعیف ترین سلاحها که سنگریزه های خورده باشد
 بر آنها مسلط فرموده بلکه ساخت اگر چه شاید طین یا خاک را بریزد و سنگریزه را با باشد و نیامیستی است
 لیکن چونکه طایر را با مرغان مشابهتی نبوده اند از آن ترقی کرده و نگویید بلکه آن جنینان شبیه به اینها
 کفار بر و چنین که از می آنسر و بنگریزه های صغیر و افرازاوند و درین شبیه است طایر که آن سرور
 و شهاب بنگریزه ها که خاصیت آتش داشتند و جنینان با شک که ظاهر است و بعد از آن میفرماید
 که انداخته شدن آن سنگریزه ها که درون دو کف مبارک انجلیت پیچ میکردند شایسته است بانداختن
 این تسبیح گوازد و دروندنهای و چونکه این هر دو فعل عاریق عادت اند و خالق اعجاز آفرین از آن نسبت
 بخود کرده میفرماید یا ربیت ادریسیت و لکن القدر می و عقیده ناه بالعلم و هو تقویم پس خیاچی بندگی
 یونس عرم را از حکمهای باعث رفاهیت حسن حال و صلاح مال قوم او گردید و پیمان می سنگریزه
 مسبوی نوح اعدا موجب نجات اهل سلام از او سپید و بسیار و کفار و سبب فرید فرج و افتخار مجاهدین است
 اللغات العربیة تحقیقین اگر ختم الالباطال بفتح المزة و سکون الموحدة جمع بطل جواهر و آبره بفتح المزة
 و الراء الملهاء و سکون الموحدة بن الاثریم المبهشی که از طرف نجاشی پادشاه حبش الی ملک یمن بود
 چون مردم را ازید که در موسم حج از اطراف و جواب باند و رو به پایا متوجه مکة منطوقه میشوند از کمال نخوت
 کفر بمقابل آن خاند و شهر صغیر از سنگ خام بنا کرده و در دیوار آنرا نیز و جوامع هر صرع و مزین ساخته
 تا مثل تلیس نهاده و طوایف مملکت خود را بطواف آنخانه تکلیف داد و آنصورت بر پیش و سایر اکیدان
 حجاز خیلی شاق آمد درین اثنا شخصی از بنی کنانه که جبار و بکشی و خدمت آنجا امور بود و بنی آنخانه نصفا
 حاجت کرده فراری شد چون صبح تقاضا کردند تحقیق پیوست که مردی از اهل کنانه که این است نمود و
 به شاه ده انخیال خشتی عظیم و دل پیدا شد خواست که در عوض آن هتک حرمت خانه کعبه بیاورد
 اندیشه بود که قافله از اهل کنانه که متصل آنخانه فرکش کردند و هتک آنشکه آفر و خشت بسبب دیدن آن
 با تخانه رسید و همه برب و زینت را تیره و تار ساخت مردم قافله ترسیده و برگردیدند و بعد تحقیق معلوم شد
 که این حرکت هم از اهل مکة بوقوع آمده آبره در کمال غضب آمده با نوح بسیار و دوازده و بحر منیل
 که یکی از آن محمود نام داشت و قوی تر و کلان تر فیلان بود متوجه هتک کعبه گشت چونکه در وادی
 که بر شمش کرده از مکة منطوقه است رسیدند اهل مکة از ترس آن جبار و افرازاوند و کعبه را طلب نمودند

در کله امید وار مدو شبی بود و تضرع و زاری بجانب کبریا می نمود که ناگاه مرغان سبز رنگ از جانب دریاها
جوق جوق هجوم آورده بجانب لشکر ابریه متوجه شدند و هر مرغ از آن مرغان سه سنگ برادران
یکدیگر در مقابل و در دو سر و در پنج همراه داشت چون محاذی آن لشکر رسیدند آنها را اسان شدند و مرغانی
در پی هرگز نماند که می آمدند و او را با یک میسانند و خاصیت آن سنگ ریزه را این بود که بر سر هر که
میر رسید از مقدمه ش می برآمد و در نه همه سوخته میشد آخر تمام لشکر را با فیضان در میان پایال غضب
آلشی ساختند و مردمی از آنها نجات یافته است و بجا تمام متوجه جانب جسته شدند طاری بر سرش رفت
تا اینکه اکلیس نجاشی رسیده صورت و احوال تمام بیان ساخت ناگاه آن طایر سنگ بر سرش با کرده
او را هم طوق بیار آن او ساخت و حفظ او را و عسکر برای نزدیده است و امکان دارد که معنی بل بود و او
از عسکر لشکر کفار است روز جنگ خفین و قصه اش اینکه چون کفار یکبارگی حمله کرده تیر بلدان نمودند
و شیطان ندانند که رسول خدا کشته شد تفرقه در لشکر اسلام افتاد و عمره آنسر و صلی الله علیه و سلم
بجز معدودی چند از خواص اصحاب نمانند پس عباس که بلند آواز بوده بکلم آنسر صحابه متفرقین را
خواند فی الحال همه از اطراف و جانب بر لشکر کفار بختید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدری سنگ ریزه
دست مبارک گرفته شباهت او حوّه گویان بسوی لشکر کافران انداخت پس باقی نمازیج مشکی
که آنیکه در چشمان و هر دو سوراخ بینی او سنگ ریزه رسیده آخر بجو و وقوع آن فوج انداخت
فانش خورده بعضی را و بعضی را نهادند و بعضی را بقتل و اسیر درآمدند و جماعتیکه در لشکر سواران بودند پان
نقل کردند که چون آن سرور سنگ ریزه با جانب ما انداخت پشیمان هر یکی از ما سنگ ریزه رسیده کشی
در دل های ما افتاد و هیتی بر ما ستولی گردید و روز جنگ بدر هم چنین القاصفوت و گرمی هنگام جنگ
مخواب بخشی از خاک سنگ ریزه بر فوج کفو افکند و همکس از آنها مانده که در چشم او افتاده باشد
کما رواه البخاری لکن اذا خنق آن بدو دست تسبیح کردن آن سنگ ریزه با در کف مبارک و این
هر دو غده از وایتی ثبوت نرسیده اگر چه در مقام دیگر منقول است از انس بن مالک که در روز
تسبیح کردند سنگ ریزه با دو دست شریف آنسر و چنانچه ما شنیدیم تسبیح آنها کافی الشفاء و غده و فوج
خلیل مذکور است که شاید آنسر در یکبار بستنی و بار دیگر از دست دیگر انداخته باشد باید بستنی گرفته از
دیگر افکند و این از خالص آنحضرت بود که هر سنگ ریزه که دست مبارک میرسد تسبیح گفنی و شال بخند

البقیه تسبیح نقل از کتابی گفته که آنجناب روز بدرست مگر نریزه های وادی از علی کرم الله وجهه طلبید
 بجز و یکدو دست مبارک رسیدند تسبیح گفتند و در شرح محمود مستطوب است که مقتضای دانستن شیخ الایم
 بحمد تسبیح کردن سنگ نریزه بالاسیما و فیکه در رکعت آن سر و زود و بعد نیست اما استماع آنرا گوش
 عارفی باید که چرخش جام محمدی باشد شیخ ابوعثمان مغربی میفرماید که تمام مکونات با خلمات
 تسبیح الهی میگویند لکن آنرا بجز عالم ربانی که گوشش و ششش کشاده است نمی شنود و شیخ الکبیر فرموده
 فرموده که ما شنیدیم از سنگی که زبان قال ذکر لا اله الا الله میگفت و هر قدره را از ذرات موجودات
 ربانی است که بدان تسبیح حق جل مجده میکنند و ازین است که زبان حصاة در دست مبارک سرور
 صلی الله علیه و سلم تسبیح میگفت آنحضرت فتح الحار و العاصد لمهلتنین مگر نریزه الرآه کف دست رسمی لضم
 او را و المله و کسر المیم و سکون الیاء الثنائة التحتانیة یفروده الشمرن الرمی انداختن النبیة فتمت النون
 و سکون الموصه و بالذلل المجر انداختن تسبیح تنبیه از نقالین و محیوب و مراد از مسیح یونس السلام
 که چون او را حق سبحانه برای هایت اهل نینوی که از بلاد وصل است مشیو ساخت او را و مدت مدید
 آنها را بدین موسی عدم دعوت کرد هیچ فائده بیرون مرتب نشد و همچنان بر کفر و ضلالت امر از نمودند
 و او را اذیت مالا یطاق دادند آخر وی عزم تنگ آمده در حق شان دعا بحلول عذاب کرد و بعد شایده
 آثار اجابت قوم را از ان مطلع ساخته از شهر با اهل عیال خود بدر رفت حق جل مجده قدری از موسم
 دفرخ بسوی شان متوجه ساخت اهلای شهر معاینه آن همراهی متغیر گشته از افعال خود با نادم و شیمان
 شده هر چند که یونس عزم را طلبیدند تا بوی ایمان آرند نیاقتند آخر همه با در جامع جمع گشته متضرع و زاری
 و گریه و بیقراری در جناب باری جلالت قدرته اشتغال نمودند و سر بسجود نهاده عرض کردند که با خدا یا
 از کفر توبه کردیم و بر سخن یونس عزم که فرستاده توبه بود ایمان آوردیم حق سبحانه وقت عصر دهم مخم
 عذاب از ایشان مرفوع ساخت همه خوشوقت شده داخل شهر گردیده هر کاره با حاجای روانه کردند
 تا خبری از یونس عزم آرند و چونکه وی عزم را خیر رفع عذاب از قوم بیشتر رسیده بود تبصروا انک اگر
 بشهر روم را نکذیب کنند از کمال تنگدلی بی انتظار و حی متوجه ملک روم شده منور عذاب الهی
 پس اول رفیقان و نوکران از وی جدا شدند بعد از ان زن و دود و فرزندان باقی بودند هم با او ماندند
 آنحضرت تن تنها بر لب دریا روم رسیده دید که جلای مستعد و انگلی است بر ان سوار شده و آید شد

اما گاه بادی تند پیربول خیزست و موجهای سخت آمدن گرفت و جهاز از رفتن بنده شدن خدایت
 من تجربه کرده ام اگر بنده از خداوند خود گریخته بر کشتی نشیند بچنین رو میباید معلوم نیست که
 آن کلام است یوسعم گفت که آن نهم در دست و پالاست بدین اندازیت تمام مردم نجات یابند
 تا خداوند دیگران ایامی شدید کرده بفرماند حقیت متعبد شدند به بار که فرمود انداختن بنام او
 افتاد و اچار آنجناب را بدین انداختند و جهاز روان شد اتفاقاً قایکهای کلان که منتظر لغو بود و دیگر او
 بدیریا افتاد و ما همی را. القدر کرد بوی حکم الهی رسید که این طعمه تو ساخته ام بلکه شکم ترا زندانی و گردن بند
 باید که او را کما ینبغی محافظت کنی ما همی آنحضرت را در شکم خود گرفته سیر میکرد تا اینکه از رویا مردم رطاب
 رسید و از آنجا به جلوه افتاد و بعد چهل روز حکم قادر متعال بر کنارش نامی و حبل انداخت و بونس تمام شد
 در شکم ما همی تسبیح لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین میگفت و چون که بدین میکاش سبب
 گرمی شکم ما همی نرم شده بود و طاقت آن نداشت که مگس لایله بران نشسته و قدرت بر فاستن
 نبوده که تلاش قوت نماید حق سبحانه درخت که در رویانید که برگهایش بمنزل لایله شش شده و ماه آسمان
 بر او شرف و ان تجبر باشت و بعد چون قوت قنای پیدا شد و مزاج و حکمت صلی علیک السلام ای بابی سوسه نیندی و انداختند و بای
 مامور گردید و انما یؤذنون فرزند از یافت و بعد رسیدن به سرحد ملک بشاه اهل شهر فرستاد لعن آری و فرستاد و چند
 نزل تفهیل نمود و کمال عظیم تریم بشه آوردند و در از راه انقاد و کردار ایند تا اینکه کوی ما با جانیست یا ملتقم یا القاد یا القاد
 جاءک الدعوته لا شئنا اساجدک ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
 قدیم کما کما سطرک سطرک کتب ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
 آنکه در درختان سجده گران و رفتند بسوی وی صلی الله علیه و سلم بر تپه خود با بدون و تم گوید که خطا
 مستقیم کشیدند درختان و فتیکه نوشتند شاخهای آن خطی نو پیدا در وسط راه و آنچه در شرح خود
 گفته که این اشاره است بسوی حکایت مروی است از ثقات که بزرگ نقیض لا اله الا الله محمد
 رسول الله پیدا شده بود و الله تعالی اعلم بالصواب الحاصل درختان بدعوت آنجنابین از آنجا
 افتاد و نیز آن حاضر شده ادای شهادت رسالت کردند و همچنان راست آمدند که گویا خطی مستقیم
 بطرف محیب در انشای راه از شاخهای خود بر زمین کشیدند چنانچه حاکم درست کار این عمر را آورد
 که گفت روزی در حالت سفر بادیشینی بجهت آنکه در آمد آنجناب او را دعوت اسلام کرد و او طاعت و سجده

تمام درخت آمدند و انشای بزرگوار کرد
 میباید که در سجده و ایستادن با قدم
 بزرگتر از سجده و ایستادن با قدم
 بزرگتر از سجده و ایستادن با قدم

آنحضرت خواند و رختی را از درختان وادی پس آن درخت زمین را نشکافند بکمال ادب راستی آمد به حضور
 استاد و بعد اوی سلام سه بار کشته شهادت گفت و باز بکلمه والا بسوی نشست خود چو کوه چو زمین از
 عباس بن بریده سلمی رضی عنہ روی است و عبد اللہ بن مسعود روئے گفته که حیوان از آنحضرت میفرموده بلبسته
 پس خواند آنحضرت رختی را از درختان وادی تا اینکه آمد بکمال ادب استاد و شهادت بر بیدق نبوتش داد
 و داری از انس بن مالک رضی روایت کرده که در جنگ احد جبرئیل عوم نظر کرد بدین رختی و گفت یا محمد این
 این را نشهادت رسالت تو بدی پس خواند آنسر در آن درخت را تا اینکه زمین را نشکافند بکمال ادب
 آمد استاد و بعد اوی شهادت نصحت انوار یافت بجا میخورد و از احبار بن عبد اللہ و اسامه بن
 رضی روی است که در بعضی غزوه با آنحضرت برای قضای حاجت رفت و ندید چیزی را که بدان ستیهار
 فرماید پس خواند و درختان وادی را تا اینکه دو درخت آمده با یکدیگر ملصق شدند و آنجا میان آن
 دو درخت نشاند که اگر بجای خود بر وید بزنند سه تخیل که بودش زمین سخت پای به جست بفرموده است
 زجای که در بر سو که تو خواندی خرامه ساخت بهر جا که تو گفتی مقام به و این معجزه مثل است چند
 معجزه اول فهم خطاب دوم شمی مثل انسان سوم لوای شهادت بلسان قال سبحان اللہ فیک
 حال اشجار که شعوری بمنافع مضار ندارند بخصوص غیر جلیل القدر این باشد وای صد و ابر حال
 کسانی که با وجود عقل و هوش چشم و گوش در ضلالت و لطالت گرفتار مانند و اصلا رویدگاه
 عالم پناه سیدالکبار ندارند و اهر و نوای او را بمقدار جوی نشاندند اللغات الدعوة بفتح الدال
 المسماة خواندن الاشجار جمع شجر و آن درختی را گویند که تنه دارد و شمی من الشمی رختن الساق
 بیجا یعنی تنه درخت است اسطر مفتوحین صفت زود و خطراست کشیدن کمانی الصالح العزیز
 جمع فروع شامخ البیع جزیر نوبی اللقم بفتح جیم و سطر من کل لقمه و از تنه میگویند مثل النعامه التي ساء سکره
 لقیه حو و طیس المبحر حی ترجمه آمدن اشجار مانند ابر پاره ایست سیر کننده بهر جا که از سر
 سیر میکرد در حال بیکه نگاه میداشت این را آنحضرت را از گرمی تنور هوا که هنگام بنور بسیار گرم
 میباشد الحاصل آمدن اشجار را بجا مانند ابر پاره ایست که آنحضرت را از تابش آفتاب وقت
 سیر نگاه میداشت همچو سائبان بر سر مبارک سایه میکرد و چنانچه سیوطی رح در فضایل آورده که ابر
 سایه میخورد بر سر آنسر در وقت سیر در گرمی آفتاب و همچنین میل میکردند بسوی سوارای آنحضرت

این معجزه را در بعضی نسخ از تنه درختان آورده اند

که بدان مناسبت سوگند خورد راست گو باشد و آن تسبیح کند و حقه تحقق است اول در اشتقاق
و التیام که بیانش غریب می آید دوم در صفاء و نزاهت و اشتراق سوم در افاضه با ساقط
است فاضله و عالی پس چنانکه قلب شریعت استفاضه انوار و امر از ذات و ذلایل کرده
قلب مظالمه افاضه نور هدایت میفرماید همچنان قمر از آفتاب استفاضه نور نموده شب تیره را بر
و نیای می بخشد چهارم تدریج در رفتی بذروه کمالات پنجم سرعته در قطع منازل و مقامات و قسم پنجم
حق سبحانه اگر چه جایز است کمالاتی که در شرح آمده و الکافی اما ایفای آن واجب نیست و حجت حجب
انغم و کفاره نمیشود بلکه بمنزله حروف مکتوبه است که فایده کج تحقق و ثبوت می بخشد بخلاف قسم حق
و جمل که حجت آن مستوجب کفاره و انغم است و معجزه شریف قمر اجماع کثیر از صحابه روایت کرده
و علامه سبکی در شرح مختصر الاصول گفته که حدیث اشتقاق متواتر المعنی است و در کتب صحاح
بطرق متعدده مروی شده که شک و شبهه را در آن اصلا دخل نیست و مفسران اجماع دارند که در آن
کرمیه اقرب الساعه و انشق القمر همین الشقاق مراد است بدلیل و ان یر و الیرضوا و الیقولوا
سحر سحر و معجزین مروی است از عبید الله بن مسعود رضی در عهد ابو جمل و دیگر کافران قریش
از رسول خدا صلی الله علیه و سلم این معجزه طلب کردند پس مجذوبه که آنحضرت بسوی قمر اشاره
انگشت مبارک کرد و دوباره گریه و دیدند جمل حرا و رومیان آن گفتند کافران بشاهده آن که
ما حال سحر محمد بر زمین بود الحال یا آسمان بهم می طاشد و سحر سحر گردید و بعضی معتقدان فلاسفه که قلب
شان منور بتواریان نیست در خرق و التیام اجرام سماویه کلامی دارند و بنیاد آنکه چنانکه حق جل
مجده بقدرت کماله خود آنرا سپید کرده و بی ستون قیام نبخشد بر نفس خود و ایر ساخت همچنان
قدرت خرق و التیام آن نیز دارد و آنکه ملاحظه میگویند که اگر این معجزه واقع شدی همه خواص عموم
دیدند و واریاب تواریخ بتواتر نقل کردند و جواب ایشان آنکه آن در شب از یک لحظه پیش نبود
و آن وقت وقت خواب است علاوه آنکه مشاهده آن عیش و دگر کسان را که متعبدی در ویت
باشند و مستبعد است که همه نظر بر قمر دو زن و نیز تواند که قمر در آن شب در بعضی منازل باشد
که بعضی ظاهر شده و بعضی را ظاهر نگرییده چنانچه جنس و بعضی از اهل بلاد می بینند و بعضی
معنی یا بنیاد آنکه در روایات آمده که مسافران از نواح که در آن زمان رسیدند بدان خبر دادند

وَالصَّالِحِينَ كَمَا يَوْمَئِذٍ يَكُونُ مَا يَلْعَابُونَ اِذْ هُمْ اَطَاعُوا اَمْرًا مِّنْ لَّدُنْهُمْ
 فَبَدَّلَ اٰلِهَهُمْ كُتُبًا وَكَلَّمَ النَّاسَ وَكَلَّمَ النَّاسَ وَكَلَّمَ النَّاسَ وَكَلَّمَ النَّاسَ
 در حالیکه خشم از کافران ازان نابینا بود پس صدق و صدیق در غار پس نگر فتنه بخیز
 بغیر خدا و کافران گفتند که در غار هیچ کس نیست و سبب ندیدن این بود که گمان کردند که بر
 و گمان بودند عنکبوت را که عنکبوت بر بهترین مخلوقات زنده و کیونز گرد و سگشته الحاصل
 سوگند میخورم بذات باری و دنیا صاحبی و در غیمه ای که چهل ششم حکم خدا در غار جبل ثور اوان هجرت از کافران
 منفره آمده و کافران با وجود دیدن دیگران را از غار نماندند و او را که دعوت الهی
 بوده دیدن نتوانستند پس آن سرور که منبع صدق و راستی است و صدیق که پیش بدین طلب
 معجزه تصدیق کرد و قلب خود را بچشمی متعلق نساختند سوای خدا و آنسنگ فتنه بگوشه از غار خجوت
 اعدا بکنان انجمن علمانیه در غار بودند که اگر کفار بسوی خود دیدند نظیر ایشان افتاد و لیکن
 چون که حق سبحانه حافظ و نا صاحب خود است بصیران را از دیدن شان باز داشت
 چنانچه آن غار مقابل آن سرور و مصاحبی ثاروی ستاده میگفتند که در اینجا کسی نمیرسد
 از آنکه کیونتران در غار و درین غار بیضه با نهاده اند و شکایت بران تار با تمیده اگر کسی در آنجا
 آمد به آن بیضه با شکستی تار با شکستی و این هجرت و اختفا محض برای اظهار بعضی بجزایر و تحقیر
 از کمالات بوده و الا چه امکان داشت که آن سید الابرار محبوب قادر مختار از غریبی حل مجبه خالفت
 و ترسناک گردیده بر سبیل اختفا هجرت نماید و چون که انما در کلی بر حفظ و حمایت الهی المبینان قلب
 مساوی داشت منابر بران هرگز انفس که حال خود نپیرا داشت و خود در محفلی
 از نظر آن اشترار ساخت بلکه چون صدیق گفت که آنها ما را می بینند فرمود چه خیال میکنی مفرست را
 در حق آن دو کس که حق سبحانه ثالث ایشان است پس ناظر برح بلفظ علم بر یاد بختی اشاره میکند
 و قضیه هجرت نیست که چون بعد اسلام گردی از قبیل خرنج ساکنین مدینه و توحید نشان بدیار خود
 بعضی صحابه عظام را مثل عمر بن الخطاب و حمزه بن عبد المطلب و عثمان و طلحه و زید بن حارثه
 و عمار و ابن مسعود و بلال و غیرهم رضاجازت هجرت بسوی مدینه داده خود منتظر حکم الهی بود
 و چون الهی بفرمودی که اعیان صحابه در مکه معطل بمانند و در مدینه و سلم نمانند مشرکان را بدی

در مدینه و سلم نمانند مشرکان را بدی

ترقی و کمال و اسباب نظام مصالح احوال احساس کرده از آن حال صحابه باین بدین استدلال کردند که
 آنحضرت نیز مغرب از اینجا خواهد آمد بنا بر آن روی مشاورت و عناد در امضای مهم شرف و فساد
 آوردند و سرگروه آن ملائین در آن ایام ابو جہل لعین بود خوشه یا طین و دیگر باجوس یار شدند
 و ابلیس پرتلبیس نیز بصورت پیر بخدی آمده شرکاب حال شان گردید بعضی مصلحت در اخراج
 دیدند و بعضی در حبس و سجن و بعضی در قتل و هلاک و ابو جہل گفت پنجس از پنج قبیلہ پیدا باید کرد
 تا یکبارگی شمشیر از بند بنی ہاشم را طلب قصاص از قبایل متفرقه و دشوار خواهد شد پس پیر بخدی
 آئینہ آنرا را خیمت پنداشتہ رای ابو جہل را پسندید و درین اثنا جبریل عزم آنحضرت را از حال آگاه
 کرده فرمان حیرت رسانید آنسر و ارادہ بر آمدن از اینجا نموده علی کرم اللہ وجہہ را فرمود کہ شب
 خوابگاه من خواب کن تا مشرکان در مقام اشتباہ در آمدہ از حقیقت حال آگاہ نشوند و اصل
 باعث سرگزشتن علی رود و الع کفار قریش بود کہ با اعتقاد امانت و دیانت پیش آن جناب
 میگذشتند پس خواب کرد علی آورد خوابگاه مبارک و پوشید خود را در چادر خاص وی و آنسر و
 بر سر چپیدہ از درون خانہ بر آمدہ پسین را تا نیم لایبہ و آن خواندہ کنی از خاک بر سر مشرکان انداخت
 و از پیش ایشان علانیہ مرد فرمود و گویند کہ آن خاک بر سر کسی رسیده روزید مقتول گردید
 قبضہ ریگی کہ نشانہ می گفت : شد بصربہ لعن الرشید : و سرہ صفت نور بصیرت کفیل : بود کہ
 در نظر خصم میل بہ ہمدین اثنا شخصی بہ جماعہ کفار نگونسار آمدہ گفت کہ اینجا چہ ستادہ اید مختار ش
 شما رفت ابو جہل و کافہ مشرکان خاک نہ امت بر سر خیمہ وقت صبح علی را دیدہ گفتند کہ صاحب تو
 کجا است او گفت اللہ اعلم بحال رسولہ پس آنحضرت بجائہ ابو بکر صدیق را و ایام حیرت خبر داد
 و بمصاحبت او درین سفر مشرف شد و ابو بکر صدیق را از شادی در گریہ شدہ و دو شتر را از منی پروردگار
 پیش آورد و آنجناب یکی را کہ عبد عامر داشت برای خود پسندید و عبد اللہ بن ابیطرار کہ در کار
 بدر تکی ہایہ و حفظ اسرار شہور بود را جیر گرفته بست و ہفتقم سفر روز و شبینہ شبان شب از راه
 دریو کہ در نشیب خانہ ابو بکر بود بسوی غار جہل نور روان شد چون بد غار رسیدند نخست ابو بکر
 اندرون آن در آمدہ سوراخ را با پای چادر خود مسدود ساختہ آنسر را در غار در آوردہ و در غار
 کہ باقی ماندہ بود با چو خود انداختہ نشست و آنجناب سر بریزانوی او نہادہ بخواب رفت مار با پای او را

میگزیدند ابو بله انکه سبادا آنحضرت ان خواب بیدار گرد و دوم نیز در جنبش میگردید و آخر از کمال بیثباتی
گرواشت اشک و بی برکتی شریفه چکیده او بسیار شده استفسار حال فرمود ابو بله گزگز کردن بار
مطلع ساخت آنحضرت دست مبارک بر جای گزگز می فروز آورده آب و دهن بر آن مالیده فی انفس
العلم آن منافع گردید و بعد آمدن در غار حق سبحانه و درختهای منیلان بر در غار رویانیده حقیقی از
کبوتران وحشی فرستاد تا آنجا آشیانه سازد و همان شب بقیه نهد و عنکبوت را فرمود که بر آن بنا
نمزد و در مواهب او مستند بر آورده که کبوتران حرم از نسل آن حفت کبوترانند که برکت دعا
آنحضرت تا روز قیامت از او صلیا و استهلاک محفوظ خواهند بود و در حدیث از کشیدن عنکبوت
یعنی آمدن پس کا فران بجای آن گفتند که اگر کسی درین غار آید بیضه کبوتر را شکسته و خایه عنکبوت
ویران گشتی و این درختان پیش از زمان عمر محمد اینجا رسته اند و با وجود آن حیزم داشتند که آن
مرد درین غار است و اینجا نگذشت پس بعد ملک در غار تا سه شب عبد الله اجمیر بر دوش ترا
بر در غار آورد و دعا مرین فرمودی ابو بله نیز آمد آنجناب بر جد عا سوار شده ابو بله را در دعت ساخت
و عبد الله و عمار بر شتر می و یک سوار شده راه سواحل پیش گرفتند و بر روز دوشنبه دوازدهم ماه
ربیع الاول در حوالی مدینه طایفه رسیدند انصار حبان ثار که چشم بر آه بودند پیش آمده با نفوس
خود با خطاب کرده مضمون این اشعار سر آید سه اینجا بیا که مضبوط امر را بزدی است اینجا
بسیار که مشرق نور محمدی است اینجا بیا که نور یقین جلوه میکند خوشوقت آنکسی که بدین نوع مستند است
اینجا نزول مائده عیش و ایم است اینجا وصول مائده فیض برمدی است و او در حجاب ظلمت
شکایه طرف بیا تا بنگری بجشیم که دین دین احمدی است و تا اینکه اول نزول برکت
شمار در منازل بنی عمر بن عوف واقعند بعد از آن روز جمعه از اینجا رخت رطت بر بسته
در باطن مدینه نجاده ابو الیوب انصاری نزول اجلال فرمود و در آشنای راه بسا معجزات بوقوع
آمدند که در کتب حدیث بقبضیل مذکور اند و این آشیانه ساختن کبوتران و تنیدن عنکبوت
است و اقوی است در حفظ آئین آنحضرت و تخطئه بجهنم عالی فرمود و مضاعف خیر نام در اسایات الایمیکد اللغات
خونجه المار المله و العاد و الحماة فرام آوردن غار شکاف کوه و مردار از آن جبل ثور است که قریب یک مظهر
واقعند اطراف بفتح الطاء و سکون الراء المظلمین چشم کمانی الصالح عمی لفتح العین الممطر

و کسر الیم و سکون الیا و المثناة التحتانية لضرورة الشؤ من التمی نایبنا شدن الصدق راستی
 و آن از اسماء و کسر و سبست صلی الله علیه و سلم که از کمال صدق گو یا عین آن گشت کمانی المراء
 و الصدیق بکسر و الیاء و الدال المشددة المهلکین کثیر الصدق صیغه مبالغه لقب ابراهیم المومنین ابو
 بن ابی فحاشه است و در مواضع صحیح و صحیح از حکیم بن سعد آورده که گفت شنیدم از علی کرم الله وجهه
 که تقسیمه میفرمود که این لقب وی از آسمان نازل شده کم بر یاد شتقاق این لفظ اختلاف است
 بعضی بر او مملکه مکتوبه مشتق از یم اجوت یا بی معنی از جای خود و فارقتن میگردد بعضی بر او
 خود و از رفتن و ثابت قدم ماندن لکن در صورت لم بر یا بر وزن لم بیعای باید و هیچ فاعله قضی
 حذف یا نیست و فعل لم یا یفعم المیا و المثناة التحتانية و فتح الراء المملکه حوازه مشتق از روم اجوت
 و اوی معنی طلب کردن میگویند و در صورت نیز می باید که لم بر یا مثل لم یعال باشد از آنکه
 برای حذف الف و همی نیست مثل یفعمه لم بر یا بصیغه مجهول من الرویه بمعنی دیدن میخوردند
 اختلاف روایت است از ناظم روح و صواب نیست که لم بر یا بفتح المیا و المثناة التحتانية و الراء المملکه
 از یم مکتوبه الفزه باشد و آن در قاموس بمعنی انس گرفتن آمده و هکاشن لم بر یا بود که بقاعده
 سیل همزه محذوف شده الاء بفتح الفزه و کسر الراء المملکه بمعنی هیچ کی الحام بفتح الحاء المملکه
 و تحقیق الیم که مکتوبه الفزه بفتح العین المملکه جاورسی است که بر سفت خانها تار می تند و آنرا
 در فارسی تارتیه میگویند که بفتح الفزه و المثناة التحتانية و سکون النون و ضم السین و کسر یا
 من النسیج بانفتن کم کم بضم الحاء المملکه الحوم گرد خیز گردیدن و قایة الله اعلمت حدیث
 مضافه من الذم فرج و عن علی هذا القول: ترجمه محافطت التي لے نیاز
 گردانید از زره های دوکان حلقه بافته شده و از قلعه های بلند سنگین الحاصل الشرب و
 دفع شرب اعدا و محتاج بپوشیدن زره با و در آمدن در حصار قلعه های سنگین نیست بلکه حق سبحانه و ادا
 بجا غلبه است که از من البیوت است از کیه دشمنان لنگاه داشت شیخ عارف عبد الحق دهلوی در مکتوبه
 که چون باراده زیارت جبل ثور رفت بر در غار رسیدیم بی اختیار انخیال گردیدیم حال گرفت گردان
 و قوت بود که آن سید البشر را بر عرش معلی بر آراست آیات کبریه بر دند و دیگر در این سبک که بر طریق
 شرات زمین در غار در آورند و مقارن انخیال الهام شد که در شهودات تفاوت نبود تفاوت و شهود

چون خدا را را که در شتابان غلبه کرد و در شتابان غلبه کرد و در شتابان غلبه کرد

صفات میباشد و شود ذات یکی است هر جا که بود اللغات التو کایه الی و اما بخت غایت بنا
من الاغناء و بی نیاز گردانیدن المضاعفه بفتح المعین المذله لفظه بلفظ بانه بن زره یا یکی را
لاسه و دیگر پوشیدن الدرع بفتحین جمع درع بمعنی زره الی الی بفتحین جمع سینه
ما سکتهم الله هم حیوا و استجوت ربی الا انک یلتهم الله انما الله لا یغفر

ترجمه از بیت مرساندهم لذاته اندوی ستم و طلب امان نکردم از انس و ملک و انیکه انیم امان کنیم
دوی که بسبب آن هرگز جزو رستم کرده نشود برین الحاصل هیچ کس و هیچ کاره از کاره رزگار
بج معینی از مصایب زاده اندامین نرسد و تنیکه التجا و شفاعت بدرگاه عالم پناه سرور عالم
صلی الله علیه وسلم کنم و کشف اندوه و غم از حضرت ذوالجلال بتوسل او خواهم و صفات و ستمند
نجناب در حالت حیات و در عالم برزخ و موصات قیامت یا خیار صمیم و آثار صریح ثابت و یقین است
نادر حالت حیات مشهور و معروف است چنانچه بر تندی روایت کرده که مردی ضریر البصر آمده
روض کرد که یا رسول الله که ما کن که حق سبحانه چشم من بینا کند آنحضرت فرمود که وضو کرده این دعا

بحوالی اللهم انی استساک و اتوجه الیک بنیک بنی الرحمة یا محمد انی توجت بک الی ربی فی
حاجتی لیقضی لی اللهم شفعتی او یمنیان کر و لیس الله تعالی اورا عافیت بختیه اما بعد و قات
در عالم برزخ پس مروی است در معجم طبرانی از حدیث عثمان بن حنیف که مردی نزد امیر المؤمنین
عثمان بن عفان رف حاجتی داشت او هرگز بحالش متوجه نمی شد آن مرد وزن آمده شکایت کرد
من بوی همین دعا که از آن سرور شنیده بودم تعلیم نمودم او بران عمل کرده نزد وی رفت و او کمال
عظیم پیش نموده متوجه حال او شده فی الفور حاجت وی روا ساخت و در شفا مذکور که منصف طایفه
عباسی از امام مالک گفت که یا ابا عبد الله وقت دعا متوجه قبله شوم یا توجه بسوی مرتد مبارک
رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمایم فرمود که چرا از پیغمبر روگردانی او وسیله تو و وسیله ابوالبشر
آدم عوم است نزد حق بل محبه پس استقبال کن بسوی و و طلب شفا عمت کن از حق حاجت
تو روا شود و محمد بن سکر گوید که مردی نزد پدر من پشیمان و دنیا و دلیت نهاده اجازت صرف
عند الحاجت داده مسافر شده و بعد معاودت از سفر متقاضی گردید پدرم وعده فرما کرده یکسال
اضطراب نزد قبرش رفیق آمده استحانت خواسته بخواب رفته بعد بیداری پشیمان و دنیا و دلیت

عنه یا رسول الله یا محمد انی توجت بک الی ربی فی حاجتی لیقضی لی اللهم شفعتی او یمنیان کر و لیس الله تعالی اورا عافیت بختیه اما بعد و قات

الهی است بخیر صبح آملین دست مستکم که بدی الله است نبض قلبی بر آب بروی فضیلت دارد
 از آنکه حجرین الهی است در قبولیت چه مستلزمی و دست آن نظر اتم ذایب مطلق بدی الله است
 در قبول ایمان که اصل جمیع احکام و عبادات واقع شده پس شخصیکه در فضیلت آن کلام کرد
 فی الحقیقه بنی را شناخته و امام سید علی گفته که آتش حرام است بر مومنی که دست مبارک
 بر دستش رسیده و قبتیل و صافی آن بوسایل باشد یا با واسطه حاجی ذنوب و یا عیث دخول
 جنت است از غیر قهر ختم علی سید مودعی میگوید این حدیث تذکره اگر نزد کسی سنده صافی مسلسل باشد
 از وی حاصل کند تا اینکه شبی امام همام محمد باقر علیه و علی آباء الصلوة والسلام را خواب دید که
 که آنجناب متوجه حال این ضعیف شده بر دو دستم را هدایت کردیم تنگ گرفته تبسم نهاده
 در دو زبان مبارک را ندید از آن و بعضی شیخ غریب سند ظاهر هم حاصل نموده الحارثی و دیگر
 اللغات المعنی بکلمه الغنیم المبرور فتح النول تو انگری استملت بناد المکرم و التلمیذ لایم
 من الاستلام بوسه دادن و آن کتایه است از قبول آتشش کمال تعلیم و رغبت که از آن
 مِنْ دُفِئَ الْوَأَنَ لَکَ قَلْبًا إِذَا نَامَتْ الْعَيْنَانِ لَمْ یَنَمْ ۖ فَذَا السَّحَابُ
 مُلَوِّغٌ مِنْ بُقُوتِهِ ۖ فَلَیْسَ یُنْکَرُ فِیهِ حَالٌ مُحْتَلَمٌ ۖ مَرَّجَمَهُ الْکَاکِبُ
 تو اخبار غیب را که از آن سرور در حالت خواب ظاهر میشد بدستیکه او را ولی است که وقت خوابیدن
 و چشمش از خواب نیست از آنکه خیال حسین سیدین او بر تبه نبوت بود پس مرزا دانست که کار
 کرده شود در وقت مذکور حال خواب بنیده یا حال خوابیکه دیده شد قائده بکنم تا نظم از حلقام
 و جمیع سیمیکه آنجناب را تا شش ماه آوازه بخت در حالت خواب بود میان میکند و اشکالیکه بران
 وارد میشود که حالت خواب حال غفلت و تعطیل حواس است و آنچه در آن دیده میشود برای ترتیب
 احکام مکتفی نیست از آن دفع میکند حاصلش اینکه این نسبت بکسی است که خواش مفر قوت ادراک
 حواس گردد اما نسبت آن سید المخلوق که خواب او بر از بیداری است راست نمی آید از آنکه او را
 و نیست بیدار که از خواب آنوگی چشم در ادراکش فور نیست بلکه بسبب القطار کلی اناسوا
 مزید توجه الی الله حاصل میگردد و بعد از بیداری از عایشه صدیقہ رفیقہ مود که از پیغمبر اکرم
 تا عنان توجه بدین عالم متصرف گردد و ازین است که نوم آن سرور ناقص نمونموده پس در چنین خواب

در خواب دید که از آن سرور در حالت خواب ظاهر میشد بدستیکه او را ولی است که وقت خوابیدن
 و چشمش از خواب نیست از آنکه خیال حسین سیدین او بر تبه نبوت بود پس مرزا دانست که کار
 کرده شود در وقت مذکور حال خواب بنیده یا حال خوابیکه دیده شد قائده بکنم تا نظم از حلقام
 و جمیع سیمیکه آنجناب را تا شش ماه آوازه بخت در حالت خواب بود میان میکند و اشکالیکه بران
 وارد میشود که حالت خواب حال غفلت و تعطیل حواس است و آنچه در آن دیده میشود برای ترتیب
 احکام مکتفی نیست از آن دفع میکند حاصلش اینکه این نسبت بکسی است که خواش مفر قوت ادراک
 حواس گردد اما نسبت آن سید المخلوق که خواب او بر از بیداری است راست نمی آید از آنکه او را
 و نیست بیدار که از خواب آنوگی چشم در ادراکش فور نیست بلکه بسبب القطار کلی اناسوا
 مزید توجه الی الله حاصل میگردد و بعد از بیداری از عایشه صدیقہ رفیقہ مود که از پیغمبر اکرم
 تا عنان توجه بدین عالم متصرف گردد و ازین است که نوم آن سرور ناقص نمونموده پس در چنین خواب

خلافت را اصلاح کنایه نیست و نه کسی مجال انکار آن دارد امام بخاری از حدیث عائشه نقل کرده
 روایت میکند که گفت اول چیزی که ظاهر شد بر آن حضرت از اقسام وحی خواب بود که آنچو میدید مطابق
 آن مثل روشنی صبح ظاهر میگردد و نیز گفت که شنیدم از آنسوی که میفرمود در وحی چشم من خواب
 و دلم بیدار است و سر کشنده و صفتش خواب میدیدم و نه خواب خواب بود بیداری است بل اللغات المتکلمة
 المتناهة و هو قانیه و سکون النون و کسر الکاف من الالف کسر با زدن الراء یا الفم الراء المتناهة
 قامت بتا و التانیث و لم یتم فیج الیاء المتناهة التمتت نین و النون من النوم خفت الیاء یسید
 المحکم کبیر الامام در وی نفیها من العلم چیزی در خواب دیدن تبارک الله ما وحی
 عنک کتب : و لا یسیر علی غیب بمتهمه : هر چه بزرگی و عظمت خدای
 راست نیست و وحی امر کسی نیست هیچ غیر بر خبر دادن از امور غیبیه متهم کذب الحاصل
 حق بل مجده که منزه است از نقایص و عیوب حصول نبوت در رسالت را منوط کسب تکلیف
 نفس با انواع عبادات و مجاهدات نساخته بلکه این امر محض دینی است هر که از خدا بدین صفت
 مشرف گرداند و بهر سبب مصلحت و اند بدین مرتبت جلیل القدر سایر نبی نوع شرف استیلا شده
 و نیست هیچ برگزیده از برگزیدگان و بی که در اخبار غیب متهم کذب باشد و حکم هر نفس حق کند
 اللغات تبارک الله استقامت محل تعجب چنانچه زخمی گفته بزرگ داشتن چیزی است
 و قلب سامعان المكتسب نفی السید المعلن الاکتساب حاصل کردن چیزی را بجهت نیاز نیست
 الغیب نفی الغیب البعید اخبار الیه التتم نعم الیم و فتح المار من الاتهام دروغ بر بستن
 و انزال کردن بر کسی که ابدعت و حبیب الله المبین راحته و اطلقت و یامین
 و بقیة الکیم : ترجمه بسیار با تدبیر ساخت رنجور اکبر مبارک آنسر که بسودان
 دست و پا نید باید حاجت را از رس جنون الحاصل بسیار است که دست شفا بخشش را
 بجز و ساس بر بدن رنجوری بخاش از رنجوری بخشیده و اسیر حاجت را از نینون ربانید
 اگر طلب تو باشی خوش است بیماری و اگر حبیب تو باشی خوشاگر قدری : نه اگر علاج
 بجز خستگان عشق کنی : هیچ نمیکند آرزوی بیماری : بطرانی در معجم کبیر از حدیث فدا در همان
 روایت میکند که گفت من روزی یک خود را سپردم و ساختم و در آخر تیر که چشم من رسید که دیدم

هر که از آن صفاتی با خبری از دست : در این خبر که در این کتاب

بیرون افتاد من آنرا گرفته شکایت بجهنم فرمودم آنجناب بدینجا است مرادیده آب از چشم
 مبارک ریخته دیده در خانه چشم بدست شریف نهاده فرمود خداوند قادر روی خود را سپرد
 رسول تو ساخت مگره در آن چشمم و در بهترین چشمتا پس گشت چشم من زیبا ترین چشمان
 و بینا ترین آن که گاهی زحمتی بآن نرسید و مروی است در بخاری که چون عید الله بن شکایت
 وقت شب بر قصر البوران فرود می رفتند او را گشتن حین معاودت پایش از زینت قصر خطا کرد
 استخوان ساق شکست پس بجزدی که آنحضرت دست مبارک بر ساقش فرود آورد شفای
 کامل یافت و عقبه سلمی گفته که مرا توبی بود که اصلا مفارقت نیکم در روزی بجهنم آنسور در رفت
 شکایت کردم آنجناب چنانچه خوانده بر دست مبارک دیده بر تمام بدن من بالیدها نوشت
 شفا یافتم و از آن روز بوی خوش در بدن من می آید که هیچ طبعی از طبعهای دنیا بآن نمیرسد
 و از عبد الله بن عباس روایت کرده اند که زنی پس خود را در حضور آنسور عرض کرد که ای رسول الله
 این فرزند من مجنون است و وقت را بر ما بگذراند و آنسور دست مبارک بر سینه اش مالید
 و دراتی آمده چنانچه سیاه مثل سگ بچه از شکمش بیرون افتاده شفا یافت اللغات
 بتا و التائیت من الابرار و تدرست ساختن الوصب لفتح الواو و کسر الصاد الموحدة بجز المسر
 بفتح اللام و کون الیم دست سودی اطلقت بتا و التائیت من الاطلاق را شنیدن
 الارب لفتح الغمه و کسر الراء المله من الارب حاجه الرکبة بکسر الراء المله من التهم بفتح
 نوی از جنون و احببت التسنه الشهباء و عطف الله بحکم حکمت عظمی
 لا تعصر اللهم بعارض کاد او خلعت البطاع بها سبب جز التهم او سبب
 جز العی منه ترجمه بسیار مترومازه ساخت زمین سال قحط را دعای آنسور صلی الله علیه
 مشابه شد آن سال نبضات و زیبائی در سالهای که در آن زمین از غایه سبزی مایل بسیار
 میباشد و این مترومازه ساختن دعا مقارن با بری است که بسیار باید تا بحدی که گمان کنی آب
 برود که در آن جریان آب اندر یاست یا سبیل است که از وادی عوم آمده الحاصل سال
 قحط و سختی را که در آن سال نام و نشان گیاهی بر روی زمین و قطره آبی در آنها را باریزیده
 کرات و مرآت دعای سربلج الاثر آن سید البشر چه در انشای خطبه یا در چه در ضمن نماز یا در استسقا

و در خطبه که از زبان آن سید عالم در روز عاشورا در آنجا می فرمود که ای رسول الله این فرزند من مجنون است و وقت را بر ما بگذراند و آنسور دست مبارک بر سینه اش مالید و دراتی آمده چنانچه سیاه مثل سگ بچه از شکمش بیرون افتاده شفا یافت

آنچنان بمیدان نرفت و تازگی ساخته که این سال مشابه بشد بزرشیدگی در وقت سالها که در آن
 زراعت از شدت سبزی سیاه بیناید و این تروتازه ساختن دعای استجاب مقارن بابرست
 آفتاب گیر کثیر المطر که از غایت کثرت گمان جریان آب از دریا یا آمدن سیل از دای عم یازند
 آب اهل سیاهید اگر دید و درین بریت اشاره است بحدیث بخاری و مسلم از انس بن مالک را
 که روز جمعه آنسرور بر منبر خطبه بخواند که شخصی عرض کرد یا رسول الله آب آلوده و آلوده خشک گردید
 و نام گله بر زمین نماند مردمان و جانوران هلاک میشوند دعا کن تا حق سبحانه و باران فرساید آنحضرت
 دست مبارک بیدار شد و فرمود اللهم انشأ الله من السماء ماء يروي الارض فاحفظوا بينكم كلمة ابراز چهار طوت نمودار شده آفتاب
 تا جمعه دیگر بارید که زمین غرقاب شد پس دمی آمده فریاد کرد که یا رسول الله خانه ما منهدم شد من و بچه
 بملکوت رسیدند دعا کن که امساک باران شود و بختاب دست بیدار شد و رفته فی القور باران بود و
 شده آفتاب نمودار شد و چنین بعد وفات شریعت با ستمه از روح مبارک آن سید العبادان
 آمده چنانچه ابن ابی شیبیه بسند صحیح آورده که در زمان عمر رضی تعالی عنده مدعی بر مرقد مقدس آمده
 گفت که یا رسول الله طلب باران کن برای امت خود که ایشان هلاک میشوند آنحضرت در جواب
 آمده فرمود لعنوا ثبارة باران ده که خنجر میبوی آید بجز دیکه آن مرد آمده خبر داد باران آفتاب را بید
 که عالم سیراب شد و ابن جوزی روایت کرده که وقتی اهل مدینه در قحط شدید گرفتار شد و غلامان
 عایشه صدیقہ طم کردند او گفت که چشمه مقابل قبر اقدس رحمة للعالمین بجانب آسمان کشاید تا
 حق سبحانه و بفتادن تالیش آفتاب بران خاک پاک بر سه باران رحمت فرساید چون بجهان کردند
 باران بباریدن گرفت و قحط منقطع گردید **الطغاة** چیست بتاء التانیث
 من الاحیاء و زنده ساختن و آن کتابیست از نصارت و تازگی بخشنیدن آنست لغت السین المعجمه
 و ابنون سال و سیوطی در اتفاق گفته که فسق و رسته و عام آنیست که در احتمال و بی اطلاق
 ستم بر سال قحط و سختی و عام بر سال فراخی و از رانی میکند الشهباء و نفع الشبن المعجمه و سکون
 المنازمین سفید که در آن گیاه نرود و ستمه شهباء عبارت است از سالی که در آن سال باران نبارد
 و گیاه بر زمین نماند کما فی القاموس حکمت بتاء التانیث من الکفایه مشابه شدن آنفره بفرم
 المعجمه و فتح الراو المعجمه الی شده سفیدی پیشانی اسب که از آن رونق و برکت اراده کرده

فَمَا تَطَّوَّلُ أَمَّا لَ الْمَوْتِ اِسْمُهُ مَا قَدِ مَرَّكَمُ الْاِخْلَاقُ وَالْاَسْمَاءُ
 ترجمه پس چه قدر دراز شد آرزوهای ستایش کننده باخیزد و آن مرد راست از خط
 حمیده و خصایل پسندیده الحاصل چنانکه اخلاق کریمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 همچنان امیدهای ستاینده که از آن جناب در دنیا و آخرت و در نهایت پذیر نیست یا آنکه گفته شود
 غیر سعادتهای ماضی آنسر و صلی الله علیه و سلم نهایت در مدح و ثناء احاطه کند با آنچه در ذات باریک
 اوست از کلام اخلاق و محاسن شیم ازا آنکه هر چند در مدح و ثناء نماید از هر انچه که در بسیار
 اند که گفته باشد آن شرح بی نهایت که حسن یا کریم و حریفی است از هزاران کلمه
 عبارت آمده **اللغات** لفظا استعمالیه یا فیه استتلال لفتح الواو و اللام من التطلل
 کردن دراز کردن برای دیدن چیزی از دور کما فی الصحاح **الآمال** جمع امل امید آمیز
 ستاینده آنشیم جمع شیمه صلت نیکو **آیات** حرمین **الْحَمْدُ** قَدِیمَةُ صَفَةِ الْمَوْصُوفِ
بِالْقَدَمِ لَمْ تَقْطَعْ بِنَمَائِجٍ هُوَ خَيْرٌ نَأَى عَنِ الْعَادِ وَعَدَّ عَلَیْكَ تَرْجُمَهُ آیات قرآن که نازل
 شده از خودهای بخشاینده مهربان نوپید اند باعتبار تلفظ و قدیم اند من حیث اللفظ و معنی از آنکه
 صفت آن ذات اند که موصوف است بقدم و این آیات مقرر نیستند بر آنکه از از منتهی حال
 خبر میدهند از احوال آخرت و از قصص و احوال الحاصل آیات کلام مجید که هر چه جل مجده و ثناء
 حسب معال اوقات بلسان جبریل عزم از لوح محفوظ بر سر و کائنات صلی الله علیه و سلم نازل
 کرده باعتبار تلفظ و نزول و کتابت در مصاحف و در نوپید اند و در حیث الذات که عبارت
 از مجموع الفاظ و معانی قدیم اند از آنکه آن مجموع کلام ربانی است که اعجاز و تجدی و معارفه یا خصوص
 بدان واقع شده و صفت ذاتی اوست و محال است که صفت قدیم حادث بود و ذات مقدس از
 محل حوادث گردد و با وجودیکه آن آیات بنیات بسبب قدم خود ربانی از از منتهی ثلثه نیستند
 مخبر صادق اند از خسران اجساد و دیگر حالات رزق است که بر مان آئیده خواهد بود و از حکایات قوم
 عادیست بود و مردم و قوم عادلیم که در زمان سابق بودند بسبب طغیان کفر گرفتار قهر آبی شدند
 و نالیم علیه الرحمة مصرح است و تحقیق با اختیار مذنب اشاعره که آیات قرآنی را باعتبار تلفظ
 و نزول حادث در من حیث الذات قدیم میگویند و مشهور است باحرار از مذنب معتزله و اگر امید

و ضابطه و حشویه که فریق اول قائل حدوث اند و از صفات الهیه نمیدانند و تکلم بود و سبحانه
بعضی احداث صفت کلام است و در غیر مثل لوح محفوظ و لسان ملک و غیره با و فریق ثانی با وجود
قول بحدوث صفت الهی میگویند و مبالغات نمیکند از قیام حادث بقدم و فریق ثالث
در اربع مطلقاً قائل قدم اند تا اینکه الفاظ را من حیث اللفظ و انزل به قدیم میدانند و از علم الهی با مصواب
اللغات الایات جمع آید و آن در اصطلاح قراء عبارت است از کلامیکه باعتبار لفظ
از سابق قبل یا بعد جدا باشد الحق حکمیکه مطابق واقع بود و آن از اسما و قرآن مجید است کما قال
الله تعالی فاجعلکم الحق من ربکم المحمديه لفتح الدال المعمله من الاحداث نوید کردن تقدیم آنکه
مسبق بعدم نباشد المعاد لفتح الهم جامی بازگشت که از آن آخرت اراده کرده و عاود نام و قوا
یکی قبلیه عاود است بود و عوم که نام جاریشان عاود بود و او در زمین احداث متصل حضرت توفیق
گرفت و فرزند آن او در آن ملک فوت و قدرت پیدا کرده و قوا اختیار کردند و خصیان الهی بنهیدند
حق سبحانه بود و عوم را برای هدایت ایشان بیعت ساخت و می علیه السلام تاعت مدید و عوم
کرد و آخر چونکه فائده ببران مترتب نشد از بید دعای او همه با بیلاکت رسیدند چنانچه قصه نشان
در کلام مجید بسیار جاد واقع است دوم قبلیه عاود هم کثیر العزمه و لفتح الراء المعمله موسوم بعاود اول
که از اولاد عاود بن عوص بن ارم بن سام بن نوح عوم اند و آماشته ارم را که حالش کور میگردد
بنام خود مستحی ساختند و مسکن شان متصل عدن بودند و قصه آنها در قرآن مجید پیش از دو جانی
یکی در سوره و البقره که اهلک عاودن الاولی بدان اشاره است دوم در سوره و الفجر کما قال عز و جانه
الم ترکیع فعل ربک بجا و ارم ذات النملات التي لم تخلق مثلنا فی البلاد و احوال شان بر سبیل
اجمال اینست که حق جل مجدّه این فرقا را خبیثی بای بزرگ و قدهای دراز عنایت کرده و بنور و قوت
خود تمام ملک یمن را تصرف در آورده و تا اینکه در پادشاه عظیم القدر شدند و پادشاه متول شدند
و از مشرق تا مغرب تصرف گشتند و عساکر بسیار و خزاین بیشمار فراهم ساختند علی الخصوص شتر و
بعد از فوت برادرش و کشتن زاید از همه سنانید و سلاطین عالم را در ابرقه اطاعت خود شلید
و از کمال تبخیر و غرور دعای خدای کرد و اعطای که میراثی از علم انبیاء یافته بودند در مقام بند و اصلاح
آمده او را از عذاب الهی ترسانیدند و بعبادت او تعالی دعوت کردند او گفت که من بعبادت

کنم آنچه باید مرابدون عبادت حاصل است آنها گفتند که این همه ملک و دولت خانی است چه سحر
 نبیوس عبادت خود بهتر از تمام دنیا چیز نمی بخشد که تا شش هشت است و اوصاف آن چنین
 و چنان اند او حکم فرمود که متصل کوه عدل که مهاجر معتدل دارد شهری مربع الجوانب مبرکه
 تیسار مسازند معماران و مهندسان عالم جمع شده اساس شهر بنیاه کنندیده تا آب متصل است
 از سنگ سلیمانی پر ساختند و چون اساس بر روی زمین نمودار شد شش هشت های زرو فقره دلواری را
 مقدار پانصد ذراع متعارف اوقات بلند کرده درون آن یکصد و شصت کبر کو شکلی مستطیل برارست و طلائی
 بوده با انواع نخی های زرد و یاقوت مرصع نمودند و در وسط شهر منبری ساخته بکو شک ها آنها خور و درون
 کرده صحن آینه اجواهر رنگارنگ تزئین دادند و بر کناره های آنها درختان نصب کردند که تنه آن طلا
 و برگ و شاخ از نمرود گل مشک و ذرات یاقوت و مروارید بوده و صدت حلالان خوش آواز و خوش منظر از نر
 و جواهر تیار ساخته بر درختان تعبیه نمودند و اگر در شهر مناره های مرصع نصب کردند و بعد تباری
 آن شهر با منازل و قصور و فرش ایشی و قالین ها و زمار و هر مکان گسترانیده آوردند با زرو فقره و کشته
 ترتیب چیدند و در بعضی منار آب شیرین و در بعضی شراب و در بعضی شیر و شربت جاری ساختند تا بر پیش
 خورشید مثل و غلامان با جمال را بجایان نشاندند و کاکلین را بکمال زیب و زینت آراستند و سینه ها را با انواع
 اقمشه و اطعمه شیرین و نمکین و میوه ها و دیگر اشیائی مایحتاج متعین نمودند و چون در عصر دو آذرده
 سال آن شهر بدین کیفیت مرتب شده شد ادبایران ملک و ششم و خدام از کمال تبحر و رعوت بر آ
 دیدن شهر کوچ کرده بطریق استعرا با و اخطان میگفت که شمار برای حصول همین بهشت حاکمیت او هستند
 که سرش و دیگر قصر و دارم و منزل نمایم اینک قوت و قدرت و استغنا و بی نیازی من مشاهده نمائید
 پس هرگاه که متصل شهر با کمال تجمل و شوکت رسید بنور یک قدمش بیرون دروازه بود که او را
 سولناک از آسمان پدیدار شده همه طلایق را هلاک ساخت و پادشاه بر دروازه افتاده جان داد و سرت
 دیدار آن شهر که بکمال مشقت تیار کرده بود با خود بر و ولعده اهلک او حق جل مجدده آن شهر را از نظر مردم
 پوشید و مردم بعضی شبهای تاریک مردم گرد و فلعی شهر عدل را تا باشی بنظری آید که آن تابش
 و لمعان دلواری های آن شهر است و کعبه احبار گفته که از کتب سابقین با رسیده که شخصی از حاکم خاتم
 انبیا آنهار سد و تاقیام قیامت کسی او را که از آن بند چنانچه فعل کرده اند که در حکومت معاویه و عبدالل

بن ابی طالب آنجا رسیده جواهر انواع و اقسام برای نشان از انجا برداشت و به شوق رسیده همه
 کیفیت از معاویه بیان کرد و وی متعجب شده بعد الله بن عباس رضی نوشت آورد جواب از قلعه نمود
 که از سرور عالم صلی الله علیه و سلم شنیده ام که منیر و شمع از صواب من که شک و شبهه ایشان
 چنین و چنان باشد در شهر ام رسد اگر کمون کس هست البته دیده باشد چون دریافتند بن ابی
 طالب با صوت بد الصفاقت یافتند **كَا مَتَّ لَكُنَا فَاَقْتَكِلْ مَعْجَى** من
 النَّبِيِّينَ اَذْهَبَتْ وَكَلَّمْتُكُمْ :: ترجمه یاقی اند آن آیات نزد او برتر اند از همه معجزات
 انبیای ماسبق که بطور رسیدند و باقی نماندند **الحاصل** قرآن مجید و فرقان حمید که از انظم
 معجزات و اظهر دلائل ثبوت نبوت آن سرور است تا قیام قیامت بر صفت اعجاز باقی است که هیچ احد
 از فصحاء و بلغای عصر قدرت ایتان مثل اقصی سوره ازان که انا اعطیناک الکفر است ندارد
 چنانچه حق جل مجده که علمش محیط عالم است ازان خیر میدهد قل لوان جمعت ارجن و الناس علی
 ان یا تو بمثل هذا القرآن الایاتون بمثل و لو کان بعضهم لبعض ظمیر او هر کس در آن دست داشت
 و را کردن نمی تواند گما قال غریمه نحن نزلنا الذکر و انما له لحاظون و الا اذ ارباب مذاهب باطله
 بسیار تحریف و تصحیف در آن واقع میگردد و در هر زمان دعوت این دین متین ناسخ الایان
 علی العموم با خطاب ملزم خصوم فاتو ابای سوره من مثله موجود است بخلاف معجزات انبیا
 سابقین که تا زمان شان بودند و بعد ازان منقطع شدند عالا سوا ی کلام کریم دلیلی دیگر که مسکت
 حضم باشد حقیقت نبوت شان نیست و چون که کتب منزه بر آنها باعتبار الفاظ و معانی صفت
 اعجاز انداختند و کلام خالق از کلام مخلوق بدان متمیز نبود لکن اتم سابقه بحسب هدای نفس بسیار
 احکام از انخیر دادند چنانچه بحر قون الکلام عن مظهر ان مشهور است **اللفحات** و است بتا و التائید نظم
 ندم لضم الدال المله من الدوام باقی ماندن بسبیل استمرار المعجزه من الاعجاز در مانده ساختن بکلی
 و در اصطلاح شرع امری است خارق عادت که از مدعی رسالت واقع شود و دیگری بآن یاری
 کردن نتواند و آنکه بطور رسد قبل تولد نبی و بعد آن تا زمان بعثت آن را باص گویند
 چنانچه قصه اصحاب قبیل و نمودن از فارس و نزول ایوان کسری و شوق صد مبارک و تظلیل غمام
 و غیره از اصحابات آن سرور است صلی الله علیه و سلم و کرامت آنکه از وی موصوفت بکمال ایمان

ترجمه این حدیث در کتاب
 معجزات آن سرور است

و اتقوی و معرفت و استقامت ظاهر گردد و معرفت آنست که از عوام مؤمنین اهل صلاح و تقوی
 پیوندد و آنچه از کافران و فاسقان ازین قسم صدور یابد استدرج است و اتقوی و الیقوی
 معجزات آن سید کائنات قرآن عظیم و فرقان قدیم است و اعجاز آن بیچندین وجوه بیان گردیده
 اول باعتبار بلاغت و ایجاز کلام و فصاحت الفاظ و حسن تالیف و در ربط کلمات و تناسب عبارات
 که هیچ یکی از ارباب بیان و اهل مسان و فرسان لغت و ادب بلاغت و جابذه براعت و رعایت
 از اعداد و معارف آن قدرت نیافته و بر استعالی از استعالات آن ملن و قبح کردن نتوانسته
 بلکه هر کسی که قصد آن کرده آخر و دانه عجز و رآند و دریافت انقسم عجیب موقوف بر وقت و سلیقه
 عرب و ذوق کلام و محاورات ایشان هست دوم باعتبار نظم و عجمیه و اسلوب غریب و قواصل و جماع
 و نظایر و امثال آن و جنس عبارات مستعلا اهل لسان که موجب کمال حیرت و عبرت اولیای الهی
 گردیده سوم باعتبار تضمن و اشتمال آن بر اخبار پیرنای که مخفی و پنهان واقع گردید مثل قولی که

لقد علمن المسجد الحرام ان شاء الله انین و اولکم من بعد علیهم سیم غلبون و قوله سیمهم الحج یوکلون
 الدبر و قوله اذا جاء نصر الله و غیر ذلک چهارم باعتبار خبر و ادب و قایل و حوادث و اضحیه مثل
 قصه اصحاب کعبه و نشان موسی با خضر و احوال ذوالقرنین و قصه یوسف با برادران وی و قصص
 انبیای امم شان با وجودیکه تمام قریش و غیرهم بالیقین میدانستند که آنحضرت امی بود و از
 نشان بیرون زفته و از کسی تعلیم نگرفته و از علمای یهود و نصاری ملاتی نشده و خبر داده یا بخود تولیت
 و انجیل و صحف ابراهیم و دیگر انبیاء بوده و بجم باعتبار حصول ذوق و طرب و خوف و خشیه از استماع
 آن اگر چه سماع از اصحاب علم و فهم نباشد و معنی آن ندانند و انجیل مشاهده میکرد و از سماع و حال
 و عوام الناس که از شنیدن آن متعجب و متاثر میشوند و میگویند که این کلام بیکر کلام انجی مانده
 ششم باعتبار اشتمال آنست اعلی و معارف که عرب بلکه هیچ یک از علمای امم را از آن اطلاع بود
 و انجیل نیز پیش از نبوت معرفت بان نداشت پس جامع شده میان علم شرقی و محاسن ادب و منطق
 و حکم و سیر انبیا و اخبار دارالآخره بوجه اکمل و اتم و متنبه ساخت بطریق جمع عقلیه و بر این
 یقینیه بر توحید و صفات کمال دی سبحانه **هکذا کات کما یقین من سبک**

لیری شفا و لا یجین منکم ترجمه آن آیات حکم گردانیده شدند بدین معنی است

هکذا کات کما یقین من سبک

و خصوص وی یا باز داشته شده اند از تغییر و تبدیل پس باقی نگذاشته اند از شکوک بر اهل خدمت
و نه طلب کردند حاکمی را تا انصاف دهد **الحاصل** آیات قرآنی که بسبب کمال فصاحت و لطافت
و بلاغت کلام و دشمنان را بخوار سابقه معینه و تماشای احکام و در عبادت عباد از ایمان نظیر
و محفوظ و مسئولان اند از تحریف و تغییر پس اصل برای خصم جای شک و سببی نمانده تا حقیقت بی
نبوت و بودن آن کلام کلام رب العزت مترد شده راه خلاف جوید و طلب اقامه دلیل
و گیر بر نبوت مدعی نماید بلکه اگر عناد و استکبار و حسد و انکار را بیک سو نمانده بنظر انصاف در کتب
الفاظ و غرایب معانی آن تامل کند قطعاً و یقیناً بداند که این کلام بشیر نیست و مضامین آن همه
راست و صدق اند چنانچه نقل است از طهیل بن عامر رحمه الله گفت که چون بیکر رسیدم و پیش
گفتم که تو مرد شاعری و در وجودت ذوق حسن تقریر نظیری نداری و در شعر را مسافر آمده نباید که
با محمد تکلم کنی و از وی چیزی بشنوی او ساحری است که از خود جو جاداعت ما را متفرق ساخت
و پدید ما در از لیس و زن را از شوهر و برادر را از برادر و خواهر جدا کرده و میان ما اختلاف عظیم انداخت
تا اینکه بسبب کمال مبالغه نشان من هر دو گوش خود را به بنیه پُر ساخت و دست به بیع محسبی حرام
ادم پس دیدم که آنسر در روز غار مشغول است و چیزی نمخواند من به تامل بعضی کلمات با خود گفتم
که از وی چیزی بایشود اگر کلام معقول است قبول کنم و الا رد نمایم پس چونکه آنحضرت متوجه جاد
از عقب در آمد عرض کردم که یا محمد چیزی بخوان تا بشنوم آنجانب سوره انزاق خوانده شنیده
گفتم بخدای عز و جل این کلام بشیر نیست و هر که از افراد انسان قدرت ندارد که بدین فصاحت کلام
کند و مضامین عجیب را باین خوبی تنظیم دهد و کلمات زیاده منتزاع نماید **اللغات** الحکمیه
المشده من الحکم حکم گردانیدن یکی را در دو قسم تا فیصله خصومت و دوا من الحکمیه الحکمتین
باز داشته شدن از تحریف و تصحیح یقین بعظم الباء المثناة التحتانیة و سکون الموحدة
و کسر القاف من الابقاء باقی گذاشتن الشیء بعظم الشین و فتح الموحدة جمع شبهه زد و زد و زد
الشتاق کسر الشین المبعجة خلاف و عداوت بعین الفتح الباء المثناة التحتانیة و سکون الموحدة
و کسر الغین المبعجة من البغیة جستن و طلب کردن الحکم الحکمتین حکم کفنده ما حویرت
قطر لا عادم حریب + اعدی لا عادمی **الجماع** الشکیم : ترجمه جنگ گرفته شد

آیات قرآن هرگز در هیچ وقتی از اوقات مگر اینکه بازگشت از جنگ و خصومت و دشمنی ترین دشمنان
 در حالتیکه اندازنده سیر انقیاد و آشتی است بسوی آن الحاصل هیچ معاندی از عاقلان
 دور و نزدیک معارضه نکردیان آیات بنیات مگر اینکه عاجز و حیران شده بجهت ندامت بر زمین
 سائید و بجز اعتراف بعجز و تقصیر و صلیت نذیر در مواسب گفته این متعین که افسوس زمان خود بود و کلام
 بر پنج سوره از قرآن ترتیب داده مرور کرد و در تفسیر که منجواند با ارض الملعون و یاسماء افسل
 و غنیم الما و قضی الامر پس بجو استماع آن مداوم و تائیب شده گفت گو ای صدق صید عم
 که هیچ احدی از جن و بشر طاقت معارضه با قرآن ندارد و همچنین بسیار کسان بقصد معارضه
 کلامی ترتیب دادند و بعد تامل در الفاظ و معانی آن سرگرد میان ندامت در کشیده معترف
 بعجز و تقصیر شدند و می توان گفت که نفس آگاه تالی قرآن را در ضلالت افکندن نمی تواند
 و قدرت ندارد که بادی بحاریه پیش آمده برسد غلبه کند بلکه از خود مغلوبه شود و در حالات
 حوریت بتاء التائیت من الحار به بالیکه یکر جنگیدن قطع فیج القاف و ضم الطاء المعمله شده
 بمعنی هرگز القادی جمیع اعداء و مراد از اعدای القادی یا کافری است شدید العداوة که در
 فصاحت لسان نظیر خود ندارد و یا نفس آگاه انسان که در پیش اعدای عدوک نفسا الهی
 بین جنبیک بشده عداوت آن نالمن است الملقی بغیر المیم و سکون اللام و کسر القاف و زلقا
 افکندن اسلم لغتین آشتی و انقیاد دَدَتْ بِلَاغَتَهَا دَعْوَى مُعَارَضِهَا :
 رَدَّ الْقَبُولِ بِرَدِّ الْحَاجَاتِ عَنِ الْحُكْمِ : ترجمه رو کرد و بلاغت آن آیات دعوی خود را مثل
 رد ساختن مرد شدید الغیرة دست فاسق را از زنان محارم خود الحاصل بلاغت و فصاحت
 آیات قرآنی بدین مرتبه است که اگر کسی بآن دعوی معارضه نماید و بمقابله پیش آید مرد و دودل
 میگردد و همچنانکه اگر فاسقی اراده کند که دست تصرف بر زنان محارم مردی شدید الغیرة دراز کند
 وی دست او را از آن کوتاه میسازد بلکه بسوی شان نگاه کردن نمیدهد چنانچه یحیی بن نکم
 غزالی که از بلغاء اندلس بود و در فصاحت لسان و قدرت تالیف در زمان خود نظیر نداشت
 خواست که بسوره اخلاص معارضه نماید و چیزی بدینمیزال ترتیب و سپس عاجز آمد و ولید
 بن مغیره که زعیم قریش و سرآمد ایشان بود و در فصاحت کلمات و بلاغت کلام چون آتقی

از این لغت نویسی قلمی معارضه از کفر و غیره چون عداوت و غیره

از آیات قرآن شنیده گفتم ای قوم مردمی در میان شما دانسته از من باشعار عرب
و کلام شان نیست قسم بخدا ای خوششانه این کلام اصلا بکلام انسان شباهت ندارد
و این را شانی و رونقی است که در هیچ کلام نمی بینیم همچنین سایر اشتیاق و طیش که حاذق
و ماهر بودند با سلیب کلام و طرز سخن همه متصرف و معجز و قصوری گشتند با سماع بعض آیات
در کمال ذوق آمده سر بسجود می نهادند و می گفتند که واللہ این کلام کلام بشر نیست لکن
عناد و استکبار ایشانرا ننگ داشت که طبع و مذاق شوند و آخر بعلیه سابقه شقاوت بها افتند
و چون عتب بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنید بدوش متاثر شده بر زمین افتاد و بعد از
بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امروز محمد کلام کرد با من بکلامیکه گاهی گوش من مثل آن شنیده
و تمجید کرد در جوشن چگونیم الفاظ آن همان الفاظ مستعمله اند و ترکیبش همان ترکیب محمود است
و حکایت کرده است ابو عبیده که روزی ملک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیسو امنه
مخلصون جیلا پس تمام آن را شنید و بر افتاد و بعد بدوش آمد گفت ای صمدی که هیچ کس مخلوق بر مثل این کلام قدرت ندارد
اللغات البلیغة لیسع الموحده سعیدین چیز که کمال دان در کلام موافقت آنست بقصا
حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلامیت از تنافر که بسبب تعارب مجامع پیدا گردد و از
غریب لغت که معنی آن بدستوری مفهوم شود و از زنجار لغت قوا عد محدود اهل صرف المعاصره تعالیه
بر سبیل ممانعت الغیور یفتح الغین المبعیده الغیور و غیرت معنی رشک بر دان بر کسی آلبانی
گما به کار الوهم الضم الحار و فتح الرا و المملین جمع حرمت که از ان زمان مجامع اراده کرده اند
لَهَا مَعَانٍ كَعَجِ الْبَحْرِ فِي مَدَدِهِ وَفَوْقَ جَوْهَرٍ فِي الْحُسْنِ وَالْقِيمِ
فَمَا لَهَا وَلَا تَحْضُرُ عَجَابُهَا وَلَا تَسَامُ عَلَى الْأَكْسَامِ وَلَا يَكْسَامُ
ترجمه آیتهای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا که بی دریغی آید و این معانی بالاتر
اند از گوهر و دنیای و قیمت با پس عدد و حصر نمیدارند عجایب و لطایف آن آیات و قصد خبری
آن کرده نمی شود و بلا لیت و بی عیبی با وجود آنرا آن الحاصل ناظم روح بعد بیان لطایف
لفظی آیات قرآنی در بیان لطایف معنوی آن میگویند که چنانکه موج دریا که بعد دیگر بر سبیل
توالی و تعاقب میرسد و آنرا نماندنی و انقطاعی نیست همچنان معانی آن آیات بر خاطر متأمل

و چون عتب بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنید بدوش متاثر شده بر زمین افتاد و بعد از
بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امروز محمد کلام کرد با من بکلامیکه گاهی گوش من مثل آن شنیده
و تمجید کرد در جوشن چگونیم الفاظ آن همان الفاظ مستعمله اند و ترکیبش همان ترکیب محمود است
و حکایت کرده است ابو عبیده که روزی ملک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیسو امنه
مخلصون جیلا پس تمام آن را شنید و بر افتاد و بعد بدوش آمد گفت ای صمدی که هیچ کس مخلوق بر مثل این کلام قدرت ندارد
اللغات البلیغة لیسع الموحده سعیدین چیز که کمال دان در کلام موافقت آنست بقصا
حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلامیت از تنافر که بسبب تعارب مجامع پیدا گردد و از
غریب لغت که معنی آن بدستوری مفهوم شود و از زنجار لغت قوا عد محدود اهل صرف المعاصره تعالیه
بر سبیل ممانعت الغیور یفتح الغین المبعیده الغیور و غیرت معنی رشک بر دان بر کسی آلبانی
گما به کار الوهم الضم الحار و فتح الرا و المملین جمع حرمت که از ان زمان مجامع اراده کرده اند
لَهَا مَعَانٍ كَعَجِ الْبَحْرِ فِي مَدَدِهِ وَفَوْقَ جَوْهَرٍ فِي الْحُسْنِ وَالْقِيمِ
فَمَا لَهَا وَلَا تَحْضُرُ عَجَابُهَا وَلَا تَسَامُ عَلَى الْأَكْسَامِ وَلَا يَكْسَامُ

بسیار
عجیب

و چون عتب بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنید بدوش متاثر شده بر زمین افتاد و بعد از
بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امروز محمد کلام کرد با من بکلامیکه گاهی گوش من مثل آن شنیده
و تمجید کرد در جوشن چگونیم الفاظ آن همان الفاظ مستعمله اند و ترکیبش همان ترکیب محمود است
و حکایت کرده است ابو عبیده که روزی ملک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیسو امنه
مخلصون جیلا پس تمام آن را شنید و بر افتاد و بعد بدوش آمد گفت ای صمدی که هیچ کس مخلوق بر مثل این کلام قدرت ندارد
اللغات البلیغة لیسع الموحده سعیدین چیز که کمال دان در کلام موافقت آنست بقصا
حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلامیت از تنافر که بسبب تعارب مجامع پیدا گردد و از
غریب لغت که معنی آن بدستوری مفهوم شود و از زنجار لغت قوا عد محدود اهل صرف المعاصره تعالیه
بر سبیل ممانعت الغیور یفتح الغین المبعیده الغیور و غیرت معنی رشک بر دان بر کسی آلبانی
گما به کار الوهم الضم الحار و فتح الرا و المملین جمع حرمت که از ان زمان مجامع اراده کرده اند
لَهَا مَعَانٍ كَعَجِ الْبَحْرِ فِي مَدَدِهِ وَفَوْقَ جَوْهَرٍ فِي الْحُسْنِ وَالْقِيمِ
فَمَا لَهَا وَلَا تَحْضُرُ عَجَابُهَا وَلَا تَسَامُ عَلَى الْأَكْسَامِ وَلَا يَكْسَامُ

که قرآن در سینه اوست و روز قیامت قرآن شفاعت کند قاری خود را و حق تلاوت این است
 که حین القرائت با طهارت کامل باشد و عطر بدین ماله و دهن را پاک بشوید و عطر سازد و با وضو
 نشیند و حافظ را غلطیده خواندن نیز جایز است و افضل در شب است که قلب را ن فارغ
 از افکار میباشد و سخن اندر قدر که تواند لکن بحد ملائمت نرساند و ترمذی از ابن عمر رضویه گوید
 که در چهل روز ختم نماید و در بعضی روایات هفتی روز آمده و ختم هفت بقاعده فی البشوق از صحابه
 منقول است و همه از حضور قلب و فهم معنی شرط است و فهم مصوت است بر خواندن لفظ
 حد اهدا را رعایت قواعد و ادای مخارج که آن قریب تر است به تعظیم و ابلغ در تاثیر خیر و پیروی است
 از ابن عباس رضی الله عنه که فرمود اگر شخصی سوره زلزلت الفارعه بتدریج و تدریجی بخواند نزد من دو تکرار
 از هر دیکه تمام سوره بقره را بدین آن تلاوت نماید و این ترتیب ختم بر آن کسی است که عمل بظاهر دارد
 اما صاحب باطن را رعایت این ترتیب ضروری نیست بلکه حسب حال بقره تلاوت و قرائت نماید چنانچه
 بعضی عارفین از صحابه و تابعین در تکرار یک آیه شب را به روز آورده اند پس قاری چون
 بآیه رحمت رسید دعا کند چون آیه عذاب خواند استغفار نماید و از آن نجات طلبد و در احوال
 قیامت موقع حساب ابداء دارد و بتاکل و عبادات اکسیر و تقصیر خود را مثال اوامر و اجتناب
 از نواهی گزیده و اگر گریه نماید تکلیف کند در کسب توبه و اگر بپندد که برین ختم قلب بخورن و شش
 تنگی و دلپس بر ذنوبان بکا و حزن و ملال نماید که سنگ دلی از اعظم مصایب است روایت است
 از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که روزی سرور عالم صلی الله علیه و سلم را فرمود که بخوان بر من ذلق را
 عرض کردم یا رسول الله من کیستم که بخور تو خوانم قرآنی را که بر تو نازل شده فرمود دست بیا
 که آنرا از دیگر کسی بشنوم پس چون در سوره نساء بآیه تکلیف اذ احینا من کل امة لم یشهد
 و حینا یک علی بنو الامم استشهدا رسیدم آنسور دیگر لست و فرمود که اگر کسی اراده کند که قرآن را
 بطور یک نازل شده بشنود گوش بر قرائت اینکس دارد و در وقت تلاوت تصور کند که تالی
 حق جل مجده است و من سامع و اگر این مرتبه نداد و نداند که من قاری ام و او سامع است امام احمد
 بن حنبل رحمه الله فرمود که هر دو کار خود را بر بار بجا بیاورید و سوا این کردم از نجات فرمود که نجات
 از عذاب من در تلاوت قرآن است یا فهم معنی باشد یا بغیر فهم آن و حسین صوت کند صیر التلاوت

بشرطیکه رعایت قواعد مذمومه موسیقی کرده تغیر در عبادات و شهادت قرآنیه نه در حق بخیر می رسد
 در سنن ابی داود و نسائی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیت بخشیدن به نیاز و آرزو پس
 صورت و روایت است از المؤمنین علیه السلام که شخصی عرض کرد من حضور سرور کائنات که شخصی در
 مسجد قرآن میخواند که مثل آن از دیگری نشنیدم پس آنحضرت بر درجه آمد تا دیری استاز
 شنید و فرمود این سالم مولی ابی خدیجه است شکر خدا که مثل اوست و راست من محافظ
 آن موجب غفرت و الدین حافظ است باید که آنرا یاد کرده فراموش نکنند که نسیان آن
 گناه کبیره است و نسیان نزد ابی حنیفه آنست که از مصحفت هم خواندن نتواند و اگر قاری را
 خوف ریا یا خوف تشویش خاطر مصلی یا شغل وارد او دار باشد با احتیاط غایت عمل سر
 بر عمل علانیه بفرمان در وجه تفصیلست و در دو صورتیکه این خوف نبود و از بلند کند و بطلان نیت
 و جمع بمت خواندن تا گوش را هم خطی حاصل نشود و نشاط آورد و اهل غفلت را بیدار و راغب
 عبادت سازد و خصوصاً در نماز تنجی جبر او ایست تا ملائکه محافظین مسکن بیت از اجنبه
 مؤمنین از آن خطی بردارند و اقامه کنند و نیست نفع غیر بر قدر که زائد بود اجر بر مزید میگردد
 و با جملة قرأت بجه باشد یا بسبر در هر طریقیکه صلاح قلب در آن بشیر است عمل نماید بل تحسین نمود
 انسور صلی الله علیه و سلم ابو بکر رضی الله عنه را در سر چینی که او گفت من پروردگار خود را می شنوا و می دانم
 و عمر رضی الله عنه را در جه و فتیکه او عرض کرد که بیدار میکنم اهل غفلت را و دفع شیطان مینمایم و جبر الخلق
 این دعا خواند اللهم ارمني بالقرآن واجعله اماماً ونورا وهدی ورحمة اللهم و ذکر فی منه ما نیست
 و علمنی منه ما جهلت و ارزقنی تلاوته اناء الليل و النهار واجعله حجة لی یا ارحم الراحمین و بعد از آن
 با نیت کرده از فاتحه تا مقلون خواند تا شیطان اذنا قطع عمل مایوس گردد و الله الموفق
اللفات و تبت بعد دیدار المله و تبار التاب من الفرة بضم الفاء خنک شدن
 و آن کنایه است از سرد و ظفرت بفتح الفاء و کسر با و تاء الخطاب من الظفر فی رزی یا فتن الحبل
 بفتح الحاء المله و سکون الباء الموحدة و رسن و عهد و امان کما فی الصحاح و مراد از جبل التعقیر است
 الاعتصام جنگ زدن و تمسک جستن التلاوت خواندن الخنیفه بکسر الخاء المعجمة رسیدن طی
 بالفتح زبانه آتش و نام طبقه نیست از طبقات و فرخ که بهفت اند جهنم و ظنی و حطی و سعیر و ححیم

الله و در زبانه نسیان آنست که در دهن خواندن نتواند و اگر او را غفلت باشد

سبحان الذی اسری بعبده لیلما من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لزیه من
 آیاتنا از ان خبر میدهد و ازین است که منکر سیر الشرف تا مسجد قصی کافران بخار آسمان اس
 ماشاء الله فصل و بعد م و فاسق است و اینهمه در بیداری بحسب شریعت بود اتفاق همه صحابه
 و تابعین و بعضی کما قبل مراد می انداخته و این است آن قول اعتباری ندارد و جمعی بر آنند که این سیر
 متعدد واقع شده و قتی بحسب در بیداری و در اوقات دیگر روح مبارک در مقام که عین است
 و کمال اولیای امت مرحومه نیز ازین قسم اخیر تصدیق انجنان نصیب کرده اند و قصه معراج
 بر سبیل اجمال این است که شب دوشنبه ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت و در او پنج شب
 بست و پنجم تر جب بعد شوق قلب شریف و غسل آن باب نغم و طشت طلا و شکر دان آن
 بعلم و حکمت و هدایتش رسید به مبارک و التیام آن و حصول استعدا و دریافت عالم ملکوت و تحمل
 همه راجع برئیل عزم و این سفید بست تراز لعل و بلند تر از حمار آورده که کام منتهای نظریه نهاد
 و در سرعت سیر مثل برق می درخشید آمدن اشش بر ابراق بوده آن سرور صلی الله علیه و سلم بر آن
 سوار کرده خود رکاب گرفته تکام به بست میکائیل عزم داده بعد گذر بر زمین سدره طیبه و دیدن
 مولد عیسی عزم و فرود آمدن برای نماز درین هر دو جا و بعد ملاقات ابراهیم موسی و عیسی عزم
 و معاینه طوائف انام از نیک و بد که در عالم بیخ و مثال با ثمر و ثمرات افعال خود مشغول و گرفتار
 به بیت المقدس ساینده آن سرور فرود آمده بر ابراق را حلقه کباب بسته در مسجد آمده و گاه توحید ادا فرمود
 بعد از ان حاضر شدند جماعات ملائکه و متمثل گشتند ارواح انبیاء از آدم تا عیسی عزم و شما گفتند خدا
 و در و فرقتون محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و معرفت شدند همه بفضل و کمالات وی پس از ان
 و اقامت گفتند و آنحضرت را امام ساخته جمیع ملائکه و انبیاء افتد کردند و بعد از فریاد چرخن آمدن از مسجد
 و جبرئیل ظرفی از خمر طهور ظرفی چوب از شیر و شیش آورده در شرب یکی ازین دو بنار داد و بنام
 شیر اختیار فرمود پس جبرئیل گفت که اختیار کردی استقامت دین خود را اگر اختیار کردی
 خمر را همه است تو که راه می شنند و در شرب خمری افتادند بعهده جبرئیل عزم معراجی از خست افتد
 آورده که ازین و رسید آن ملائکه بودند پس بر آمد آن سرور بران و رسید باسمان و دید که اسمان
 اول آدم عزم را و در دوم عیسی عزم را و در سوم یوسف عزم را و در چهارم ادریس عزم را

و در پنجم بارون عوم را در ششم شمس موسی عوم را در هفتم ابراهیم خلیل عوم که هر یک ترحیب و محبت
 و سلام پیش آمدند و جواب شنیدند بعد از آن رسید به بیت الممور که مقابل کوه مشرفه واقع شده
 و ادای نماز تحفه فرمود و دید ملائکه را که تسبیح و تهلیل میکنند و ابراهیم عوم تکیه بدواری کرده است
 و امور گردید آنسر و ربابی نمازهای پنجاه وقت با استدعای آنحضرت از جناب کبریا با نهایت مکر
 موسی عوم از پنجاه نوبت پنج وقت رسید و از آنجا گذر فرمود بسدره المنتهی که آن نعمتی میشود
 اعمال خلق و علومشان و نزول ملائکه از آنجا است و خروج ازان ممکن و متصور نیست آنرا
 جبرئیل عوم از قدر بازمانده گفت که اگر کسی موسی برتریم به فروغ تجلی بسوزد و بریم به بقعه
 نموده شد با آنحضرت بهشت و دو روح بعضا نیکه مذکور اند در کتاب و سنت و غسل فرمود و چشم
 سبیل و شسته شد آلاش کرم و حدث از ظاهر و باطن وی و چون بعد و بیت آیات آن
 نوبت در آمدن بمشهد قرب و حضور رسید از همه انقطاع پذیرفت و هیچ ملکی و انسی با و
 نماند لکن هنوز بمشهد جناب نورانی که سبطی بر جناب پانصد ساله راه بود در پیش اند که مرا
 با عانت و انداد و صدا و نیت قطع فرمود پس چیرنی و بیستی بر آنجناب طاری شده آنرا حیرت
 بالنس محبت مبدل ساخته دست قدرت در میان دو شانه آنسر و نهاده که بافت سردی آن
 در سینه خود و جنبه علوم اولین آخرین را و تعلیم کرد و عالم ادلی علی است که بعد گرفت که آنرا از
 هیچ احدی طاقت برداشتن آن ندارد و دو عالم علی بود که غیر ساخت در کتمان و اظهار آن که آنجا
 اصحاب تعلیم فرمود و رسوم علمی است که به خاص و عام با امور تبلیغ گردید پس گسترانیده شد رفعت سبزه
 که نور آن بر نور آفتاب غالب بود و بر داشته شد بر آن رسید لغزش و دید امور عجیب و شایع
 که زبان اولی صیغ آن عاجز است لکن با وجود آنکه آیات و کرامات و انکشاف تمامی ذرات کائنات
 بهیچ یکی از آنها توجه و التفات نفرمود و بگویم باز نوع البصر و اطمن دیده میل و رغبت بسوی چیرنه نکشود
 پس فایز شمع جمیع مرادات از مراتب و درجات که اقصی و اعلی آن رویه حق سبحانه است چشم
 سر کما صرح عن کبار من الصحابه کان من ابن عباس و ابن عمر و غیره و متعبط انبیای مرسلین و ملائکه مقربین
 گردید و بعد رسیدن در مرتبه قرب و غلبه که احوال امت را و اوقات خداوند امده بگردی و اعم
 سالقه را با نوع عذاب آتش با امت مدینه من چه خواهی که در جناب آمد که رحمت و رحمت و رحمت و رحمت

کنم بدیای آنند ابعثات و هر که نداند که مرا بلیک گویم و هر چه سوال کند عطا نمایم و آنکه بر تو کل
 کند کفایت کنم و در دنیا و دوشم گنایان امارت و آخرت و شفیع گردانم ترابرای ایشان کافی المواب
 و چون خصمت انصاف با من مرا دات یافته باز بمقام خود خایر گردید و حالات شش بهمان فرمود
 جماعتی ضعیف الا ایمان فرزندند و ابو بکر بن سبب تصدیق آنهمه امور از و موسوم بصدیق اکبر
 گردید و کفره قریش با ستم از پیش آمده از حال مسجد اقصی و قتل درهای آن مستغنی شدند و چون آن
 در پیش بعضی انشیاد وقت رود و او جبرئیل عم آنسید را بنحیه حاضر کرد و پیش نظر مبارک نهادن از خبر که
 پرسیدند چنان وجه بیان فرمود آخر نام و پنهان شده باز گشتند و عارف سامی مولانا عبید الرحمن
 جامی روح و نفعه الاحرار طالع مخرج کمال لطف و خوبی بیان فرمود چنانچه میگویی یک شبی از صبح
 دل افروز ترید و ز شنبور و ز نیمه در ترید طره او نافذ دولت کشا به غره او نور سعادت فراز بارید
 لطف در افشان در و در اینایت گرفتار افشان در و در خواجه که آمد و جهان بنده اش به کرد و در
 دولت پاینده اش به عشق رگ جانش کشیدن گرفت به دل بی جانش طپیدن گرفت به
 برقره از اشک ره خواب زده راه طلب راز و شک آب زده چون نم آن ایرک است شاد باز نشاند
 از ره مقصد غبار به قاصدی از کشتن نورانیان به پاک از آرایش ظلمانیان به آمد و آور و براتی
 چو برقی به سیکری از نور قدم تا بفرق به اوج سپهر شهاب اشیمی به چرخ قمر هم قمر کی به رفیق او
 جستن تیر از کمان به جستن او حجت طی مکان به پیش ز نفعه قدم از گام او به بود به چشم آرام او به
 گفت کهای ساقی ابر از خیز جرم بدین گنهد و در ریزه ساختن خوش برین خوش را به خوش قدم
 کن چونین خوش را به راه دور است و دعا غوی به بر سر روشن نظر ماطنی به طاعت امری بر
 انداخته به جابر شب رفتن از ان ساخته به پای و در در پشت براتی به خواند بر آفاق که با فراق به
 یافت به بیت الحرم ادا الحکم به زبط اوت حرم قدس گام به بود از و گام نهادن بهان به در حرم قدس
 ستادن بهان به است از آنجا که غم چیست به روی سفر کرد بقصر نخست به شد بدین ماه و کتاب به
 یافت بیک خلقه زدن قناب به رفت در آنخانه به صد عز و ناز به خاندن شینان به از ان نیازه
 سمیه کنان به سه بیایش زنده به طبل دعا کوس به تالش زنده به کامی بدیت ملک و ملک بلقی به
 جنت آیند و نعم الهی به آمدی و آمدن است بس خوش است به دیدن رودی تو عجب بکوش است به

خاک رست بر سر تاج باد؛ هر شب عمت شب عراج باد؛ خانه بخانه بهین هم در راه؛ سایه طوبی
 شدش آرامگاه؛ باز برافراخت از انجا لوا؛ زو لبز سریده غم استوی؛ هم نفسش ز نفس بود
 فوت؛ زن شرف هم نفسی گشت فوت؛ پای ازان پایه فراتر نهاد؛ عیش بر سر قدش نهاد
 خرقه تن راز تن جان مکنید؛ کشف خلعت حسان ننگند؛ آنکه ازین خرقه مجو شده؛ جاذبه عشق
 یکی صد شده؛ نیمه بر دل ز در حد و جهات؛ پرده او شد تنق نور ذات؛ تیرگی تنیستی ز دور شد
 پردگی؛ پرده آن نو گشت؛ کیست کزان پرده شود پرده ساز؛ ز غمزه گوید ازان پرده باز؛
 هست ز پرده بدر این گفتگو؛ بهر که شود مخفی این گفتگو؛ خواجده دران پرده چو دیدار آنچه دید؛ آنچه ناید
 بزبان هم شنیده؛ یافت امانت کز اقلیم راز؛ راحله راند بحکم مجاز؛ کرد گذر بر مصفا فلکیان؛
 شد ز تواضع شرف فلکیان؛ آمده نزدیک حرم پیشش؛ گرم هنوز از تن جان پرورش؛ چنان
 طلبیدند ازان گنج پاک؛ بهره خود خانه خرابان خاک؛ در دل هر خانه خرابی که خواست بخت
 نصیبی بر نصابی که خواست؛ بود بیک لحظه دران نیم شب؛ آمدن و رفتن او ای عجب؛ بود
 بل نور زمین و آسمان؛ در سفر نور تجر زمان؛ عالم ازان نور بود مستنیر؛ دست ز عالمی دانست
 گیر؛ بود که از انجا بضای رسی؛ راه بیابی و بجائی رسی؛ اللغات بحکم من الیقیم قصد کردن
 العاقول جمع العافی من العقد پیش کسی بنسب احسان رفتن کمافی التاج الساحة صحن سرا
 السخی و دیدن التون البصیت جمع متن پشت الایق لفتح النزه و سکون الیاء المتناه المتناه
 و ضم النون جمع ناقه ماده شتر که اصل انوک بوده و بسبب ثقل ضمیر بر او از ابرون مقدم
 کرده بیاید؛ کرد کمافی الصحاح الرسم بضم الراء و السین المملیتین جمع سوم لفتح الراء الممله
 ناقه که از تیز رفتاری بر زمین نشان کند الکبری بضم الکاف نیز رگر العترة بکسر الیاء الموصده
 من الاعتبار صرت کردن فکر را و امتیاز حق از باطل و سپردن فتن التمه بکسر النون فراخی
 عیش کمافی مجمع البحار المتعمم بکسر النون من الاغنام غنیمت شمردن سریش تبار الخطاب
 من السری بشب سیر کردن و مراد از حرم اول مکه معظمه و از ثانی بیت المقدس است و در
 مکان اسرار و ایه مختلف آمده بعضی حطیم و بعضی صحن کعبه و بعضی سراک ابی طالب و بعضی خان
 ام بانی گفته اند صاحب فتح الباری در جمیع اقوال فرموده که آنسر و صلی الله علیه و سلم در بیت

ام نامی داخل سراسی الی طالب بوده که جبرئیل عوم از سقف فرو آمده آنحضرت را نزل عظیم آورده
 از صحن کعبه بر راق سوار کرده بمسجد اقصی برده از آنجا با آسمان رسانید و در لفظ لیلۃ الاشرار است
 بلکه از مکه بیت المقدس در زمان قلیل از شب رسیده و آئین از قبیل لیلۃ الاشرار است که آنرا
 در اندک زمان طی مقامات و تحصیل مراتب کالات که با نفوذ حد بشری است فرمود و چنانچه داود
 عوم در زمان قلیل توفیر را بان عظم حجم خم میگرد و آصف بن برخیا تحت باقیس در ظرف بعین
 بمسجد سلیمان عوم رسانیده آلودگی ظلمتی که هیچ چیز در آن بنظر ناید و در شرح احمد داجی را بسیار
 تفسیر کرده و بکثرت ترقی الی ان نزلت منکله من قلاب قوسین کم تله که در کتب
 ترجمه شب گذرانیدی در حالتیکه ترقی کردی بمراتب قرب تا اینکه یافتی مقامی قریب تر با نزلت
 دو کمان یا مبداه را فاصله که مابین دو گوشه کمان می باشد که مدرک و مطلوب هیچ احد نیست
 الحاصل آنست که صلی الله علیه و سلم بمراتب علیه و درجات سینه ترقی کرده تا غایتی رسیده
 که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل با نجات رسیده و با نواع مکاشفات لاهوتی و اصناف تجلیات
 جبروتی نایز گردیده که هیچ یکی از مقربان بارگاه الوهیت و خاصگان درگاه ربوبیت از آن
 خطی نذر و بلکه کسی را آن نماند احوال ادراک و جزای طلب اینست از آنکه طلب فرع توفیق است
 و چون معلوم نگذارد این منزلت رفیع مخصوص آنجناب است دیگر راجح باینکه طالب نماید
 و مرا از این قرب غفلت و کرامت است نه قرب مسافت که از خواص حسب است و از باب
 تحقیق گفته اند که ذاتی اشاره بکمال نفس و تدلی بمنزل قلب و قاب قوسین بمقام روح و اوداد
 بمرتبه سر است صلی الله علیه و سلم پس نفس مبارک در مقام خدمت و قلب النور در منزل انس
 و محبت و روح پر فتوح در محل قرب و سر آن سر در در مرتبه مشاهده بود و چون که روح مقدس آنحضرت
 از کمال نورانیت و قوت توجیه در بدن اول نصرفی است لذا بهمین جسم که فی الحقیقه
 روح مجسم است بمرتبه قاب قوسین او ادنی شرف اختصاص یافت و آنکه شرف شرف
 از جان بود و سیر و عویش و نبأ آسان بوده و بهمین چشم سر جمال لازمی را بی جهت گوشت
 کافرنی لیلۃ البدردید و بهمین گوش حق نبیوش کلام رب العزت شنید و از همین حاست
 که موسی عوم بعد مشاهده این تقرب در لیلۃ الاسرار غبطه و آن قدمت کرده گریست

حدیثی که در کتب معتبره است که در این کتاب مذکور است

هفت آسمان را که یک بالاس و دیگر است در حالتیکه گذر کننده بود بر جماعت انبیاء و شکاری
 از نایکه که بودی در میان آنها سر و صاحب نشان تا اینکه گذشتی نهایی برای پیش وستی کننده
 از نزدیک شدن و مقام بالا رفتی را برای هیچ بالا رنده الحاصل آنسر و انبیا بهین طبع
 و جسد و هیئت که در لطافت و لطافت حکم روح دارد قطع مسافت هفت طبق آسمان نموده در حلقه
 مرور کرد بمقام انبیا و از هر یک تحت و ترجمین شدند و بود در حالت سیر و روح در جمیع عظیم از نایکه مقرب
 همچنانکه سر و صاحب نشان تفوق و انقیاد در لشکر خودی باشد آخر و روح تا بنهایی رسید که هیچ
 سبقت کننده از انبیا و نایکه تا آنجا رسیدن ممکن متصور نشد و سیر مرغ روح بچگونگی انبیا رفت
 آنجا که بویال محبت پریده و بالغات الاخر از دیدن الطباق بکسر الطاء و المعطه جمع طبق سر پوشش و مراد
 از سبع الطباق هفت آسمان است که یکی بالای دیگری واقع شده بهم ای مائر اعظم المکسب لفتح المیم
 و کسر الکاف لشکر سواران باشند بیاپاده گذارنی القاموس و اینجا از ان جماعت ملائکه اراده کرده
 العلم الفحیق نیزه که بران پاره از ثوب بندند و آن کنایه است از شهرت کمافی المغرب لم تبق لفتح التا
 المشاة الفوقانیة والذال المعمله سکون العین المعمله من النوع ترک کردن شاد و الفخ الثمین المسمی
 و سکون النمره و فی آخره و اوجنی غایت و نهایت استبق کسب الباء الموحدة من الاشتیان پیشینی
 کردن الدنوب بضم الدال المعمله والنون و تشدید الواو و نزدیک شدن المرقی لفتح المیم و سکون الواو
 المعمله و فتح الفات جای بالا بر آمدن المستم کسب النون من الاستقام بلید شدن حَقَضَ کسب
 کسب و الاضافه اذ **لَوْ جِئْتَ بِالرَّفْعِ مِثْلَ الْمَرْفَعِ لَعَلَّمْتُ كَيْفَ الْقَوْدِ بِوَصْلِ كَيْفَ مَسْتَدْرِكِ عَلَیْهِ**
 و نیز کسب کسب تم ترجمه بپست گردانیدی هر مقام در مرتبه را به نسبت مقام و مرتبه خود نزدیک
 خوانده شدی تبری کردن مثل یگانگی مشهور تا اینکه سعی بمقام قرب که چقدر پوشیدگی دارد از
 چشمهای دیگران و درازیکه چقدر بنیان داشته شده از غیر تو الحاصل گذشتنی هر یک از انبیا
 و نایکه بمقامات ایشان و تری کردی بمقامیکه تو مخصوص است و دیگری بآن اشتراک ندارد و آنانی
 شتوی بشود و یک پوشیده است از نظر مردم و مطلع شوی بر آنیکه دیگران را بان اطلاع و آگاهی نیست
 و نه بر سینه از توانی دهند و نه بر دیده را دیده بانی دهند و نه بر گوهری در قفالتاج شده و نه بر
 مرسل اهل معراج شده و برای سر انجام کار سواب یکی از هزاران شود انتخاب و اللغات مخففت

حلیه است و انبیا و شکاری از نایکه که بودی در میان آنها سر و صاحب نشان تا اینکه گذشتی نهایی برای پیش وستی کننده از نزدیک شدن و مقام بالا رفتی را برای هیچ بالا رنده الحاصل آنسر و انبیا بهین طبع و جسد و هیئت که در لطافت و لطافت حکم روح دارد قطع مسافت هفت طبق آسمان نموده در حلقه مرور کرد بمقام انبیا و از هر یک تحت و ترجمین شدند و بود در حالت سیر و روح در جمیع عظیم از نایکه مقرب همچنانکه سر و صاحب نشان تفوق و انقیاد در لشکر خودی باشد آخر و روح تا بنهایی رسید که هیچ سبقت کننده از انبیا و نایکه تا آنجا رسیدن ممکن متصور نشد و سیر مرغ روح بچگونگی انبیا رفت آنجا که بویال محبت پریده و بالغات الاخر از دیدن الطباق بکسر الطاء و المعطه جمع طبق سر پوشش و مراد از سبع الطباق هفت آسمان است که یکی بالای دیگری واقع شده بهم ای مائر اعظم المکسب لفتح المیم و کسر الکاف لشکر سواران باشند بیاپاده گذارنی القاموس و اینجا از ان جماعت ملائکه اراده کرده العلم الفحیق نیزه که بران پاره از ثوب بندند و آن کنایه است از شهرت کمافی المغرب لم تبق لفتح التا المشاة الفوقانیة والذال المعمله سکون العین المعمله من النوع ترک کردن شاد و الفخ الثمین المسمی و سکون النمره و فی آخره و اوجنی غایت و نهایت استبق کسب الباء الموحدة من الاشتیان پیشینی کردن الدنوب بضم الدال المعمله والنون و تشدید الواو و نزدیک شدن المرقی لفتح المیم و سکون الواو المعمله و فتح الفات جای بالا بر آمدن المستم کسب النون من الاستقام بلید شدن حَقَضَ کسب کسب و الاضافه اذ **لَوْ جِئْتَ بِالرَّفْعِ مِثْلَ الْمَرْفَعِ لَعَلَّمْتُ كَيْفَ الْقَوْدِ بِوَصْلِ كَيْفَ مَسْتَدْرِكِ عَلَیْهِ** و نیز کسب کسب تم ترجمه بپست گردانیدی هر مقام در مرتبه را به نسبت مقام و مرتبه خود نزدیک خوانده شدی تبری کردن مثل یگانگی مشهور تا اینکه سعی بمقام قرب که چقدر پوشیدگی دارد از چشمهای دیگران و درازیکه چقدر بنیان داشته شده از غیر تو الحاصل گذشتنی هر یک از انبیا و نایکه بمقامات ایشان و تری کردی بمقامیکه تو مخصوص است و دیگری بآن اشتراک ندارد و آنانی شتوی بشود و یک پوشیده است از نظر مردم و مطلع شوی بر آنیکه دیگران را بان اطلاع و آگاهی نیست و نه بر سینه از توانی دهند و نه بر دیده را دیده بانی دهند و نه بر گوهری در قفالتاج شده و نه بر مرسل اهل معراج شده و برای سر انجام کار سواب یکی از هزاران شود انتخاب و اللغات مخففت

بناء الخطاب من الغرض فو انما اختص ولست بكون المقام بفتح اليم من لبت المفرد الكائن
 مشهور على قدر الغرض نظر بانتم المستر بكبر التار الشانية المثناة الفوقانية من الاستتار
 اللمعة بفتح التار الشانية المثناة الفوقانية من الاكتمام ههنا دشتمن مخترقت كل فحاشية
 مشنكة وجزئت كل هكلم غير مذحم ترجمه پس جمع كردی هر فعلی را که دیگر
 بان شرکت ندهد و در گذشته از هر مقام بی فراعمت غیر الحاصل گرد آورد و آنرا در صلوات
 علیه وسلم نهی و دولتی را که بدان نازیده شود مخصوص بجناب مقدس است و بی بدیهی
 و فنی از منازل و رب که در آن بیچسبیدن نتواند اللغات حضرت بضم الحاء و سلمه
 و سکون الراء المعجمه و اما الخطاب من الموز جمع کردن و گرد آوردن کما فی التاج الفخر لغیر
 و الحاء المعجم من الفخر ناندین و مردار و فخر فضایل و کما لا ینکد لایق افتخار باشد نسبت بضم الحیم
 و سکون الراء المعجمه و اما الخطاب من الجواز موز کردن و گذشتن المردم بفتح الحاء و المله من
 الاثحام بانبوه جمع آمدن و جل مقدرا و اولیت در نسب و عمر اذرا که اولیت در فقه
 ترجمه و بزرگ است اندازد چیزیکه سپرده شد بتواز مرتبه های بلند و نایاب است در بابت
 آنچه که عطا کرده شد بتواز نعمتهای از جنه الحی حاصل گرامی است مقدار آن مرتبه علیه و در مقام
 سنیه که در لیلۃ الاسراء بجناب از درگاه رب العزت مغفوض شده و بحیطه ادرک هیچ احد
 نه در آید که نعمای متوالیه و الای متوافقه که آنرا در بان مخصوص شده لایه نعمت و روتیه
 که حق جل مجدده بیچسبیدن اسوای وی صلی الله علیه وسلم در دنیا بان مشرف و ممتاز فرمود از اکمل
 کما فی است درای افهام خلق و عقول ایشان و شب معراج اتم و اکمل و اعلی دار مقام
 قرب اوست و راستگی و استعداد این امر آنچه بوی صلی الله علیه وسلم حاصل شد بیک
 میسر نگردد پس استبعاد حصول این نعمت در حق آنرا و محض بجاست و خطا اللغات القدر
 بکسر الیم اندازد و لیت بضم الواو و کسر اللام المشددة و تار الخطاب من التولية کار کسی در
 الربت بضم الراء المعجمه و فتح التار المثناة الفوقانية جمع رتبه عمر من العزة بالکمال بایب شدن
 چیزی او لیت بضم العزة و سکون الواو و کسر اللام من الایلا و بچشدن التعم بکسر التو و فتح
 العین المعجمه جمع نعمت بشیر که معشره اسلام ان لنا من العزیز و کما لا یغیر

و در این مقام از هر مقام بی فراعمت غیر الحاصل گرد آورد و آنرا در صلوات
 علیه وسلم نهی و دولتی را که بدان نازیده شود مخصوص بجناب مقدس است و بی بدیهی
 و فنی از منازل و رب که در آن بیچسبیدن نتواند اللغات حضرت بضم الحاء و سلمه
 و سکون الراء المعجمه و اما الخطاب من الموز جمع کردن و گرد آوردن کما فی التاج الفخر لغیر
 و الحاء المعجم من الفخر ناندین و مردار و فخر فضایل و کما لا ینکد لایق افتخار باشد نسبت بضم الحیم
 و سکون الراء المعجمه و اما الخطاب من الجواز موز کردن و گذشتن المردم بفتح الحاء و المله من
 الاثحام بانبوه جمع آمدن و جل مقدرا و اولیت در نسب و عمر اذرا که اولیت در فقه
 ترجمه و بزرگ است اندازد چیزیکه سپرده شد بتواز مرتبه های بلند و نایاب است در بابت
 آنچه که عطا کرده شد بتواز نعمتهای از جنه الحی حاصل گرامی است مقدار آن مرتبه علیه و در مقام
 سنیه که در لیلۃ الاسراء بجناب از درگاه رب العزت مغفوض شده و بحیطه ادرک هیچ احد
 نه در آید که نعمای متوالیه و الای متوافقه که آنرا در بان مخصوص شده لایه نعمت و روتیه
 که حق جل مجدده بیچسبیدن اسوای وی صلی الله علیه وسلم در دنیا بان مشرف و ممتاز فرمود از اکمل
 کما فی است درای افهام خلق و عقول ایشان و شب معراج اتم و اکمل و اعلی دار مقام
 قرب اوست و راستگی و استعداد این امر آنچه بوی صلی الله علیه وسلم حاصل شد بیک
 میسر نگردد پس استبعاد حصول این نعمت در حق آنرا و محض بجاست و خطا اللغات القدر
 بکسر الیم اندازد و لیت بضم الواو و کسر اللام المشددة و تار الخطاب من التولية کار کسی در
 الربت بضم الراء المعجمه و فتح التار المثناة الفوقانية جمع رتبه عمر من العزة بالکمال بایب شدن
 چیزی او لیت بضم العزة و سکون الواو و کسر اللام من الایلا و بچشدن التعم بکسر التو و فتح
 العین المعجمه جمع نعمت بشیر که معشره اسلام ان لنا من العزیز و کما لا یغیر

و در نیست که چون آنحضرت از کفار قریش فرمود که اگر شما از من یک کلمه قبول کنید باک تمام
 عرب و عجمی شوید آنها گفتند که یک کلمه چیست اگر هزار کلمه باشد قبول نمایم آنکس در گفت که هزار
 واحد نایند و از نیت پرستی باز آید بخود استماع این کلمه تنفر شده مثل من که گوسفند ان را خرید و بزرگ
 قبول نکردند آخر نوبت بچراغ و قتال رسید و ندای آفتاب و المشرقین حمیت و جدیم عالمی را
 در گرفت و همه را منخوف و منکوب ساختند از البوار فرستاد و چنانچه بیت نایم گویا **اللغات** عربی
 بتاء و التانیث من الروم ترسانیدن العدی یکسر العین و فتح الدال المملکتین جمع عدد و شمرن
 الانبیاء ففتح الهمة و سکون النون و فتح الباء الموحدة جمع بناء و معنی چیز نیست که آنرا شان
 عالمی بود البعث یکسر الموحدة بر الیمیة شدن بر ابدایت خلق و مراد از اخلا بعت اخبت
 که از کتب سوادیه بطور رسیده و کاهنین و منجمین حین ولادت النور در بیان خرداوند و حکم
 فاصبح بالآدم آنجناب او امر و لواهی الهی عین بعثت بگوشش هر یک رسائیده النبوة بفتح
 النون و سکون الباء الموحدة و فتح الهمة آواز اجعلت بتاء و التانیث من الاجفال گزینان
 و مضطرب ساختن کما فی شرح الحلی الغفل بغیم الغین المجمع و سکون الفاء و القیاس ضمما جمع
 اغفل بخبری که اشیاء و امور را در یافتن نتواند کما فی شرح الازهری الغنم بفتح الغین المجمع
 و النون اسم جنس گوسفند نباشد یا ماده ماکرال یقاعهم و کلمه معتزل بفتح حاء و کاف و لام
 الحما علی اوضحهم ترجمه همیشه محارب بنمود و دشمنان دین در هر نگاه تا غایتی که آنها
 مشابه شدند بسبب طعن نیز بای مجاهدین بگوشه تکیه بر خنثه قصاب باشد الحاصل خاب
 رسالت مآب و ملازمان رکاب ظفر انتساب وی در هر موکه با کفایتانجدی محارب بنمودند و آنها را
 مقتول و مجروح ساخته بلوح زمین انداختند که آن اثر را بسبب طعن نیز بای خوشخواران از این
 لشکر اسلام مشابهت پیدا کردند بگوششی که بر خنثه قصاب بود و آنرا هیچ جسمی حرکتی نداشت
اللغات یقاعهم بفتح الباء و التانیث و فتح النون و ضم المیم من اللقی کارزار کردن
 کما فی التاج المعترک بفتح الراء المملة جای حرب حکو بفتح الکاف من الجلیة بمعنی
 المشابهة القنا بفتح القاف جمع قنایه نیزه کما فی القاموس ابو ضم بفتح الواو و الضاد المعجمة
 تخنک قصابان بران گشتندی نهند و القنا بفتح القاف و الضاد المعجمة

و در نیست که چون آنحضرت از کفار قریش فرمود که اگر شما از من یک کلمه قبول کنید باک تمام
 عرب و عجمی شوید آنها گفتند که یک کلمه چیست اگر هزار کلمه باشد قبول نمایم آنکس در گفت که هزار
 واحد نایند و از نیت پرستی باز آید بخود استماع این کلمه تنفر شده مثل من که گوسفند ان را خرید و بزرگ
 قبول نکردند آخر نوبت بچراغ و قتال رسید و ندای آفتاب و المشرقین حمیت و جدیم عالمی را
 در گرفت و همه را منخوف و منکوب ساختند از البوار فرستاد و چنانچه بیت نایم گویا **اللغات** عربی
 بتاء و التانیث من الروم ترسانیدن العدی یکسر العین و فتح الدال المملکتین جمع عدد و شمرن
 الانبیاء ففتح الهمة و سکون النون و فتح الباء الموحدة جمع بناء و معنی چیز نیست که آنرا شان
 عالمی بود البعث یکسر الموحدة بر الیمیة شدن بر ابدایت خلق و مراد از اخلا بعت اخبت
 که از کتب سوادیه بطور رسیده و کاهنین و منجمین حین ولادت النور در بیان خرداوند و حکم
 فاصبح بالآدم آنجناب او امر و لواهی الهی عین بعثت بگوشش هر یک رسائیده النبوة بفتح
 النون و سکون الباء الموحدة و فتح الهمة آواز اجعلت بتاء و التانیث من الاجفال گزینان
 و مضطرب ساختن کما فی شرح الحلی الغفل بغیم الغین المجمع و سکون الفاء و القیاس ضمما جمع
 اغفل بخبری که اشیاء و امور را در یافتن نتواند کما فی شرح الازهری الغنم بفتح الغین المجمع
 و النون اسم جنس گوسفند نباشد یا ماده ماکرال یقاعهم و کلمه معتزل بفتح حاء و کاف و لام
 الحما علی اوضحهم ترجمه همیشه محارب بنمود و دشمنان دین در هر نگاه تا غایتی که آنها
 مشابه شدند بسبب طعن نیز بای مجاهدین بگوشه تکیه بر خنثه قصاب باشد الحاصل خاب
 رسالت مآب و ملازمان رکاب ظفر انتساب وی در هر موکه با کفایتانجدی محارب بنمودند و آنها را
 مقتول و مجروح ساخته بلوح زمین انداختند که آن اثر را بسبب طعن نیز بای خوشخواران از این
 لشکر اسلام مشابهت پیدا کردند بگوششی که بر خنثه قصاب بود و آنرا هیچ جسمی حرکتی نداشت
اللغات یقاعهم بفتح الباء و التانیث و فتح النون و ضم المیم من اللقی کارزار کردن
 کما فی التاج المعترک بفتح الراء المملة جای حرب حکو بفتح الکاف من الجلیة بمعنی
 المشابهة القنا بفتح القاف جمع قنایه نیزه کما فی القاموس ابو ضم بفتح الواو و الضاد المعجمة
 تخنک قصابان بران گشتندی نهند و القنا بفتح القاف و الضاد المعجمة

ترجمه دوست داشتند که اگر سخن را پس قریب بود که آرزو کنند آن فرار از یک خود را مثل گو
 پارهای مقتولان باشند که برداشته آنرا از جنگگاه عقابها و گرسنان الحاصل چونکه ناظم حال
 مقتولان در بیت سابق بیان کرده الحال احوال بقية السیف بیان میفرماید که باقی ماندهگان طاق
 مقامت در خود نیافته فرار را دوست میداشتند تا غایبیکه بر حال اعضا مقتولان که در موکه افتادند
 و آنرا عقابان و گرسنان برای طعمه بر می داشتند غیبه کردند که کاشش را هم مانند این اعضا برده در
 اندازند تا از طعن و ضرب مجاهدان اهل اسلام و بهادران خون آشام نجات حاصل گردد و در لفظ
 و دوا الف را اشتعار است باینکه ایشان اگر چه آرزوی فرامیدشتند لکن چونکه در خود طاقت فرار
 نمی یافتند راه فرار هم بسبب غلبه مجاهدین مسدود بود و لهذا میخواستند که خود را هم کسی مثل اعضا
 مقتولان از جنگگاه برداشته بجای اندازد **الملغات** و دوا الفیغ الواد و ضم الدال المعمله
 المشددة من الواد و دوست داشتن و آرزو کردن الف را یکسره الف اگر سخن یعقوبون بفتح الیاء
 الثناة الثمانيه و سکون الفین المعجمة و کسر الیاء الموحدة من الغنطة آرزو کردن حال دیگر را
 بی تمای زوال آن حال آرزوی الاشلاء بفتح النزة و سکون الشین المعجمة جمع شلوپا به از معنوی
 شاکت بالشین المعجمة و تا الفانیث من الشول برداشتن کافى التاج العقبان کسر العین المعمله
 و زوسی بضمها جمع عقاب و آن طایر سیست شکاری سر لیل السیه که پرند گار از جنگ وی ربائی و دوا
 الرخم بفتح الراء المعمله و الفاء المعجمة جمع رخمه معنی گرس و شراح محلی گفته که عقاب و رخمه از اقسام طوایر
 که بر میت واقع میشوند و گوشت آنها میخورند و بقیه بر این بچکان خود بر میدارند **عَنْصَرُ اللَّيْلِ** و کاف
 یلذون **عَنْصَرُ اللَّيْلِ** کاف **عَنْصَرُ اللَّيْلِ** کاف **عَنْصَرُ اللَّيْلِ** کاف **عَنْصَرُ اللَّيْلِ** کاف **عَنْصَرُ اللَّيْلِ** کاف
 شمار آن مادامیکه خود آن شبهای شهو حرام الحاصل بسبب کمال اضطراب و سرگی که بکفا
 بدشتعار از ضرب و طعن مجاهدین بخوار حاصل شده شب را از روز و روز را از شب نمی شناسند
 بلکه از شمار شب ها که زمان طمانیت و راحت است و وقت قتال نسبت غافل و معطل میشدند و
 در شهو رکیه در آن قتال حرام بوده و میداشتند که درین ماهها اهل اسلام مبادرت بقتل خود میکردند
 فی الجملة بحال خود می آمدند و شعور شعاریالی در ایشان پیدا می شد **الملغات** الیالی جمع لیل
 بزباده انباء الاخرة خلافا للقیاس بمعنی شب و در هر تعالرات عرب لفظ الیالی بمعنی مطلق الیالی

عالمی که در شبها از کس نهانست و در روزها از کس نهانست

تخت آوردند که درخت کفر را ازین گندیده بر زمین انداختند و هیچ ریشه از آن نگذاشتند تا باز
 سر بالا نشد. **الملفات** بجهت نصیر الجیمین اگر کشیدن انیس تفتح الحاء المعجمه و کسر المعجم
 لشکری که مقدمه و قلب و سینه و سینه و ساقه دارد و کمانی الصلح الساجد تفتح السین المعجمه
 و کسر الداء الموصه من السباحه شناساوری کردن و رفتن اسب تیز و الابلال جمع لبلل مرد و لیر
 المله المله من الاطعام هر یک که طباخچه زدن المنتدب بکسر اللال المعجمه من الالتهاب
 حاجت و عیبت کردن الحسب بکسر السین المعجمه من الاحساب امید و اب از حق سبحا و شتن اسطو
 تفتح الداء المشابهة التماثیه و سکون السین ضم الداء المصلین من المسطوہ سخت گرفتن و حمله کردن
 المستاصل بکسر الصاد المعجمه و المصنوع کسر اللام الاول من الاستیصال و الثاني من الاصطلام
 معنی این که کسان شیعه عذرت مکه الاسلام هیثم: قد یکن عنکم موصوله الرحم
 حکایت که اهل مکه از شیعه عذرت مکه الاسلام هیثم: قد یکن عنکم موصوله الرحم
 بر سر کافران تا نایب که گردید بر شریعت اسلام بسبب کشش و کوشش مجاهدان بجهت نایب خود پیوسته
 شده بقرابت و گردیدند بر فکلی یافته شده همیشه از جهاد و لاوران دین به بهترین پدری و بهترین
 شوروی پس هرگز نیمه میوه نگردید الحاصل دین اسلام در اوایل حال حالت غربت و بکسی داشت
 و بخیر بعد وی چند اهل دی با وی نبود بعد از آن بنایند از و متعل آن سید الابرار با وجود فقر اختیار
 و ملت احوان و انصار را بخوان علم بهمت و الانهت خود را بر او فرخته که در مدت فقیل با کمسار نشان
 اکاسره و اسر صنادید کفر و تدلیل جبار بره پرداخته و هم بنیان عدالت و محو آثار بطالت با کلیه
 اکثری را در لفظ اعانت سر اسر هدایت کشیده برای این دین متین و شریع مبین حکم به خلون
 فی دین المتدافون کسان بسیار و خویشا و ندان بی شمار پیدا آورد و تا اینکه غالب شد بر سایر
 ادیان و مدرس و منطس شدند تا اگر کفر و طغیان پس ما دیکه این عالم مخیم سر اوقات جاه و طلال
 آن سید الاظم بود مقتضای فاستقم کما عرت برای ملت اسلام از هر طرف همه امت کفیل نظام
 که آنها برکت تعلیم و حقوق آنرا اتمام و کمال ادا می نمودند و بعد نزول رایات آن سرور کائنات
 مبارک البقا خلفای کرم و صحابه و الامام که متمدنی با نور و تقضی با ثار وی بودند متکفل اصلاح کار
 ملت و اکمال حال و مال آن شده با دای حقوق پرداختند و حکمی از احکام شرع نامری نگذاشتند

حاکم که در این عالم از غایت آن سرور کائنات
 حاکم که در این عالم از غایت آن سرور کائنات
 حاکم که در این عالم از غایت آن سرور کائنات

ظفر یافت و چون خاطر از مهم ایشان فارغ شد غالب است که متوجه بحال ما گردد و پس صلوات
 اینست که پیش از آنکه او بطرف ما آید با شکسته بطرف وی رویم و بعد از قرار جنگ هوازن
 زمام اختیار خود بدست مالک بن عوف نقری و ثقیف بدست کنان بن عبد یلیل ثقفی داده و بر
 قبایل را که با ایشان قرب جوار داشتند با خود یار ساخته بعزم جنگ با چهار هزار مرد مقابل بیرون
 آمدند و همه با اهل و عیال و دواب و اموال را با خود گرفته تا سپاه دل بر حرب ننهند و بر حفظ اطفال
 و بیم مقارقت ایشان در امر جنگ اهتمام یلین بکار بریند و راه فرار را ایشان بسته گردانند و چون
 قصد ناسد ایشان بسبع مبارک آنسر در رسید یکی را بجانب ایشان فرستاد تا خبر تحقیق آرد و
 حسب الحکم بمسکر مخالفان رفته باز آمده از کثرت رجال و بسیاری اسلحه و دراز می اموال معروض
 بارگاه هابیون گردانید آنسر و فرمود که انشاء الله تعالی این نعمه نصیب مسلمانان گردد و شکر ظفر
 بیکر را فرمان داد که بتبیه اسباب قتال اشتغال نمایند درین اثنا مردی از غنمای گفت که ما مرد
 مغلوب کافران نشویم آنحضرت را این سخن وی شاق و مکرره آمد و آنرا هم که در ابتدا انبوج اسلام
 رسید از مهرین سخن بود که کثرت دشوکت نازیده تا بداند که فتح و نصرت بکثرت مد نیست بلکه
 بعد از آنی است و آیه که میمعه نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوحشین اذ انجبتکم لشکم فالتقم فالتقم
 شیا مشعر باین معنی است انقصه چون لشکر اسلام مرتب و کمل شده آنجناب عتاب بن اسید را
 عامل مکه ساخته بادوازده هزار کبابدین کرده هزاران اهل مدینه و دوزخ را طاقا و حلقه و یک بود تا پنج
 ششم شوال روز شنبه سال هشتم از هجرت برآمد و سر کرده هوازن سه کس را پیاسوی لشکر اسلام
 فرستاده ایشان رفته حال دریافت ترسان و لرزان پیش وی رسیده حین الاستفسار گفته
 که در لشکر محمدی مردان سفید پوش بر اسپان ابلق سوار دیدیم که هرگز گاهی ندیده بودیم اکنون
 مصلحت همین است که برگردی و قصد انطوت کنی که زنها ظرف خواهی یافت او سخن ایشان اعتماد
 نموده دیگر از فرستاد آنها نیز آمده همان حالت بیان نموده بمنبع پیش آمدند آن خون گرفته با وجود
 آن از غریمت خود بگشت پیش از وصول اهل اسلام بواد حنین در آمده لشکر خود را در کلبه
 نشاند و وصیت کرد که چون فوج اسلام غافل درین میدان در آید شما یکبارگی حمله آورده تیر باران کنید
 پس چونکه آنسر و وقت سحر قریب آن وادی بدیم شهر مذکور رسید الویه و رایات بسر داران قسری

از قبایل عرب داده متوجه وادی ساخت چون گذرگاه بانگ بود و سپاه اسلام فوج فوج از طرف
 بودای در آمدند مخالفان امتنا فرصت نموده یکبار رنجیدند و بر مقدمه لشکر که خالد بن ولید
 با بنو سلیم بود آنقدر هجوم آورده تیر باران نمودند که خالد تاب مقاومت نیاورده با جماعت
 خود رو بفرار نهاد و نو محمد ان اسلام کفریب می بودند در فرار موافقت کردند و بعضی صحابه
 نیز در خود طاقت ثبات نیافته متفرق و متزلزل شدند و تفرقه در لشکر اسلام بحسب اقتضای
 که بجز معدودی چند با آن جناب نماندند آنحضرت که لقه و تکلل بر خدا داشت و نظیر سحاب
 ظاهر نبود و با وجود آن پریشانی لشکر اشترای بجانب اعدا میراند و میخواست که خود را بر ایشان
 ابو سفیان ابن حارث بن عبد المطلب که عنان اشتر بدستش بود باز میداشت و آنسر در میگفت که با آن
 و انصار رسول الله من پیغمبر خدایم و بالیقین میدانم که وعده حق مرا نصرت است برگردیدیم پس از فرود
 رو باز پس نمیکرد و جماعتی از کفار قریش و کسانی که نو مسلمان بودند و هنوز سینه شان از ولوت حقد
 و حسد پاک نشده بود خبیث باطن ظاهر میکردند یکی میگفت که اصحاب محمد انجنان میگردند که تا کنار
 دریا توقف نکنند و دیگری میگفت که امر در سحر باطل گردد و انقصه چون همه منتشر و پریشان شدند
 آنحضرت با خواص اصحاب ثبات قدم و رزیده بغیاض فرمود که بخوان یا ران را و یکو یا معشر
 یا اصحاب السوره حاضر شوید عباس می که جوهر الصوت بود و فرموده اند و علی بن ابی طالب را نام بنام خواند
 همه لبیک گویان بطرف او از عباس شش شتافتند و یکبارگی حمله آورده شش هزاران کشته شدند و انجنان
 کافران رنجیدند که گویا ستار با آسمان افتادند و آنحضرت کشتی از خاک برگرفته شاهت الوجوه
 گویان بجانب اعدا انداخت پس آنها با قبیح ترین و جبی روانه گردیدند و نه میت فاشش خورد
 گر نختند و درین غزوه چهار کس از اهل اسلام بدجه شهادت رسیدند و هفتاد نفر از مشرکان
 بدر البوار شتافتند و بسیاری از آنها سر در لقمه اسلام آوردند و طایفه با مالک رئیس سواران و تبحر
 طائف آوردند و جمعی بطرف بطن نخله گر نختند و گروهی بحسب صیانت اموالیکه در اوطاس داشتند
 و مسلمانان بدینال ایشان افتاده اکثری را قتل و بگارت اموال و درازی بر پا داشتند و بخان
 آن نواحی را نهند و مکسور ساختند و متعصنان طایفه نیز بعد از محاصره و محاصره بسیار از تهنس عاجز
 آمده آخر و بدرگاه عالم پناه آوردند و در آن روز از مال و غنایم شش هزار برده و نسبت چهار هزار

شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند بغنیمت آمدند و از ظهور این فتح عظیمی ابرار
 لایبی بسیاری از ارباب اتفاق و شقاق کلیه ایمان تمعلی شدند و در دایره متابعان نبوی و آورده
 سر بر خط مطاوعت نهادند بکبر نفع الباء الموحده و سکون الدال الملهام فیه البیت منسوب بسبب
 بدرین مخلصین نصرین گمانه که از مدینه طیبیه بهشت و بهشت مرحله است که مکه مفضله بایام چاه است
 که از ابرین عار شرف کرده یا بجبت استداره و صفای آتین مسیحی این شهر فائده قصه این غزوه
 که از اعظم غزوات السعده است بر سبیل اجمال انیست که چون حق جل مجدده خواست که اعلام اسلام
 و اندام بنیاد کفر و ظلام فرماید چینی از شرکان که با مال بسیار متوجه دیر شام گشتند و قافله سالار
 اهل خلافت و طغیان ابوسفیان بوده و چون انچه بسیم مبارک نبوی رسید با جمعی از مهاجرین بقصد
 آن قافله بدو العشره آمد اتفاقا کاروان از اینجا گذشته بود و گدازه آمد اجتمع مدینه طیبیه فرموده اللهم بن
 عبد الله و سعد بن زید رضایه تحقیق خبر معاودت آن از حدود شام فرستاد تا بار دیگر بقصد آن
 کاروان توجه کرده آید و قبل از وصول خبر تبایخ دوازدهم رمضان سال دوم از هجرت در مدینه
 ابولبابه انصاری را خلیفه ساخته با سیصد و پنجاه نفر که مهتا دو چهار از مهاجرین و دوهصد و سی و یک
 کس از انصار بودند برآمد و سکن انصارین و پنج نفر از انصار که بنا بر غذا ای آنها را گذاشته سهم
 غنیمت بدر عطا فرمود نیز از اعدا اهل بدر اند و بسیاری از صحابه تبصیر انیکه عرض ازین غریمت
 محروم و اخذ غنیمت است نه محاربه با اعدا ازین سفر تخرلف نموده در مدینه توقف فرمودند و اندک ایام
 بر چویش سلامت پیچ کی از مختلفان معرکه بدر رسید و در از و زیبا مسلمانان سواست سب
 و هفتاد و شش و شش از ره بهشت شمشیر نبود و آنکه علی الله علیه و سلم بعد از آن از مدینه دو کس را
 از صحابه تفحص احوال کاروان روانه ساخت ایشان بجانب بدر توجیه نموده خبر معاودت کاروان
 شش به فی الفور رسیده انحضار و الا رسانیدند و چون ابوسفیان قریب بدر رسیده خبر تفحص
 شد تیرم عظیم بر خاطرش استیلا یافته از راه راست انحراف نموده بدر را بر بسیار گذشته از راه
 ساحل تعمیل تمام رفتن گرفت و از آشنای راه منضم بن عمر و غفاری را روانه ساخت تا با اهل مکه
 از قبه آنحضرت اعلام نماید و بگوید که مبر نوعیکه توانست خود را بقافله رسانند و اموال خویش را
 صیانت کنند او بسرعت تمام مکه رسید خبر کرد ابو جیل الحین با سماع انچه گفته که محرم و محرم

روی این کاروان را مثل کاروان عمر و حفصه تصور کرده اند و الله آنچنان نیست و پیش
از وصول فمضم که عاتکه بنت عبد المطلب خوابی دید که شتر مسوار خود در موضع بطح سواره
آواز بلند میگویی که ای جماعت قریش بشتابید و قتل خود را بیدار کنید چون انخیز بالوجهل
بجایش گفت که ای ابوالفضل این بزرگان در میان شما از کی پیوسته شده شما را رضی نبوت مرد
نیستند که زنان شما نیز دعوی نبوت میکنند سه روز دیگر صبر میکنم اگر اثری بر خواب و بیداری
در تمام قبایل عرب خبری نویسم که بنی هاشم دروغ گوترین مردم اند و از فمضم نیز روی است
که گفت وقت جدا شدن از قافله و توجیه یکدیگر در خواب دیدم که بر شتر سوام و وادی بخوان
مالا مال میرود چون بیدار شدم دانستم که قریش در مصیبتی عظیم گرفتار خواهند شد و بنی هاشم
باستماع این خواب بغایت مسرور شدند که مصدق خواب عاتکه بود القصه اهل کلبک سازی
جنگ مشغول شدند و از روستای قریش که بعضی بر آمدن راضی نبودند ابوجهل که مال سزایش را بغیر
ایشان را راضی ساخت و ابوالعباس که بجای خود عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد پس از آنکه
از مردان جنگی بصد کرد و فرود در یک پستانداری و آلات غنای و طلاهای از که بیدار آمدند در میان
آنها ابوسفیان کاروان را از تمام خطر ناک گذرانید کسی را نزد قریش فرستاد که شما بجهت فحاشی
کاروان خود خروج کرده بودید الحال که کاروان خلاص شد باز گردید و متعرض محمد نشوید دیگران
تبر مانع شدند اما همی ابوجهل و غیره چون گرفته بر تخت مصر شده گفت که سجداسوگندم بر گز باز گردم
و بیدار رفته سه روز آنجا مانده شته ان را گشته جنبش کنیم و شراب خوریم و سر و دست بوییم تا آوازه
خطبت و شوکت ما باطراف قبایل عرب منتشر گردد و بعد از این همیشه از ما ترسند و بار دیگر چون
قصد میکنند پس جبریل عم آمده خبر خروج قریش بانسردر رسانید آنجناب روی مشاورت
باصحاب آورد ایشان عرض کردند که کاروان رفت و قریش که متوجه بدین طریقت شده اند
برای قتال ایشان آماده نشدیم و بی ساز و سامان برآیم حالا مصلحت همین است که باز گردیم
آنحضرت و غضب امیر مولا ابوبکر صدیق و عمار و دیگران طرقت مهاجرین بر خاسته کلامی کردند که آنجناب را
خوش آمد بعد از آن سعد بن عباد بر خاسته گفت که یا رسول الله قسم بخدا ما از جان و مال حاضریم
و تابع و فرمان بردار تو هستیم اگر سیر کنی تا مدتی تخلف نکنند از تو مردی از جماعت انصاف و معتد

بن عمر عرض کرد که ما با تو هستیم، چاکه روی دهنی گویم چنانکه بنی اسرائیل باموسی عزم گفتند
 از سب امت و ریک فقط ما اناسهنا قاعدون بلکه میگویم نحن المتقون و قسم بخدا انکله ترا صدق
 و راستی فرستاده ما هرگز از تو جدا نشویم تا که جان در تن ماست و سعد بن معاذ که از اکابر انصار
 بوده گفت یا رسول الله ما ایمان بدو آوریم و قصد این تو کردیم بیا ما را هر چاکه خواهی اگر مردی
 ما را بیا یا با تو رفت می در آیم و بدیخی آید ما را التقا و دشمن ما از صابران و صداد قائم پس آنسر در
 متبسم شده بهر یکی دعای خیر کرد و فرمود سیر کنید بر یکت خدا و لبشارت باد که فتح و نصرت شماراست
 و بخدا سوگند که می بینم جای ملامت و قتل قریش و انس بن مالک رضه گوید که در بدر هر چاکه
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم انگشت نهاد که مقتل فلان و این جای کشته شدن فلان است
 آنها را سها نکاشته یافتیم القعه البوسفیان کاروان را بکمر رسانیده فی الفور از اینجا بازگشته خود را
 بسپاه قریش رسانید پس آنسر و با لشکر اسلام بکثاره وادی بدر که جانب مدینه طیب بود نزول
 اجلال فرمود و فوج کفار بکنار دیگر سمت مکه فرود آمدند و آب را گرد آورده و برای مسلمانان انگشت
 و مای نزول لشکر اسلام را بگستانی بود که پاسبای مردمان و سمسای ستوران تا بزنو فرود رفت
 و از تشنگی بجان آمدند پس شیطان در دمای شان سوسه انداخت که شما گمان میبردید که غنیمت
 خدا با ماست و ما دوستان خدا ایم اینک قریش بر آب غالب آمده انتظار دارند که چون تشنگی
 بر شما غلبه کند و قوتی در شما نماند حکم کنند در شما بهر نوعیکه خواهند درین اثنای سبانه بارانی فرستاد
 که سائل شد بآن وادی پس سیراب شدند و طهارت کردند و شتران را آب دادند و مشکها
 پر ساختند و ریگستان سخت و محکم شد و زمین منازل کفار که سخت بود گل و لاگردید چنانچه
 حق جل شان بان خبر میدهد و نیز نزل علیکم من السماء لیطهرکم به و نیز بپ عیلم رجز الشیطان
 و سعد بن معاذ را برای رسول خدا بعد حصول اجازت عیشی از جواب درگ خوار است کرده
 جمعی از انصار را بیرون عیش برای محافظت و حراست آنسر و دشمنین بناخته عرض کرد که یا
 رسول الله تو در عیش باشی و راحله تو آنجا میسازند و ما بجنب مشغول شویم و جان شدی کنیم
 اگر حق بجهان نصرت داد و فبا والا تو سوار شده بیا ران ما که در مدینه اند ملحق شوی که ایشان در دست
 تو از ما کم نیستند اگر میدانستند که قضیه بجنب خواهد آنجا میسر کرد از تو جدا نمی شدند پس چونکه

لشکر اسلام آماده جنگ شد آنسر در صلی الله علیه و سلم تسبیح صغوف پرداخته نوای مباحین
 بمصعب بن عمر و رای خزرج بجایاب بن المنذر و علم اوس بسعد بن معاذ داده فرمود که تا من نگویم
 بر احد احدی حمله نکنید و اگر لشما مقارن شوند تیر باران نمانید لکن بعرفه نماند ازید تا تیر کشی مای خالی شوند
 پس اول از لشکر کفار عقبه بن ربیعہ و شعیبه بن ربیعہ و ولید بن عقبه برآمده بمبارد طلبیدند از
 لشکر اسلام عوف و معاذ لپیان حارث و عبد الله بن رواحه از جماعت انصار برآمدند کفار
 گفتند که ما را با شما کاری نیست ما اینای اعمام خود را میخواهیم اینجا بجایاب بعبدیه بن حارث
 و حمزه و علی فرمود که با ایشان مبارزت نمانید پس هر سه برآمده چون شعیب غان بمیدان
 درآمدند و عقبه بعبدیه و حمزه بشعیب و علی بولید مقابل شدند و حمزه و علی مبارزان خود را
 بیک حمله گشتند و ضرب قوی عقبه برزانونی عبیده رسیده علی و حمزه اعانتش کرده مبارز او را
 بجنگم فرستادند و او را که زخم کاری رسیده بود حین مراجعت از نذر در وادی صفرا الحق لشهدا
 گردیده همانجا مدفون گردید پس چونکه رسول اکرم کثرت تها و قلت اصحاب خود میدید
 حرب مشاهده فرمود در عیش درآمده دست بدعا برداشت و گفت پروردگار اینک قوم تو را
 با کمال خیر و تکبر و عنوت و نخوت رسیدند و میخواهند که با تو جنگ کنند و رسول ترا تکذیب نمایند
 اگر بپاک کنی این عصای سلیمان را عبادت کرده نشود ترا در روی زمین راست گردان و عده
 نصرت را که بمن کرده و چندان در دعا مبالغه فرمود که در ااز دوش مبارکش افتاد البکر را ع
 اطر را برداشته بر دوش آنسر در نهاده گفت یا رسول الله بس است آنچه از پروردگار خود طلب
 کردی و قریب است که وعده خود را با تو راست گرداند و بعد الحاج و مبالغه در دعا بدرگاه
 کبریا بخواب رفته چون بیدار شد از البکر فرمود بشارت باد ترا که جبرئیل با بنی نضر از ملائکه نذر
 بر اسپان ابلق سوار زمین آمده در مقدمه لشکر اسلام صف کشید و اسرافیل با بنی ران
 سوار یک از مندرعان عساکر ملکی رسیده در مینه و میکائیل با بنی ران نفر از شهنسواران
 محافل نلکی نزول کرده بمیره جا گرفتند چنانچه آیه کریمه ان لن یکفیکم ان یکم رکیم تبارک و تعالی
 الاملاک منزلین از ان خبر میدهند و در مواهب میگفته که ملائکه در غیر غزوه بدر قتال نکرده و در چنین احد
 نزول ملائکه فقط برای اعانت و امداد و تبلیث قلوب اهل اسلام بوده و امام نووی قائل تفسیر

نیست و حدیث مسلم را که مروی است انس بن ابی وقاص رضی الله عنه در ستمشاد و آمد که گفت در واحد
 دیدم جبرئیل و میکائیل را در عین بسیار آنسر و با طاهمای سفید که قتال میکردند با کفره اشده قتال میکرد
 چون فریقین با یکدیگر حمله آوردند و نمره قتال اشتعال یافت آنجناب از عرش فرساریده
 آید و کوه سبزم الجمع و یولون الدبر بر زبان مبارک رانده شتی از خاک برگرفته شاسته او جگر و با
 بجانب فوج اعدا الذاخت پس نزال افتاد در لشکر کفره و خوف وراس بر ایشان غالب شد
 بمشاهده اینحال ابو جحل ریشتر سوار شده در میان رسیده گفت که از قتل عقبه و شیب و رسیدن
 بخاطر آنکه ایشان از عقل معذور بودند و در جنگ تعجیل کردند بخدا سوگند از اینجا باز نگریم اصحاب
 محمد را در میان نکشم باید که هیچ یکی مباشر قتل یاران او نشود بلکه زنده بگیرند تا مردمان متنبه شوند
 و باز ترک دین ابا و نمایند پس در یخمال معوده و معاذ پسیران عفره و قریب بی سیده مانند چراغ اجاز خود
 بر حسیه معاذ از ضرب شمشیر ساق دی جدا کرد و معوذتی دیگر رسانیده او را بر خاک ندانست انداخت
 و عکرمه پیشش بر معاذ ضربتی رسانید که دستش بر پهلوی او افتاد و معوذتی بر سر او نهادند
 پس رفتی از آن ابو جحل مانده بود که عبد الله بن مسعود آمده بر سینه چکبک اش نشسته و گوش گرفته
 گفت یا عبد الله توئی ابو جحل او گفت زیاده برین نیست که مروی را تو هم او شنیدی و شتاب
 بر جای بیند بآدمی که بر سینه سرداری نشسته و سرش بریده بر میان کشیده و بجهت گذارند
 آنجناب فرمود الحمد لله الذی نصر عبده و اعز دینه و اگر چه این ملعون از فرعون این است گفته اند
 اما بر سرست از فرعون که در صحن غرق دانست که بد کردم و انصاف داد و این بد بخت نام اخیره
 بکبر و زبده و بعد وی عاصم بن عوف سهمی از صفت اعدا بر آمده با کمال طسراق مبارز طلبید ابو جحانه
 انصاری بروی حمله آورده بیک ضرب تیغ آبدار او را بد و زخ و زشتا و چون برای تصرف سالن
 وی فرود آمد معبد بن وهب پیش آمده ضربتی بر زانوی وی رسانید او بر خاسته بر معبد چپ
 ضرب نموده یکی از آنها کارگر گشته و اگر خنجر خود را در میان انگشت او و دانه بالای او افتاده بهمانجا
 کار او با تمام رسانید و نوفل بن خولید که از اشده کفره بود در دست یک انصاری اسیر شد
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که بدو عای آنسر و در حق وی شینده بود در پیش سیده مقتول
 ساخت آنحضرت خبر قتل وی شنیده فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی و در از نوز و تیر کرد

بست و چهار کاره ابدار البوار فرستاد و امیه بن خلف و پسرش را عبد الرحمن بن عوف اسیر کرد
 چون بلامل از دست وی بسیار اذیت کشیده بود فریاد برآورد که یا انصار الله و انصار رسول الله
 اینست امیه رئیس مشرکان با تملع انجیر یکے از انصار آقا پشش کرده او را با پشش قتل رسانید
 و امیر المؤمنین عمر بن خطاب را با حال خود عاصم بن یزید مبارزت کرده از پایش در آورد و مروی است از
 ابن اسلم که گفت در آن روز شمشیر من شکست رسول خدا صلی الله علیه و سلم چوبی بدرست من داد
 آن چوب سیف قاطع گردید پس جنگ کرم با وی و تا حال نزد من موجود است و همچنین عکاشه را
 نیز چوبی عنایت فرمود که در دستش شمشیر شد و آنحضرت با صحاب وقت تلافی صفین و صیت فرمود
 که جمعی از بنی هاشم را میدانم که با کراه از مکه برآمده اند که سیکه را ایشان خصوصاً عباس دست یابد
 ایشان را نکشد و دستگیر نماید و همچنین از قتل ابوالنختری که با نجباب و یاران او هرگز کمر و سب
 نرسانیده بود و مشرکان را از اذیت رسانی باز میداشت منع فرمود پس گفت بن عمر انصاری
 عباس را اسیر نمود چون آنسور از وی پرسید که تو با وجود ضعف چیه بنسبت عباس ادرا چگو
 اسیر کردی او گفت که مروی مهیب اعانت من کرد که او را گاهی ندیده بودم آنحضرت فرمود آن
 فرشته بود که ترا اعانت کرد و آنروز ملائک بسیار کسان را اسیر مقتول ساختند و همه کسان را ز کفره
 و مسلمین ایشان را میدیدند و چون که ابوالنختری دست برای بندداد البوداد و ازانی از تیری او را
 هلاک ساخت و اهل اسلام که امیر از این سنما مستحکم بستند عباس از الم بستگی می نالید آنجناب را
 از ناله اش خواب آمد یکی از اصحاب این را دریافتند او را بستند که عباس نجواب رفت آنحضرت
 فرمود چه شد عباس را ناله اش نمی شنوم آن صحابی عرض کرد که بندوی سبک گردانیدم پس فرمود
 که بند تمام اسیران را سبک سازید الله فوج کفار یقین ترین و جهیکه فوق آن متصور نیست آنرا
 یافت و هفتاد کس از اعیان قریش کشته شدند و هفتاد نفر که نیمه آن عباس و عقیل بن ابیطالب
 و نوفل بن مارث بن عبد المطلب بودند در بند و اسیر درآمدند و ابوسفیان زخمها خورده با اکثری از
 اهل کفر و طغیان از میه ان گر خیمه خود را بیکه رسانید و حین آنرا می گفت که من هرگز خوفناک تر
 مقامی از اینجا نمیدهم و چهارده مرد از اهل اسلام شش از مهاجرین و هشت از انصار بدر
 شهادت رسیدند و بعد از تقاضای جنگ چون حکم و الاشراف لغا یافت که جیفه اجساد اهل کفر

و فساد را در چاه از چاههای بدر اندازند لا شبهای نیست و چهار نفر از صنادید قریش را چای
 انداختند و وقت کشیدن لاش عتبه در میان حس و خاشاک چون نظر ابو خدیفه پسرش
 بر آن افتاد تغییر تمام درش به اشش پدید آمد آنسر و روی او دیده فرمود که ای ابو خدیفه از نو
 دمنده بخاطر تو راه یافته او گفت بخدا سوگند هیچ شکلی در حقیقت اسلام ندارم اما پدرم متعلق با خلافت
 من بود و مترصد بودم که برکت آن بدولت اسلام شرف گردد اکنون خلافت آن دیده پشیمان
 خاطر من آنحضرت در حق وی دعای خیر کرد و بعد سه روز که آنجناب بالشکر ظفر پیکر از بند کوچ نمود بر سر
 آن چاه که ابدان مکرر بان در آن انداخته بودند آمده استاده فرمود یا اباجیل و یا عتبه و یا شیبیه یافتند
 آنچه که پدر در دگارشما پنهان کرده و من یافته ام آنچه که من و عده فرمود شما بد قومی اند که تکیه بکود
 رسول خود را و دیگران تصدیق نموده و بیرون گردید و از وطن دیگران پناه دادند پس عمر
 عرض کرد که یا رسول الله با اتسادی ارفاح خطاب میکنی آنحضرت فرمود بخدا نیک نفس من دید
 قدرت و استیتید شما شتو از ایشان بعد از آن اسیران را حاضر کردند آنسر و از ابو بکر
 پرسید که ایشان فدیة باید گرفت یا ایشان را باید کشت او گفت یا رسول الله کشتن ایشان را
 شاید توفیق اسلام یابند و بگه فدیة تا بان تقویت حاصل شود پس عمر خطاب کرده فرمود که را
 تو درین باب چیست او گفت که بکشتن ایشان را که ای کفرانده حق سبحانه اگر فتن مال ترا
 بی نیاز ساخته پس آنحضرت بقول ابو بکر گریل کرده فرمود که مثل ابی بکر در صحابه مثل ابراهیم
 است در انبیاء که گفت من معنی فومنی و من عصائی فانک عفور صیو و مثل عمر مثل نوح صوم است
 که گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین و یا اریس میل بعد اگر فتن خلافت مرضی الی فناد
 مدحی آمد که اصحاب خود را در قتل و فدای خود گردان اما فدیة بشر طیکه از ایشان سال آینده هفتاد و
 بعد اسیران بدگشت شوند و صحابه بیاس قزایت اسیران حرص و اسلام ایشان که شاید مسلمان شوند
 و بجهت رغبت و ذلیل درجه شهادت خود را فدا اختیار کردند و بعد آنکه رای ایشان بر فدیة قرار گرفت
 جمعی را که مغلس بودند و هیچ نفی از ملت ان نبود از فرمود بشر طیکه باین اهل اسلام که نمیندند و جمعی که
 صنعت کتابت میدادند متفرک شدند که هر یکی از ایشان دو کدوک را از انصاف کتابت آموزد و
 و آنها که چیزی داشتند از بر یکی بقدر مقدور می زدند و عاصم بن ثابت مخوفی و عقیب بن ابی

شتی را که شکینه شتر بر دوش مبارک آنسور در عین نماز انداخته بود حکم تقبیل فرمود و چون عباس
 گفت که چیزی ندارم که در خدا هم آنجناب گفت که وقت بر آمدن از که چندی اوقتی ملا که با هم
 سپردی چه شد عباس عرض کرد که بخیر خدا بران به یکس از اطلاعی نیست من گواهی میدهم که
 رسول خدائی و کلمه شهادت بر زبان راند و حضرت انعامت بسوی که یافت بعد از آن از بدو بیرون
 آمدند برای رسانیدن بشارت فتح روانه فرموده خود در وادی اریق قسمت غنائم نمود و شمشیر و زین
 که بر پشتش فقرات مثل فقرهای پشت انسان بود برای خود اختیار کرد و در غنای خود آنرا
 بعلی مرتضی رهنم بخشید و تفصیل اصحاب بدر بسیارند بنحله آن انجمن است هست که فرمود آن
 قد اطلع علی اهل بدر فقال اعلموا انتم فقد غفرتکم و جبریل عم و حضور آنسور عرض کرد که
 که یا رسول الله اصحاب بدر چه مرتبه دارند آنجناب فرمود که فاضلترین این است اندک
 گفت که مانیز جماعه ملائکه را که در بدر نازل شده انجمن ملائک افضل میدانم احدی نصیبین که در
 مشهور متقابل مدینه طیبه در جانب شمال بر سافت دو میل از آن و شتفاقتش از آنجا است
 بجهت نفوذ و انقطاع آن از خیال دیگر و در فضل وی وارد است احد جلیل عینا و نخبه و از نجیسا
 معام و میشود که محبت و سعادت و بغض و شقاوت در جمادات نیز پیدا است و محبت کنایه است
 از مستر تیکه آنسور در در حالت قدم از سفر می باشد این جبل که اعظم و ارفع آثار و علامات این
 بلبله طیبه است دست میداد و آن بلسان حال از قرب مدینه و اهل آنجا بشارت اثر می رسد مانند قاضیه
 و قصه غزوه احد بالا جمال این است که چون مشرکان قریش از بدر بکه مراجعت کردند صفوان بن
 امیه و کمره بن ابی جحل و غیر ایشان که اهل قرابت آنها در آن غزوه کشته شده بودند بآبالی سفیان
 گفتند از مردم بگو که باموال خود را امانت ما کنند تا جمیع چیزش نموده از مجرم انتقام مقولان خود نمانیم
 و مجموع اموال کاروان با بوی که ایوسفیان آنرا در دار اندوده نماده بود صد هزار اشغال طلا بود
 از آن را اس المال اصحابان اموال داده بچرا که مسامی آن بوده در تجویر جیش مرگ کردند
 بعد از آن جماعتی را از عربستان با نادن عرب که عود بن الناص کی از آنها بود بقبایل عرب روانه کرد
 تا ایشان را بنصرت و امانت خوانند پس لشکر روان جمع آوردند و جمعی را از زنان بر سر
 نوحه بر گشتگان بدر همراه گرفتند تا داعیه انتقام و با عثه قتال تازه گردد و بعد عرض لشکر طبره را در

جنگی که بقصد از آن زره پوشش بودند و دو صد اسب و سه هزار اشتر و پانزده مویج زنان در شمار آمد
 و عباس هم که بکله بود در حضور اقدس نبوی مکتوبی مشعر کفایت و کسیت لشکر کفار نوشته روانه کرد
 و آن لشکر تیاریخ یازدهم شوال سال سوم از هجرت بطرف مدینه روان شد چون بادی الحلیفه که
 پنج شش سبیل از مدینه تا سید رسید ه تمام کردند آنجناب حباب بن المنذر را برای دریافت کسیت
 شان فرستاد و موافق نوشته عباس خبر آورد و آنسر فرمود حسبنا الله و نعم الوکیل اللهم یکمل
 و یکم اصول پس لشکر کفار از آنجا کوچ کرده بمطرح ادی از طایفه عدو مقابل مدینه نزول کردند و سعد
 بن معاذ و سعد بن عباد و اسید بن خضیر با جماعتی از دلاوران مسلح شده بجهت آن حضرت
 قیام نمودند پس آنجناب در خواب دید که در پیش خود خنجر افاده دکا و آن را می کشند تعبیر فرمود
 که درین جنگ مصیبتی باهل اسلام خواهد رسید و چون که بعضی انصار در مشهید حاضر نبودند و تا
 و تحسر مینمودند و میخواستند که قصیده واقع شود که تلافی تفسیر و جبر با فاکت کنند مستخرجیگ شدند و
 بعضی برین قرار گرفت که از مدینه بیرون نباید رفت و زنان و کودکان را بجوار باید فرستاد
 و گویند که رای شریف هم همین بود اما خبره بن عبد المطلب و جمعی از مهاجرین و قوی از انصار
 گفتند که اگر ما مدینه متحصن بشویم اعدا حمل بضعف ما کنند و سبب جزاقت و قوت ایشان گردد
 الله تعالی ما را در روز بدر با وجود یک جماعت قلیل بودیم نصرت کرامت فرمود امر و بفضل لشکر کوفی
 و عدت مابا یوسف و مالک بن سنان گفت که یا رسول الله ما ناطق هست یا شهادت میبرد
 مرغوب و محبوب است پس چونکه میالغ و الحاح صحابه از حد گذشت آنجناب میل به بر آمدن فرمود
 و آن روز که روز جمعه بود در خطبه مردم را وعظ و نصایح کرده گفت که اگر صبر خواهند نمود و ثبات خواهند
 ورزید فتح و نصرت شماست و حکم کار سازی لشکر و ادب شما عینکم بر آمدن حریف را غلبه
 خوشحال شدند و آن روز بعد ادای نماز عصر بحجّه شریف شریف از آنانی فرموده عامه بربوبت
 زره پوشیده مسلح بر آمد خلقی کثیر که بر در حجه صفت کشیده بودند چون آنجناب را بدین هیئت دیدند
 عرض کردند که یا رسول الله ما انیم رسد که حلافت را می توکنیم و اگر اه نمائیم ما خطا کردیم که درین باب
 چه نمویم فرمود که اول نشنیدید و مبالغه و الحاح کردید انحال سزاوار نیست که چون پنهان اسلام
 پوشید آنرا باز نهند تا زانیکه حق سبحانه میان او و عدو دین حکمی کند پس سه لوابسته را به مهاجرین

بعلی مرقضی و لوای اوس یسعد بن عباد و علم خنجر بجباب بن المنذر داد و عبد الله بن لکتم را در
 مدینه بجلالت نصب فرموده باین امر مبارز که صد نفر از آن زره پوش بودند متوجه احد گردید و شب
 در منازل بنی النجار فرو داده محمد بن مسلمه را با پنجاه کس بر آن حراست متعین ساخته قریب به بحر سب
 سوار شده با حد نزول اجلال فرمود و بجای ادای نماز صبح زره بی بالای زره پوشیده خود بر فرق مبارک
 نهاد و صفوف مبارزین را آنچنان راست کرده که احد بر قفا و مدینه مقابل رود آمد و ابو عبیده بن
 جراح و سعید بن قنص را بر مقدمه و عکاشه اسدی را بر میمنه و ابو مسلم بن عبد الله اسد مخزومی را بر سر
 و مقدمه ابن عمر را بر ساق داشت و در آنجا کوهی بود موسوم بعین که عکاشه محل خطر و کمینگاه
 دشمنان بوده در آن مقام عبد الله بن جبر را با پنجاه تیر انداز متعین فرمود تا آن راه را نگه دارند
 و نگذارند که گله از آن راه داده بشک اسلام بریزند و بمیان غنایم و صیت فرمود که هیچ حال از
 جایی خود نجنبند خواه مسلمانان غالب شوند یا مغلوب و مشرکان نیز صفوف آراستند خالد بن
 ولید را در میمنه و عکرمه بن ابی جهل را در میسر و ابوسفیان را در طلب تعین ساختند و صفوان بن
 امیه را با اتباع او بر شنگاف کوه داشتند و عبد الله بن بریمه را تیر اندازان امیر دند و لوای
 بن ابی طلحه و ادنیس جنگ آنجا بنین در گرفت و ابو عامر را پنجاه نفر از قوم خود بر آمده بر لشکر اسلام
 تیر باران کرد و اهل اسلام بمقابلش در آمده آن کافر با اتباع او از زیر سنگ بجرح ساخته
 گریزانیدند و طلحه صاحب لوای قریش آمده مبارز خواست نیز رسید آن و غای علی مرقضی مبادرت
 نموده یعنی بر سرش زد که تا مغزش شگافه نشد بعد از آن امیر حمزه عثمان بن ابی طلحه را که بعد از
 علم برداشته بجهنم فرستاد و همچنین زیاده از ده کس علم مشرکان برداشتند و از دست مبارز آن اسلام
 بقتل رسیدند تا اینکه نوبت علم برداری بعمه دختر طلحه رسید پس هر که از لشکر کفار سر آورد و مبارز
 خواست سرنگون افتاد و خالد با جماعت خود چند بار متوجه شگاف کوه شدند تا از آن راه بشکست
 ریزند و تیر اندازان متعینه آن آنها را تیر باران کرده از آنجا بازگردانیدند و عثمان بن صفوان اعدا
 بکیار جمله آورده جماعت ایشان را متفرق ساخته نهیمت فاحش دادند و مغنیات که سر و سگفتند
 بجای آن نوحه و فریاد و وایلا آواز کردند و در قفا از دست انداخته جانب کوه گرختند پس چون
 جماعت تیر باران متعینه شگاف دیدند که لشکر مشرکان نهیمت خورده و مسلمانان نهیمت غایر نشنوا

بی صبری کرده از جای خود نمیدند عبد الله بن جبیر که امیر ایشان بود هر چند که نصیحت کرد و وصیت نمود
 یا دو بانی بسودی نه بخشید و اکثر از ایشان رفته بنسب و غارت اشتغال ورزیدند عبد الله جماعت
 طویل که زیاده از ده نفر بودند ثبات قدم ورزیدند ناگاه خالد که در کین بود و انتظار فرصت میکشید بمحاربه
 از سرکان بر سر عبد الله تاخت آورده او را بایاران او شهید ساخته از شکاف درآمده شمشیر با
 کشیده بقتل و جرح اهل اسلام بازو کشاد تا اینکه آفرقه عظیم در لشکر مسلمانان غارتگری
 حال که بایشان راه یافته تمیز خویش و یگانگی برخواست و در قتل یکدیگر افتادند چنانچه اسید بن حمیر
 و ابو بروه را در زخم از مسلمانان رسید و بان پذیرد خلیفه بدست اهل اسلام مقتول شد القصه کفار افتد
 غلبه کردند که قضیه منکسر گشت و بجهت شومی نافرمانی رسول خدا که از ان جماعت صادر شد و طمع حطام
 و نیوی در خاطر شان راه یافت شکست بشکر اسلام افتاد و اکثر فراری شدند لکن عنایت الهی
 هنوز از ایشان منقطع نگردیده که آنقدر را غفور و رحیم آنچه آیه کریمه ان الذین تولوا منکم لویم
 الجحمان انما استنزلهم الشیطان بعض ما کسبوا و الله عفا الذنوب ان الله غفور حلیم از ان خبر رسید
 پس اصحاب چهار فرقه شدند جمعی جنگ در پیوستند و شرف شهادت یافتند و گروهی گریختند و شقا
 جبل ختنی گشتند و بعضی بشهر رسیدند قرار گرفتند و جماعتی ثبات قدم نموده بر مرکز قیام نمودند و
 مروی و مردانگی دادند سیحان الله ابن خالد است که در اسلام قهقرا کرد و بجای رسید که خالد
 سیف من سیوف الله در شان او دارد گردید و چون سباع بن عبد العزی در میدان رسیده
 مبارز خواسته نبرد بنشیند بجا امیر حمزه بر وی حمله کرده کار او را باختر رسانید چونکه وحشی زیر سینه و کین بود
 بر حمزه حربه انداخت پس بنا بر رسیده از میان دوران برآمد و بشهادت عظمی رسید و وحشی سنگدل
 پیش آمده شکم مبارکش شگافه جنگ بر آورده بنده داد او ضایده از دهن گنده انداخته زویر
 و لباس خود را بوی کشید و بر قتلش رسیده اعضای او بریده بجای زویر پوشید علی کرم الله
 و حبه تنقص لاش حمزه گردیده چون بمقتل رسیده او را بدینحال دید در گریه شده صورت واقع باز
 رسانید آنحضرت همراه علی آمده بر سرش ایستاده بسیار رقت فرمود گفت که اگر بر تریش دست یابم
 هفتاد کس را از ایشان میکشم دین اثنا جبریل آمده این آیه رسانید ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل انهم
 به و لکن صبرتم فهو خیر الصابرین اثنا ب فرمود خداوند امیر کرم دارین را عیب در گذشتم و بوض آن

نهاد و بار برای آن سید الشهدا استغفار نمود و هر چند که درین روز از بی ادبیم منع شد لکن روز پنج
 مکه اینقدر مردم از ترش بدست خالد و یاران او مقتول شدند و قصه اش آنیکه خالد روز پنج
 با جماعتی آویخت آنجناب مردی را پیش وی فرستاده از قتال محالست فرموده و فرمود آمد و حکم
 قتال رسانید خالد بازو کشاده نهاد و نفر انگشت چون بحضور رسید آنجناب بر سر عتاب آمده
 گفت که با وجود منع چرا اینقدر مبارزت کردی او مردی را که حکم بقتال رسانیده بود حاضر کرد
 وی حین استفسار بپرساخت که چون خواستم که بمال حکم منع رسانم مردی نیامد که پیش من بیاید
 بوده پیش آمده گفت که اگر حکم قتال ترسانی ترا می کشم ناچار حکم قتال رسانیدم آنحضرت فرمود که
 روزی که گفته بودم که اگر قدرت یابم در عوض حمزه نهضاد تن را از ترش کشم آنروز حق جلتی قدتم
 مرا از آن منع فرمود لکن امر خواست که آنچیز زبان پیغمبر گفته است آنرا است که اندوخت
 از علی کرم الله وجهه که چون مسلمانان رو بنیت آوردند آنحضرت نهضب آمد و از من که بی یلوه
 بودم فرمود که تو چرا بیاران خود را بختی نگشتی عرض کردم که مرا بتوانسته است یاران دینی غنیمت
 و نهیمت خورند من بایشان چه کار دارم در خیال جمعی از کافران متوجه آنجناب شدند علی بر ایشان
 حمله آورده متفرق ساخت و بعضی را بدوخ فرستاد و بعضی را میکشید و بسیار آنحضرت
 با کفار محاربه میکرد و محافظت آنسر و می نمودند چون علی را دیدند که مثل شیر غران هر چه را طوت
 می دود و کوفه را مثل رمه گوسفندان میزدند گفتند که این کمال بواسطه و جرات مردی است که علی
 با تو میکند آنجناب فرمود آنه منی و انا منه جبرئیل گفت انا شکما بعدة آنحضرت فرمود ای علی میشنوی
 از رضوان که بر آسمان میگویی لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار که انی روضه الاحباب و صحیح
 و دلهوی در بارج گفته که درون او علیا منظر العجايب نیز در همین معرکه نقل کرده اند اما در کتب حدیث
 ذکر آن نیست و مگر نیز درین روز دلاور بهار کرد و دست خود را سپر آنحضرت ساخت و شمشیر این
 نمیه را از وی رو کرد و چنانچه دستش از آن زخمی شده مثل گردید و با وجودیکه هشتاد و پنجم در آن روز
 خور و جنگ با کافران میکرد و صیانت آنسر و می نمود آنسر عم الس بن مالک چون شنید
 که کافران آنحضرت را شنید ساختند پس با صحاب گفت رو با ایشان که نازند و باشیم و پیغمبر خدا را کشتند
 و شمشیر از نیام کشیده بر قلب لشکر کفار رسیده غاریه عظیم نموده هشتاد و چند زخم خورده شهادت

یافت و سعد بن وقاص که بقیع اندازی مامور بود مالک بن زهریر را که چندین اهل اسلام را مقتول
و مجروح ساخته بود از تیر چکری دوز هلاک ساخت آنجناب در حق او فرمود احباب الله و عوالم و ستم
رینیک وی برکت این دعا مستجاب الدعوه شد و هر بار که تیری انداخت آنحضرت میگفت آم
یا سعد قد اک الی و امی و ابو طلحه انصارى که پیش آمده خود را اسیر آنسرور ساخته بود هر تیریک
بجانب اعدای انداخت خطا نمیکرد چون ترکش او خالی شد آنجناب چوبی بوی میداد چون آزاد
خانه گمان می نهاد تیر میگردید و همچنین چون شمشیر عبد الله بن نجش شکسته آنحضرت شلخ فرمایند
وی داد که شمشیر بران گردید و خطله در مدینه همین شب کتخدا شده تهیه غسل کرد و بعد که نگاه
غلبه کفار شنید بی طاقت شده مسلح در مکه رسیده بقتال اشتغال ورزیده بسیاری را از کفار
مقتول و مجروح ساخته بدرجه شهادت رسیده آنحضرت دیکه او را مالیکه غسل میدهند چون بقیع
فرمود معلوم شد که جنب بوده ابو سعید ساعدی گفته که چون بر لاشی ریخته دیدم آب از شش
مقاطع بود و عمر بن جوح انصارى که لنگ بود چون شنید که حال بر اصحاب تنگ است اراده
رفت که زوجه اش بالغ آمده گفت که پیغمبر خدا را بجهت معذوری گذارشته رفت من نمیدانم که
گر بخیه خواهی آمد او صلاح برداشته گفت اللهم لا تردنی الی الی و بجهت رسیدن عرض کرد که یا
رسول الله من امید دارم که بپای لنگ خود در بهشت در آیم و بعد اصرار بجزای یافت در مکه میخیزد
و جنگ با کفار میکند تا اینکه بجهت شهادت رسیده و چون زوجه اش آمده لاش او را برشته بار کرده بر
دفن قصد مدینه کرده و شتر از پا آورده هرگز بر نخاست و بعد بقیعش معلوم شد که دعا کرده بود خداوند
عز و جبار اهل من باز گردان پس فردا آمده هاجبا دفن کردند و مصعب بن عمیر که علم هاجرین
بدستش بوده این قبیله ملعون متوجه او شده بغیر شمشیر دست راست او را بنیادخت او علم
بدست چپ گرفته میگفت ما محمد الارسل قد خلعت من قبله الرسل باز آن ملعون بغیر دیگر
دست چپش انداخته او بهر دو بازو او را بسینه منضم ساخته بمیدان میخیزد آخر تیر
بسینه اش رسیده از پا در آمد حق سبحانه فرشته بصورت مصعب فرستاد که تا آخر جنگ علم را
نگاهداشت و یکی از هنربران میدان جلالت و هیبت بن قابوس فرنی بود که سه بار مصفوف
مشرکان را شکست و بطرف آنحضرت متوجه شدن نداد و آخر بدرجه شهادت رسید سعد بن

و قاص گفته که من آن دلاوری و مردانگی که روز احد از دوشب فرنی دیدیم در هیچ معرکه از هیچکس ندیدم
 و مخوفت یهودی که از اخبار نبی اسرائیل بوده و در کتب سابقه اوصاف پیغمبر خاتم النبیین خواجه آمده بود
 روزیکه آنسر در غیزه احد بر آمد داعیه اسلام در دلش پیدا شده مسلح گردیده بحضور سید و طلحه
 شهادت بر زبان رانده و بجنگگاه نهاده چندان محاربه کرد که بغیر شهادت فایز گردید و بجنگگاه
 همراه بوده آب بغیره میسایندند نینیت کعب زنی بود هنر بر معرکه که بمشاهده درازی ایادی
 اسد و قتل اهل اسلام آب دادن موقوف کرده بقتال اهل قتل اشتغال نمود که بسیار
 از کفار مقتول و مجروح ساخت و با وجود مجروحیت خود از جنگ ناستاد آنحضرت در حق و
 وشوهر و سپهر انش و عاف فرمود اللهم اجعلهم رفقا فی الجنة و چند کس از کفار با یکدیگر معاهده
 قتل آنسر و بنوده آنقدر بران حضرت سنگ باران کردند که خسار مبارک مجروح شد و سنگی بر
 پیشانی نورانی رسیده مجروح گردید آن رحمة للعالمین خون را اندر پاک میکرد و نمیکذاشت
 که بر زمین رسد و میفرمود که اگر قدری ازین خون بر زمین چکد بلائی از آسمان نازل شود که همه
 کفره را هلاک و نابود سازد و میگفت اللهم ابد قومی فانهم لا یعلون و عقبه بن ابی وقاص ناپاک
 سنگی بر لب زیرین آنسر فرود که دندان یکیشین از جانب شیب شکسته شده و بعد الله
 بن شهاب سنگی بر مرق شریف رسانیده مجروح ساخت و هفتاد ضرب شمشیر بر روی آنحضرت
 زدند که از خط و حمایت آنی پنج کی کارگر نماند و چون ابن قتیبه ملعون شمشیر خود حواله بدین مبارک
 کرد آنسر در صدمه ضرب آن لعین و قتل دوزخه که در برداشت در مخالفت افتاد و از چشم مردم
 پنهان گردید آن ملعون آواز داد که منم که محمد اکشتم و شیطان رجیم نیز هم زبان آورده این را
 در داد طلحه آنجا رسیده آنحضرت را در بغل خود گرفت و علی دست گرفته بیرون آورد ابی طلحه
 در آخر جنگ بر اسب سوار شده پیدا گردید چون نظرش بر آنجانب افتاد و سخنان نامر آنحضرت
 آغاز کرد و گفت یا محمد ابی نجات نیاید اگر قوام و ز از دست او نجات یابی صحابه قصد او کردند
 آنجانب منع فرموده نیزه از دست زیر گرفته بروی انداخت او اسب گردانیده بقوم خود ملحق
 شده فریاد میکرد و میگفت که من مرا کشت آنها گفتند که این زخم بیش از خراشی نیست چرا
 اینقدر جرح و فزع میکنی او گفت بخدا این زخم که من نهادم اگر تمام اهل حجاز تقسیم نمایند

همه یکبارگی میریزد آخر در هر الفطران که از کعبه بر یک حله است بد فرخ رسید بعبه آنحضرت خواست که بر
 قلعه کوه برآید بجهت ضعفیکه داشت بر آمدن نتوانست طلحه با وجود جراحتها خود را بریزد افکند آنسرور
 پایی مبارک بر پشتش نهاده بالا برآمده فرمود که طلحه برخود بهشت را واجب گردانید پس شکران
 در صحن معرکه با طواف و جوانب میشتافتند و در جزایا میخواندند و زمان شان مثل بنده اعضا سے
 شمشیدان را بریده در رشته پاکشیده قلاو با و دست بندها ساختند و گفته رفتند که در سال آینده
 میان ما و شما در میدان بدر باز جنگ است آنحضرت فرمود که مشرکان الحمال بریانظر خواهند افتاد
 و درین معرکه یقیناً و نفر از اهل اسلام چهار از ما جریں و بقیه از انصار بفرستند تا نایبندند و کسی
 از کفار بنهم رسیدند و ابو غزوہ شاعری کرد و زبید او را بدون اخذ فدیه آزاد کرده بودند اند و باز آسیر
 قبیل رسید و معاویه بن مغیره که از وی یا اهل اسلام ازیت بسیار رسیده بودند نیز گرفتار شده مقتول گردید
 و بعد دفن شدند و در آخر روز آنسرور سوار شده بمدرینه طیبه مراجعت فرمود و در آن زمان هر قبیل
 پیش آمده بر سلامتی آنجناب و طایعت شکر گزاری بجا آوردند و هر یک که بصیفتی رسیده بود
 در جنب لقای آنحضرت سسل میانگاشت و زنی بود که پدر و پسر و شوهر و خندان او کشته
 شده بودند میپرسید که اگر رسول الله زنده است از مردن هیچکس باک ندارم چون تو
 و ابریم یعنی همه داریم و همه پیرو ابریم و دیگر اهل کفر و طغیان بعد مراجعت خود با در اثنا بی راه
 از بازگشتن پشیمان شده گفتند که زخمی کشیدیم و لشکری جمع ساختیم و هنوز کارنا تمام گذاشته باز گشتیم
 حالا مصلحت این است که برگردیم و اهل اسلام را متناصل نماییم و چون انخیز بحضرت رسالت رسید
 روز یکشنبه که فردای روز جنگ بود بلال را حکم فرمود تا ندا کند که بجا مشرکان بشتابید و هیچکس غفلت
 احد بیرون نماند تا کافران بدانند که در اهل اسلام بجهت محاربه و قتالیکه کرده اند و خبر وضعی طاری نشده
 صحابه بجز در اجتماع این مذاکر اطاعت و انقیاد بر میان جان بستند و جبار بر جراحات لبه مستعد محاربه
 گشتند و در اثنا راه با آنسرور که مسلح برآمده انتظار می کشید ملحق شدند چنانچه حق سبحانه از حال ایشان
 خبر رسید به الدین استجابوا لله و الرسول من بعد ما احصاهم القرع لذلین استنوا منهم و اتقوا اجر عظیم
 پس آنجناب با جماعت اصحاب روانه شده بجزا و الاسد که از مدینه طیبه بر مسیل است فرود آمد و حکم
 فرمود که در پانصد جای آتش افروزند تا بر مشرکان که ایشانند خوف غالب گردد و دو معبد زنی که هنوز مشرف

باسلام نشده بود در آن اوان بکلمه میرفت این را دیده بابی سفیان در راه ملاقی شده خبر رسانید
 که آنحضرت با جمعی کثیر بقصد انتقام اندیشه برآمده در حواء الاسد مقام دارد کافران باستماع آنخبر
 و همی قوی و خونی تمام بخاطر راه یافت و اگر چه بظاهر اوسعیان جمعی را فرستاده پیغام داد که یا تم
 بغیرم قتال و استیصال شما متوجهیم لکن بسبب خونی و هر اسی که بر ایشان مستولی شده باز پس ننیدند
 و بسبب عمت تمام خود را بکلمه ساینده و آن سید الشجعین بعد چند مقام از آنجا بمیدینه مراجعت فرموده
 الفصول الغنشین جمع فصل معنی نوع و موسم الحقت لفتح الحاء المهملة وسكون الیاء والفتحة فوقها
 وک الاوهی لفتح الغمزة وسكون الدال المهملة وفتح الهاء من الداهية شدت غم الاوهم لفتح الواو
 والحاء والميم وبالفاء فی شرح الازهری: **الْمَصْدِرُ بِرَاجِي الْبَيْضِ قَدْ بَكَدَ وَكَرَدَتْ مِنْ**
الْقَدِّ كُلُّ مَسْجُودَةٍ مِنَ اللَّتَمِ ترجمه آن مبارزان کسانی اند که باز گردانیدند شمشیرهای
 سفید را بنگ سرخ بعد در آمدن از دشمنان بر سر هر یک سیاه است از موبای فرو بسته بر سر
 الحاصل دلیران اهل اسلام شمشیرهای سفید بر سر آسا آنچنان بر سر مشرکان رده خون آلود
 میساختند که از فرق تادوشش ایشان شکافته میشد **اللغات** المصدری بسقوط النون
 بسبب الاضافة للفظی جمع مصدر من الامداد معنی باز گردانیدن کما فی الصراح البیض
 بکسر الباء الموحدة جمع ابیض سفید که کنایه است از شمشیر الحزم المهملة وسكون الیم جمع
 احمر سرخ و ردت بتاء التانیث من الورد و آمدن المسود لغیر الیم وسكون السین المهملة
 وفتح الواو وتشدید الدال المهملة من الاسود و سیاه شدن الیم بکسر اللام وفتح الیم جمع لم یوم
 که متجاوز از نوزده گوش باشد کما فی مجمع البحار **وَالْكَلْبَتَيْنِ يَنْصَحُ الْخَطْمَانِ كَرَكْتُ** **اَقْلَهُ**
حَوْفٍ جَسْمٍ غَيْرِ مُنْجِمٍ ترجمه و نویسد گاننده نیزه های خطیه که گذاشته فلما
 آن نیزه را که جسم هیچ کافری را بی نقطه الحاصل بهادران اهل اسلام هیچ کافر را
 از کافران نگذاشته که سنانهای خونخوار باطراف جسد او تخلیه شده باشند و آنجا بر خون شده
 علامتی سیاه نمودار نشده باشد **اللغات** الیم لغیر السین وسكون الیم جمع الیم نیزه گندم
 کون الخطم لفتح الحاء وتشدید الطاء المهملة قسمی است از چوب که از آن نیزه میسازند یا نام موی
 در جامه مشهور بخط بجز که آنجا از نمد چوب نیزه ها آرد زده راست و درست کرده بمقامات دیگر برده میوز

شایسته است که در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است

کما فی شرح الاثری الاقلام جمع قلم که ازان نشان نیزه مراد است و در بعضی نسخ اقلام
 آمده الحرف بفتح الحاء و سکون الواو المملکتین کراه التبعیم کسیر الحیر الاعجام لفظه و ارشاد
 شاکر السلاجک کلم سیمائیه هم والو کیمائیه السیمائیه السلام ترجمه صحابه رسول صلوات
 که مسلح بسلاح تیز اند ایشان را علامتی است که تمیز میدهد از اهل کفر همچنان که درخت گسرخ
 ممتاز است بسبب علامت از درخت کنار صحرای الحاصل دلاوران لشکر اسلام اگر چه
 بصورت در پوشیدن سلاح مشابه یکا و ازان بودند لکن ایشان را علامت سعادت و هدایت
 که آنها دارند همچنانکه در اگر چه با نام است بسلم در خارداری اما از خوشبختی و منفعتی است که در
 سلم نیست و درین کلام ایمانی است لطیف بسوی آنکه هر کدام از صحابه کرام به تاثیر صحبت از سر
 علیه الصلوٰه والسلام گل رعنائی چنین سعادت شده و صنادید قریش هر چند که شرف نسبت داشتند
 اما چونکه کثرت ایمان مشرف نشدند و از طیب صحبت آنجناب بمنشام جان شان بوی نرسید
 همین صورت بی سیرت ماندند حسن زلفه بلال از حبش سهیل از روم زحاک مد اهل
 انبیه بود العجبی است: اللغات الشاکلی لبقوط النون بسبب الاضافه جمع شاکو مقلوب
 شاکو که او آن بیا بدل شده من الشوک بمعنی حدت و تیزی کما فی الصحاح سیمائیه السیدین
 الممله و سکون الیاء المشاءه التثانیة نشان و علامت الواو و بفتح الواو و سکون الواو الممله
 کسرخ السیمائیه تیز خرد که کنار صحرای است چنانچه تحقیق آن بالا گذشت
 کیمائیه السیمائیه هم فتنسب المزهري فی الاکلام کل کیمی ترجمه منزه
 بسوی تو باد بای نصرت الهی بوی خوش ایشان پس گمان بری شگوفه در غلاف دیری را
 الحاصل دلیل اسلام که از طیبی سلاح و پوشش زده با مثل شگوفه گل در غلاف بودند
 چون دست بر کا و ازان در آورده ایشان را مقتول و مجروح ساخته نریمت میدادند بوی خوش
 اعلام دین را که مژده شجاعت و مصابت ایشان است باد بای فتح و نصرت الهی بمشام جان اهل
 انبان برسانیده در انتظار راج النصر اشاره است بحدیث نصرت بالعصا و قصه اش اینکه چون در
 سال پنجم از هجرت ده هزار نفر از کا و ازان قریش و یهود و دیگر قبایل عرب بر تبتعال اهل اسلام
 اتفاق کرده با هم عهد و میمان بسته متوجه مدینه طیبه شدند و قریب جبل سلع در مجمع رسول نزول کردند

که در این کلام بوی خوش ایشان را که در غلاف بودند و بوی خوش ایشان را که در غلاف بودند و بوی خوش ایشان را که در غلاف بودند

اجتماع با سه هزار کس از مجاهدین اصحاب بمقابل پیش آمده مخفی خندق مابین عساکرین پرداخت
 تا بستی چهار روز بمجاریه اشتغال فرمود آخر بسبب کثرت و هجوم اشترار حال بر صحابه تنگ گردید
 که ناگاه شبی حنظل مجده باد صبارا با جماعت ملائکه متعین ساخت تا کمال شدت بر سر کافران و
 میهنای خیم آنها را برکنده بر رویای ایشان انداخت و دیگران را رنگون ساخته خنجر خاشاک
 بر سرهای آن فجار ناپاک ریخت و آنقدر عذابی و خوفی در دلهایشان از غلغله تکلیت ملائکه
 و شدت هوا افتاده که تمام مال و متاع را گدشته شبان شب فراری شدند و طوفانیکه در لشکر
 کفار اینهمه آفت برپا بود و در عساکر مؤمنین باد خوش غیر بر نمی وزید چنانچه حق سبحان ازین
 واقعه بسبیل امتنان خبر میدهد یا ایها الذین امنوا اذکروا النعمه اللّٰه علیکم اذ جاءکم جنود فاسقا
 علیهم یحاربون و با الملقات الشریک الذین و سکون الشین المجریه یوی خوش الزهر
 بفتح الزاء المجریه سکون الماء شکوفه الاکمام بفتح العمه جمع کم بکسر الکاف غلات شکوفه الکمی بفتح الهمزة
 و کسر المیم تخفیف الماء المتناثرة المتناثرات ذرة لضرورة الشعر مردولیه کاکهم فی ظهور الخیل
 نَبَتْ رَبِّیْ مِنْ شِجَةِ الْحَرَمِ لَکِنْ سَبَّحَ الْحَرَمُ : ترجمه گویند که مبارزان اهل اسلام
 بر پشت بائی اسپان گدازد که بر زمین بلند رسته از خست کمال هوشیاری و آگاهی در گذشت
 بسبب محکم بستن تنگهای اسپان **الحاصل** تلذذ علیهم الرحمة در وصف سواران اهل جاد و غیره
 که اسپان شان بشانه زمین بلند اند که بجهت عدم قرار آب نسبت زمین نشیب سخت ترمی باشد
 و ایشان در مکن و ثوق بر پشتهای آنها مشابه اند بگیاهیکه بران می روید و بسبب فرو رفتن بر پشت
 آن اندرون زمین از باد متذبذب کننده نمی شود و این مکن استقرارشان از جهت حریم و احتیاط است
 که هیچ صدمه ایشان را از پشت اسپان جدا کردن نمی تواند و بسبب اینکه تنگهای اسپان را
 سخت و تنگ بسته اند از آنکه ثبات و استقرار کسی بر سخت بستن زمین برین موقع است که
 در سوار شدن مهارت تمام بهم رسانیده باشد و ایشان که شهنسواران و عهده شهادت بودند استقرار
 شان بجهت آن نیست **الملقات** الظل و ضم الظاء المجریه و الماء جمع تلذذ یعنی پشت آبی که در
 المجریه و سکون الماء المتناثرة المتناثرات لیسیم جمع اسپان کافی المغرب بستن بفتح الذین و سکون الماء
 الموحده گیاه ربی لضم الراء الملهو و فتح الیاء الموحده جمع ربوة زمین بلند الشدة بکسر الشین المجریه

عا و کوا بر پشت اسپان چون از پشت کمان انداخته است و از آنجا که از پشت کمان

و فتح الدال الملهمة المشددة ستمحى الخزم لفتح الحاء الملهمة وسكون الزاء المجمع هو شيارى راكاه
 و ر ك ا ر الخزم لضم الحاء الملهمة و الزاء المجمع جمع حرام تنگ ستوران و اسبان كما فى الصراح
 كذا فى قلوب العباد من كاسهم فرقا: فان تفرقت بين البهيم والبهائم
 ترجمه پريدند و باضطراب آمدند و لهاء و شتمنان از سختى محاربه نشان از روى ترس پس
 استيان نكوندند و ريجه هاى گوسفند و سواران دلاور الحاصل آنقدر ترس و هول بزيقوب كفار
 از شدت محاربه دليران اهل اسلام ستولى شده كه اگر ريجه هاى گوسفند را مىديدند آنها را
 حريف خود دانسته از غايت سراسيمگى و اضطراب بى اختيار ميگرختند چنانچه هوازن
 و جنگ حنين و البوسفان و ديگر اهل كفر و طغيان در غروة بدر بهين حال دشتند اللفاظ
 طارت تبار التانيت من الطيران پريدند و اضطراب كردن كما فى شرح الانزهرى الباس لفتح الباء
 الموحدة و سكون النون عذاب سختى و جنگ كما فى الصلح الفرق لفتح الفاء و الزاء الملهمة تسيد
 لتفرق من التفرق جدا كردن البهيم لفتح الباء الموحدة و سكون الميم جمع بهيمه بافتح ميگو
 لبهم لضم الباء الموحدة فتح الميم جمع بهيمه لضم سوار دير و هم تنك بوسول لله نصرته
 ان الله اكمل في اجابها تحكيم ترجمه هر كس كه حمايت رسول خدا
 صلى الله عليه وسلم غفر و نصرت او بود اگونيده و استيران در مغيه هاى خود ساكت شود الحاصل
 حمايت ارام رسول اكرم در قربان بارگاه و الاقارب من ظلمان ظل حمايت آنجناب اند اگر مشايده
 ما بهت و شجاعت شان قوى و عزمي بر دلايى كافران استيلا كند و زمين و آسمان و چشمهاى آنها
 بزه و تار سار و جاي شگفت ميست از آنكه آنجماعت سر پائشماست كسانى اند كه اكثر شيركه چون
 منس غير ما قلست ايشان را در مغيه خود كه جاي حرات و صولت اوست معاينه نمايد و كذا
 و در خشيت سكوت و زرد و قه و در اير جان خود مصروف گرداند چنانچه امام نووى ح در
 شرح السنه آورده كه سفينة مولى رسول خدا صلى الله عليه وسلم در جادوم از لشكر اسلام دور
 افتاده در دست كافران اسير شده از قيد خانه گرخت ناگاه شيرى در شامى راه حائل آمد و گوشت
 اما الحارث من مولى رسول خدا لام كذا لشكر اسلام دور افتادم آن شير يادى راه شده بلفك رتبه
 بنين عبد الله بن عمر غ و حالت سفر جاي از نظام مردم و بده اسبب آن استفسار كرد آنها گفتند كه در شجاء

شیری هست که بر غلایق راه مسدود ساخته و بسیار پهلایک نموده و از آن کب فرو داده پیش
 شیر رفته گوش آن مالیده گفت ترافی رسد که کسی را آزاری رسانی بلیکه مرین بشی باشی در سر
 حمله کنی آن شیر مر پیش انداخته در بیشه خزید **اللغات** الفرة یاری دادن تلق
 بفتح القاف من القاف ویدین الهمد لغیر العفره و سکون السین المملع جمع اسد شیر الالعام
 بفتح الهمزة الممدودة جمع اجمه بیشه شیر که درختان انبوه دارد و جمع بفتح التاء المثناة الفوقانیة
 و کسر الجیم من الوجوم ساکت شدن از اندوه و خشم کمانی الصالح وکن تلی من و لی غنیر
مُتَصِدِرٌ به کلام من عدو غیر مُتَقَصِمٌ: اهل اُمتی که فی حوز ملکته *
کَاللَّيْلِ حَلَّ مَعَ الْأَسْتِجَالِ فِي أَجْمٍ: که جلال کلمات اللہ من جلال *
فِيهِ دَكَمٌ كَصَمِّ الْبُرْهَانِ خَصَمٌ: مترجمه و هرگز نه بینی یق دوستی را غیر نفرت یابنده بوسی
 صلی اللہ علیہ وسلم نه هیچ دشمنی را که شکست یابنده نباشد فرو آورد آنکه فرامست اجابت
 خود را در حصار استوار دین خود همچو شیر کیه فرو داده با بچگان خود و بیشه با بسا که بر زمین نداشت
 انداخت و آن مجید کسی را که با دشمنی پیش آمد با خفرت و بسا که غالب شد بر آن اثبات نبوت
 بر موشدید العداوة **الحاصل** چونکه ناظم عارف روح در بیت اول دعوی کرد که او لیاک است
 همیشه نطق و منصور و اعدای دین او دایم مغلوب و مقهور اند بر هر دو مقدمه ایلی می گذراند دلیل
 مقدمه اولی اینکه آنسر اتباع خود را در حصین حفظ و حمایت خود در آورده که در دنیا از دست
 شیطان و غلبه کافران و در آخرت از عذاب نیران مصون و محفوظ اند پس صحایه که مخصوصان
 درگاه و مقریان بارگاه اند چنان در صحایه حمایت و کف حمایت او از کید دشمنان مامون
 نباشند و دلیل مقدمه ثانیه اینکه معاویت خدوم یا باسان است پس جمیع که مقدمه محاربه
 بجام و دانش و فصاحت و بلاغت شدند مقام صل ایشان قرآن مجید و فرمان حمید است
 که بسبب اشتغال خود بر طرف اعلی از بلاغت مصلح بلغا و ابر خاک نداشت انداخته از
 ایمان پیش عاجز و بیون ساخت و فرقه که طالب خرق عادت گردیدند آنها را ظلم و عجزات
 با سره و خوارق ظاهره که از هیچ نمی انفعند ظاهر نشدند تا نرم و ساکت گردانید و توسل به قیام بشیر
 دست بسیف و سنان کشانند آنها را مقاومت بایک از مبادران اسلام دشو لاف و غیر از موانی و خفت

درست است که این شعر را در کتاب الفرة یاری دادن تلق بفتح القاف من القاف ویدین الهمد لغیر العفره و سکون السین المملع جمع اسد شیر الالعام بفتح الهمزة الممدودة جمع اجمه بیشه شیر که درختان انبوه دارد و جمع بفتح التاء المثناة الفوقانیة و کسر الجیم من الوجوم ساکت شدن از اندوه و خشم کمانی الصالح وکن تلی من و لی غنیر

و سوابی فرار که سر اسرار است چاره کار ندیند و آخر بقیة السیف در فتح کمر در ربه اطاعت کشند
 و حکم الاسلام بعلو و الما علی تا قیام قیامت هم همین حال است که بر مشرعان این دین متین
 و راسخان راه یقین که در ظل حمایت سید المرسلین اند هیچ کی طاعت دست بردی نذارو
 و این آفتیکه بعضی بلاد مسلمین از غلبه کفره ملاعین رسیده محض بسبب شامت اختیار
 فسق و فجور حکام اسلام و اذیت رسانی انام است **اللغات** اولی من الولاية دست
 داشتن و دوست آنست و کسی است که مخالفت فرمان او نکند حتی الوسع در اجرای احکام
 شرع گوشت المنقسم بضم المیم و سکون النون و فتح القاف و کسر الصاد المله من الانقسام
 چیز پراشکسته از هم جدا کردن کما فی الصحاح اصل تبشید اللام من الاحلال فرد و آوردن الجلو
 فرد آمدن کما فی القاموس الخز یکسیر الحاد و سکون الراء المعلقین جای محفوظ الملة یکسیر المیم
 و فتح اللام المشددة کیش و شریعت التبت بفتح اللام و سکون الباء المشددة التخت نیت شیر اشال
 بفتح النون و سکون الشین المجمة و فتح الباء الموحدة جمع بشمل بوجه شیر الاعم بفتح النون و الجیم
 جمع اجمعه بفتح الشیر و است تبا و التانیة من التخیل بمنزین افلکدن کما فی القاموس الجدل
 بفتح الجیم و کسر الدال المله مروشدید الخصومة تحسم متختمین من الخصومة غلبه کردن البرهان
 بضم الباء الموحدة تحجت المنضم بفتح الیاء المجمة و کسر الصاد المله دشمن قوی کفالت بالعلم
 فی الاثر فی معجمه * فی الجاهلیة و القادیة فی الیم * ترجمه بسنده است
 ترا علمی که ثابت است در مردی از روی معجزه زبان جاہلیت و ادبیکه حاصل است او را
 در حالت بی بدی **الحاصل** اگر کسی از دیگر دلایل و براین قطع نظر کرده بعد انصاف
 ملاحظ کند که آنست در زمان شیوع جاہلیت در عرب که ابالی ان اصلا خبری از نشر الحکام
 نداشتند با وجودیکه امی دینی پدر بوده و از قوم خود بیرون نرفته و از کسی تعلیم نگرفته و از هیچ
 ادیب کسب ادب و اخلاق ننموده بچندین فضائل حمیده و خصایل پسندیده که مریدی بران
 مستور نیست آراسته و پرستیده شده از علوم اولین و آخرین خیر داد و بانواع محاسن ادب
 و مواظبت و حکم پرداخت با قطع و یقین دانند که این علم لدنی و این اخلاق و کواکب محض
 بتعلیم غلام الغیوب اند و این دلیل است قاطع و بر بانی است ساطع بر اثبات نبوت کرمحمد

عاقله انما یخبره کما فی التبیان فی الامام و فی العلم و فی التبیان

أَطْعَمْتُ نَحْيَ الصَّبَا فِي الْحَالَيْنِ وَمَا * حَصَلْتُ لِأَعْلَى الْأَقَامِ وَالنَّدَمِ * ترجمه انقياد

ورزیدم که آبی گودکی یا جبالست ایام شباب را در حالت مدح اهل دنیا و چاکری آنها و کسب
نکردم مگر چیزی که مستلزم گنا یا نوحسرت و مذمت است **الحاصل** از شامت نفس گمراه

که در ایام کودکی و آوان شباب بیشتر میل بدنی و محبت اهل آن دارد و بطبع حطام دنیوی در ایام
آنها نبرد و بهتان کرده گرفتار ضلالت شده و الحال که نظر بر قیامت آن افتاد و دستم که سواهی

گناهان نه اند و نه بجز حیرت یافتنی و حاصل کدام لغات طاعت بها و التکلم من الاطاعت فرمانبرداری

كردن الغنى بفتح الغين المعجمة والياء المشددة التثنية المشددة كرمي الصبا الكبير الصاد المهملة

کودکی یا مأخوذ است از صبوة بمعنی میل و جبال که در او ایل شباب می باشد کما فی شرح

الاسفر في الحالتين مع اهل دنيا و جاكرى انها الانعام للبعث النمرة الممدودة جميع انعم كساه

الندم فبعتن بشيالي وحسرت كمانى ترح الانهرى فيا خسارة نفسى في تجارتيها *

لَمْ يَسْتَرْ الدِّينَ بِالْأَدْنَىٰ لَهُ لَسْمٌ ۖ تَرْجُمُهُ اِمَى وَاِمَى يَا كَلْبِي فَتُسْمَرُهُ دَرِيَّازْ كَالِي اَوَّلُهُ تَحْزَنُ

دین را بعبوس دنیا و اراده شهیداری هم نکرد اینجا محل سس ریاکاران است و او بود که دین بی اختیار کردی و بدستای قانی و اعلی آن بنده دختر رنگین از انچه رسا بخند مساندن نامزد و با

کرده آخرت را تباہ ساخت و در وعید او کتب الزن و الشہ و الفضا (تہ المہدی) را محبت کا تخم

درآمد و اللغات الحارة بفتح الحاء الموحى زيا الحار الحارى التجارة بكسر التاء المتشابهة لفتح

باز گشتی از آن ستم بفرج
 نساء المشاة الفوقانية وضم السين المهملة من السوم مخدول كلاً وذكراً سباً وادان

كَمَا فِي الْمَرْبِ وَمَنْ يَبِيعْ أَجْلًا مِنْهُ يَعْجَلْهُ * يَبِيعُ لَدَ الْغَيْبِ فِي بَيْعٍ وَفِي سِلْ *

ترجمہ و سیکہ فرشتہ آخرت خود را بدنیای خود ظاهر میشود و انقصان در بیکیه من و شیخ

موجود بود و بر عینکشان موجود و مبیع موعود باشد الحاصل و فرشتن لذایذ کثیره آنست بعینش

منافع قلیل دنیا بخیر خسران و حرمان حاصلی نیست و عاقل ترین مردم کسی است که دنیا را در

آخست گرداند اینجامه خیر و طاعت کار دو آنجا کاشته خود ستاند اللغات الاجل البقرة

الحمد لله وكسر الحميم آخرت العاجل زيايين لفتح البياء القنطرة الحماينة وكسر الباء الموحدة من العليات

هو يد السند لما في المذهب العين بفتح العين المجمعون الباب الموحدة لقصان الردن بفتح

بیکسی و غیبی هست بهین خوش است جانم که سگ در تو باشم چه کنم چه چاره
 سازم اگر از نرم برانی **اللفات المعاد** جای بازگشت که روز قیامت هست در
 لفظ التوجیبات بسید اند مولانا عصام الدین اسفرائی گفته که انلم مکین فی معادی شرط است
 که جزای آن نیست مقدم و افع شده و الا بمعنی اینکه اگر هیچ یک از عدد و ذمه بکار نگیرد پس
 بگوینا افسوس بر لغزش قدم و شراح خلیل الا بمعنی انلم مکین بی ذمه منته گرفته بر شرط
 اول معطوف ساخته و لفظ نقل بازله القدم را جزای هر دو شرط گردانید و بعضی زاید
 نپداشته اند چنانچه صاحب قاموس میگوید که گاهی لفظ الاد استعمال عیب زاید است
 لغوی جرح الفصح لم یفک الاماخره یعنی ماده شتران فریه برنمیخیزند از جا و بعضی جاشی گفت
 آمده که الا با و باشه بالغیر و اد گاهی در کلام منظم زائد می آید و بعضی الآیه تنوین خوانده می
 عمد و چنان گرفته اند قال فی القاموس الا بالکسر العمد والمخلف الاله لفتح الراء و المعجمه
 اللام المقصوده تعزیدین حاشاه ان یخدم الزاجی مکا مکا و یخرج الجان منه
 یکره یکره **ترجمه منزه ساخته است حق سبحانه و تعالی از اینکه نامید کرده شود**
امید و از شفاعت باری او یا باز گردد همسایه از وی در حالتیکه توفیر داده نشود **الحاصل**
 تو هم عدم دستگیری از انجنا ب و خیال بی نصیبی خود از ان بارگاه و الا قباب و از شفاعت
 از آنکه حق جل جلاله آن برگزیده خلائق را ازین منزه ساخته که امید و ارسم کام اخلاق و مردم
 شود یا کسیکه بسایه عنایت و جوار حمایت اوست ذلیل و خوار یا ز گردد و آنسور بجال و اللغات
 نماید هر که از تو پیشوایا باشد یا امید از خدا اجرا باشد چون نشان شفاعت کبری
 یافت بر نام نیست طمأنه انسان با گناه گار بهما به بود و از نماید و اریه با **اللفات المعاد**
 بضم الباء المنة التختانیه و سکون الما و فتح الراء المطلقین من الحرامان نامید کردن بکار
 جمع مکرمه که از ان شفاعت مراد است بر جمع بکسر می الرجوع بازگشتن آحاد همسایه آخر هم
 المعلمین الاحرام غرت دادن **فصل الثانی** **الحاکم** **الحکمه** **وکل منک** **الحکمه** **وکل منک**
مکرمه **ترجمه** از ان زلمان که وابسته ساختم فکر باری خود را بتالیش باری انحضرت یافتم
 او را برای باری خود بهترین لازم گیرنده **الحاصل** شخصیکه بدو و شای ملوک امرای و

و بعضی جاشی گفت آمده که الا با و باشه بالغیر و اد گاهی در کلام منظم زائد می آید و بعضی الآیه تنوین خوانده می

و بعضی جاشی گفت آمده که الا با و باشه بالغیر و اد گاهی در کلام منظم زائد می آید و بعضی الآیه تنوین خوانده می

میکند از نوایب و مهر مکنون و میباشد و از عطای او نشان محرومی شود و منکره مراح بادشاهاک
 رسالت ام که خزاین سموات وارض در دست تصرف است و مدح من مقرون بصدق
 و اخلاص و ناشی از کمال محبت و ایمان است البتة محروم نخواهم شد و از انعامات دنیا
 و آخرت نجات خواهم یافت **اللغات** مانند لضم المیم و سکون النون و الذال المعجمة
 المضمومة طرف زمان المدراج جمع مدحیه ستایش التماس البفتح الحاء و المعجمة ربائی المکرم
 کبیر الازاء المعجمة من الازاء لازم گرفتن **کَنْ یَقُوتُ اَنْتَ مِنْهُ سِید اَنْتَ بَت ***
اِنَّ اَنْحِیَا یُنِیْتُ اَنْ هَاکِی فِی الْاَکِی * و **کَلَّه اُرْدُ زَهْرَه کَالْذَّیْنِیَا اَلْوَقْتُ قَطَعَتْ ***
یَدَا اَهْدِیْ بِمَا اَنْتَی عَلَی هَرَم * ترجمه هرگز نخواهد که داشت تو انگری که مایل است
 از آن سرمدستی را که بگذرد فقر آلوده است بدستیکه باران میرد و یانه شکوفه را بر زمین های بلند
 و نخواستم تازی و خوبی دنیا را که حاصل کرد از او دوست زهرین سلی سبب مع کردن و دهر
 بن سنان الحاصل چنانچه فیض باران عام است که هر زمین بعد از صلاحت خود بیه از او
 بر میدارد و غبت گلهای گوناگون میگردد و همچنین جو و عطای آن حضرت عام است که یکس از آن
 محروم و بی نصیب نیست غایه الامر اینکه هر که ام بمقدار حوصله و استعداد خود اجزای می نماید
 آن نقصان را قابل است و گرنه علی الدوام فیض عظیم تو به کس را بر ابر است و کس ازین
 توهم نکند که مطلوب من از ان سحاب کرمست غنای دنیای فانی است چنانچه زهرین مع و شای
 هر م حاصل کرده بلکه من از غنایت آن بحر کرم عالی هم نعیم آخرت و قرب منزلت می خواهم
س ای کارمند ز تو فرام : چون من هم جمله مرا هم : **اللغات** الفوت در گذشتن الغنی
 کبیر الغین المعجمة تو انگری تربیت کبیر الازاء المله و تا و التانیث من الرتبة خاک آلود شدن که
 کلاه از فقر و احتیاج است الحیا بفتح الحاء و الملهه باران کفافی الصراح قیمت من الانبات
 رو یا نیدن الازهار جمع زهر با لضم شکوفه الاکرم هفتیمین جمیع الکه شیشه زمین کفافی الصی الزرقه
 بفتح الازاء المعجمة تازی و خوبی الا تنطاف من انقطعت میده چیدن زهر لضم الازاء المعجمة
 و فتح الماء البو بحیرین سلی فرنی که از شرای سببه ایام جا بلیت است هر م بفتح الماء و کسر
 المله بن سنان که از اسخیا و ملوک بنی عطفان آلوده و زهرین و علات مع خود مال متاع بسیار دارم

دست در اینجا میخیزد خالی نشود از آنکه با او جود نماید بهر اندازه که من نخواهم بدست او و بدست او چون نیکو
 است و بدست او چون نیکو است و بدست او چون نیکو است و بدست او چون نیکو است

و کذب و سعی بانفساد و خیانت و اخذ رشوت و دیا خوارزی و افساد میان زن و شوهر و کسبانی
 و غلامی و غیبت و سعایت پیش احکام و قمار بازی و نکاح با محارم شرعی و عدم ادای زکوة
 و ترک صوم و صلوة جمعه و جماعت عباد و ادای نمازی طهارت و دخول مساجد و حالت خبیثه
 و خانه جنگی و بیعت از امام حق و ایمان صحابه و هدیم مسجد و احکار و آحراق جان دار و ترک نماز
 و تشبیه با کفار و ملائیس و غیره و بعضی امن از عقاب و یاس از رحمت الهی را در کبار شمرده اند و بعضی
 کفر گفته اند و ما در ای آن بسیار اند و احاطه دشوار است انظر ان بعض الغنی المبحر امر من
 الاثم یفتن کناه مغیر و نزل و بعضی بعضی اراده جازمه است بمعصیت که بوقوع نرسد الحسب یفتقر
 اند از ان القسم کبر القات و فتح السین المله جمع قسمت بخش کردن یا کسب فاجعل رجائی
 غیر منکس لک لک و اجعل حسنی غیر منکسر و الطف یقبلک و لا تکره
 ان که صلی علی قد عه الهمال یتقیرم ترجمه ای پروردگار من پس
 بگردان امید مرا غیر میل بنا امید از خود دیگران گمان مرا که بجهت تست غیر منقطع و طاعت
 فرما بر بنده خود و دنیا و آخرت بدستی که او را تقوی است ضعیف که دلت در دوختن و بهر محبت
 می آرد الحاصل چونکه میزان ایمان مشتبه و بلکه خوف و جاست و محبت نهایی غلبه عصیان
 است لای خوف موهم انقلاب طر رجای شود لهذا بجهت تبیث و استقامت آن استقامت
 کرده میگویی که پروردگار امید بخشش و نجات که در مصاحبت از جناب پاک تو دوام امید دارم که
 و هلاک منقلب نشود و دستاویز حسن ظن بجهت عیم تو که نزد من هست دید و پاره برگزیده
 گنه کار تو رجای طاعت و عنایت و دنیا و آخرت از تو دارم چه در اصرار و تحمل بر شایه اوقات
 اللغات الارب پروردگار و مالک و واسطی گفته که رب آنست که پیدا کننده و پرورنده
 و بخشنده باشد و اطلاق رب مطلق مضاف بسوی ذوی العقول بر غیر حق سبحانه و تعالی نیست
 و از اطلاق مضاف بسوی غیر ذوی العقول مثل رب المالد و رب المال منع و انشود
 الا جانیع الراء المله امید الالفکاس و از گون شدن الحساب بالکسب الحسان پنداشت
 و گمان آنکه خرم لغت الهی المبحر و کسر الراء المله من الاخرم دریدن و رخنه کردن العیبه
 لغت الصاد المله و سکون الباء الموحده شکسبانی الهمال بالفتح جمع هول ترس و اضطراب شدید

یا سیرم برادر میگردان در قیامت نزد تو انکه سبب استخوان غلط کن بدیده خودم بریانم خجسته را نکرده برش نزد خجسته را نکرده و انچه

